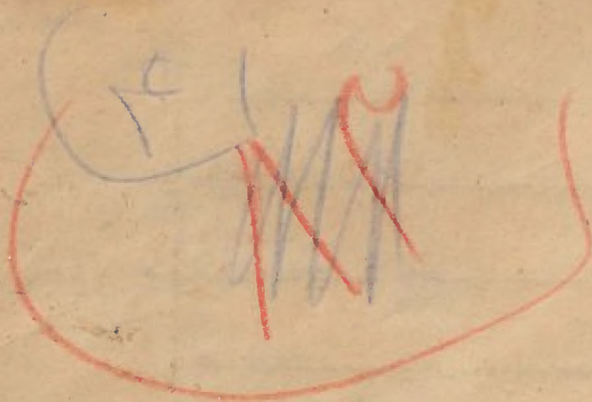
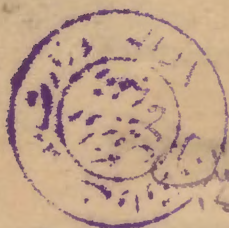






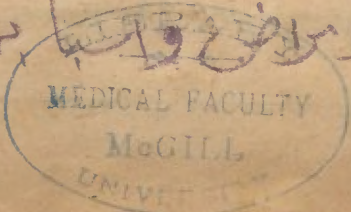


مجموعه مشتمله على كتب

(١) جلاء العيون في طب العيون لحكيم تسليم الفاضل حكيم ناصر الدين شاه بيّن فيه آراء الاطباء ورأيه الخصوصي مصور

(٢) مفتاح الخواص ناصري له ايضا

(٣) قواعد الامراض واسبابها رسالة له ايضا



هذه رساله قد صنفها و انشاها حکیم شلیمر
فلمنک و سماه بجلاء العیون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی سید المرسلین و علی آله و عترته المعصومین
المکرمین الی یوم الدین اما بعد چون عالیجاه مقرب الخاقان حکیم پولاک نمسوی
که معلم اول طب و جراحی در مدرسه دار الفنون بوده و علوم فرنگیه طب و جراحی را بزحمت
تمام در ایران منتشر کرده اند علاوه بر کتاب جراحی خود در علم کحالی نیز رساله مفید بجهة
تلامذه خود تصنیف نموده ولی بجز عمل ید و معالجات جراحی بعلاج دیگر کما هو حقه در آن
رساله نپرداخته بود و معالجات کحالی طبی را بشاگردان [illegible] خود لسانا و شفاها بیان
کرده لهذا این چاکر دربار فیض گنجور معدلت دستور اعلیحضرت قدر قدرت فلک رفعت سکندر
شوکت سلیمان حشمت ملک طینت قضا فرمان قیصر پاسبان ظل الله شاهنشاه جمجاه
ابن السلطان [illegible] روحی و روح العالمین فداه السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار ابن [illegible]
لا زال ملکه و ابد الله سلطانه حکیم شلیمر فلمنکی بر خود لازم دانستم که رساله در علم
کحالی از قرار معالجات مجربه طبیه که از عمل ید بی نیاز بود مرتب نمایم تا شاگردان

خود

نبود و متعلمین لاحقه که بعد از رجعت عالیجاه حکیم پولاک بوطن خود از عدم مربی کامل دست
رسی بعمل ید جراحی و کحالی ندارند منتفع و بهره مند گردند لهذا باستیاری میرزا محمد تقی کاشانی
که نیکوترین متعلمین مدرسه مبارکه است و هم بر توالی ایام و لیالی در نزد حقیر مشغول بتکمیل علم
و عمل طب بوده بساعتی را آسوده گی بجهه خود قرار نداده این رساله را بانجام
رسانیده و موسوم نمودم بجلاء العیون ~~که مشتمل بر سه جمله~~ و الله ولی التوفیق

واین رساله مشتمل است بر سه جمله

جمله اولی در بیان امراض آلات و نسوج حافظه عین

جمله دویم در بیان امراض مقله

جمله سیم در بیان امراض مزاجی عین

جمله اولی

در بیان امراض آلات و نسوج محافظت کننده عین واین جمله منقسم گردد بر دو جزء

جزء اول در بیان امراض آلات و نسوج خارجی عین

جزء دوم در بیان امراض آلات و نسوج مابین مقله و حفره او

جزء اول

در بیان امراض آلات و نسوج خارجی عین واین جزء منقسم شود بر بیست و سه فقره

فقره اولی

در ورم مفرد عامی جفن

بدانکه اولا باید دانست که ورم جفنین متفاوتست از حیثیت مبتلا شدن جمیع نسوج
یا بعضی از او بورم بدین نوع که اگر ورم جمیع جفن را مبتلا سازد بدون تغیر حالت مزاجی
این قسم ورم را بورم مفرد عامی جفن موسوم نموده اند اما چون سطح خارجی جفن تنهائی
مبتلای بورم گردد مرض را امبارک باد جفن نام گذارند و چون بخصوص موضعی از جفن
که کیسه دمعه را میپوشاند مبتلا بورم شود [شود صح] مرض را باد مبارک ماق اکبر گویند و هرگاه ورم
در غدد جفن بود به ورم غدد جفن موسوم است و ازین جمله است ورم جفنین
اطفال تازه تولد و چون ورم در موضع صغیری از جفن حادث شود اطبا او را
شعیره خوانده

امّا ورم مفرد عامی جفن

در این حالت اماس با حمره و تمدد و حرارت ملمس و وجع شدید از کنار خارجی جفن ابتدا نموده
~~بتدریج یا بسرعت~~ در کل جفن سرایت کند [بطور بطوء یا بسرعت صح] و مریض یا طبیب احساس ضربان در جفن نماید و در مقله
دلیلی خشونت حادث شود و حرکه مقله بدون احساس بوجع شدید ممکن نشود و مریض از دو شئی
خائف بود با حدوث عطسه که در هر عطسه وجع شدیدتر گشته و سرایت بجمیع راس نماید

3

و اکثر اوقات با این علامات حمی وری موجود باشد و حمرهٔ اماس زیاد تر گردد

مایل بقهوهٔ یا بنفسجی گردد ولی صلابت او قلیل شود و جتماعی در خارج پدید آمده ضربان

در عمق محسوس گردد ❖ و درین حالت ترشح دمعهٔ که معدوم گشته بود مجدداً حادث

شود با احساس ثقل و برودت در مقله ❖ و بتدریج حمرهٔ نوک آماس مبدل بصفره و اماس

لین گشته و از لمس محل وجود ریم معین گردد ❖

و چون از ابتدا معالجات لایقه نمایند ورم بتحلیل رفته و نقصانی در اعمال طبیعه جفن حاصل

نگردد و ریم حاصل نشود ❖ ولی چون معالجه مفید نشد و حمای وری عموی ظاهر شود احتمال

حصول ریم و بعد ...خواهد بود ❖ اما چون ... حادث گردد خوف کلی است

بر سرایت ... نسوج عین و در هر صورت بعد از بروز ... اقلا عین

حرکوشی با جفن منقلب بجانب خارج در باقی ایام عمر خواهد ماند ❖ و در صورتی که ریم

طبیعی حاصل گردد بدون حدوث ... امید کلی بران است که بجز از اندک صعوبت در حرکت

جفن علتی دیگر باقی نماند ❖ اما چون ریم از حالت طبیعی خارج شده اکالیت در ادا حادث

شود احتمال کلی بران است که مجرای دمعه فاسد و ضایع شده دمعه مستمرا از روی جفن

سیلان نماید یا آنکه بسبب فاسد شدن نسیج جفن از خارج یا داخل مادام العمر جفن منقلب

بخارج یا داخل ماند ❖ بدانکه تا حالات ورم موضعی بوده باشد استعمال مبردات از خارج

فقط

چون وضع خرقه مبلوله با بارد مفرد یا مخلوط با سکنجبین مفید خواهد بود ولی چون حمای عمومی عارض گردد از قرار حدت مرض و مزاج علیل باید رفتار نمود و رجوع نمود بمعالجه عمومی ضد ورم

و چون آلات تغذیه در حالت صحت بوده باشد استعمال مسهلات قویه مفید خواهد بود

و چون طبیب قطع بهم رساند که انتهای این علت بدون ریم ممکن نخواهد بود ادویه محصول ریم استعمال نماید مانند اضمده ملینه و طلای مطبوخ بزر البنج و کوکنار و تبخیر مطبوخ زعفران

و بعد از آنکه دمل حادث گردید بخصوص در جفن اعلی اکثر بدون ضرر لاحقه در هیئت جفن منفجر خواهد شد

ولی در صورتی که مرض مایل شود یکی از ماقین یا بجفن اسفل ~~احتیاط لازم بود و در این صورت~~ مفید است که کمال دمل را بمبضع از قرار رفتار الیاف عضله مدوره منفجر نماید و چون قبل از ملاقات نمودن طبیب نواصیری در جفن حاصل گردیده باشد اعمال یدی موقوف است بجراح حاذق تا مجرائی از خارج برای خروج ریم حاصل کند یا دهان تفرج را گشاد سازد

اما چون غاشوا ... درین علت موجود بود مریض غذای مقوی و سریع الهضم و ادویه قویه محرکه چون اکبر ترکی و شراب عتیق و مطبوخ پوست کنه کنه میل نماید و از خارج طلا و تغسیل نماید با مطبوخ پوست درخت مازو و پوست کنه کنه صفت طلا بگیرند پوست کنه کنه چهار مثقال نوشادر خالص نیم مثقال جوشانیده در صد مثقال آب تا نصف شده صاف نموده مخلوط کنند با دو مثقال عرق کافور در موضع طلا نماید

محرره ...

فقره دوم

درباره مبارک خفقین که بفرانسه بلفاروفتالمیت اری زیپلاتز نامند ❊

بدانکه در این مرض هر دو جفن مبتلا میگردند با اماس غیر محدود و شفاف اصفر مایل بحمرت که اکثر اوقات
مقداری از صورت و جبهه را نیز فرو گیرد با این علامات مخصوصه که بفشار انگشت حمره معدوم
شود و اندک اندک اماس اطراف جفن لینه بهم رساند ❊ این مرض با قلت وجع و عدم
ضربان و قلة حرارت بود ولی ترشح دمعه و بلغم غشای مخاطی انف بسیار بوده باشد ❊
و این علت چندان سرایت در بدن ندارد مگر آنکه معالجه غیر لایقه نموده شود و در این صورت
جفن باسانی مبتلا بغانقرایا تواند گردد ❊ و این علامات مذکوره در درجه اول موجود است اما چون
حمره و اماس افزون تر و حرارت و وجع فانی شوند مرض ابتدا بدرجه دوم خواهد نمود
با ترشح رطوبت غلیظه که بواسطه تاثیر هوا خشک گردیده مبدل بفلس شود ❊

اغلب سبب حدوث این مرض تاثیر و تصرف هوا و گزیدن زنبور و امثال اوست ❊

بدانکه تقدمة المعرفه این علة اکثر اوقات جید است و در اشخاص قوی المزاج اغلب ورم
بدون انتقال بدرجه دوم بتحلیل رود اما چون بدرجه دوم رسد این مرض باسانی عود نماید
بتخصیص در اشخاص ضعیف البنیه ❊

و چون این مرض چشمهای خود را باب سرد لیویه [illegible] استسقای لحمی جفنین عارض

گردد و چون این مرض نتیجه **ورم مفرد جفنین** بود دمل ساده بهیچوجه حادث

نگردد بلکه برعکس ریم از چند مجری در وسط جلد خارجی مقله عبور نموده تقرحات مزمن حاصل گردد

که بصعوبت معالجه پذیرد ✤ اما در صورتی که این علت عارض شود از لذع زنبور چون نیش

انها در موضع لذع باقی مانده باشد شود که برخی اوقات مورث غانغرایا گردد ✤

اما العلاج در درجه اول پارچهای گرم خشک و یا کمادسخن مرکب از بابونه

و گل اقطی یا لساوی یکجزء دقیق با طلا دو جزء یا کماد از کافور مدقوق مفید بود و وارد اصل استعمال

انتیمون مقی بمقدار رقی و انتیمون معرق بجهه زیادتی تعریق نیکوست ✤

(یا آرد یم [illegible])

چون دمل حقیقی ظاهر گردید معالجه نمایند از قراری که در فقره اول بیان نمودیم ✤

فقره سیم

در ورم غدد جفنین که بفرانسه **بلفارودنت دلمیت کلان دولر**

و هم **بلفارو بلن نری**

و هم **بلفاریت**

و هم **لیپتود** نامند ✤

بدانکه این مرض باسامی متعدده موسوم گردیده مثلا از آنجمله که متداول است حدوث

صفت انتیمون معرق

[illegible] انتیمون ۴ جزء استخوان

[illegible] ۳ جزء نوره قلمی ۸ جزء

[illegible] نرم بسایند پس به [illegible]

هم مخلوط ساخته در بوته زرگری سربسته کرده

بمدت ۵ ساعت در آتش نهند که زرگر

تا رجوع جوف بوته سفید چون برف گردد

انگاه بوته را با دیگر آتش بگذارند تا سرد شود

پس زیر [illegible] ان اجزا را نرم سایند و استعمال

نمایند جهة حصول عرق باید او را بمقدار

۳ گندم هر ۵ ساعت یکبار به مریض

بنوشانند ✤

در ییرزبان اورا بزبان لاتینی افتال میا و تو لارم

موسوم نموده اند وبعضی از اطبا از انجهة که تمراً رطوبت مائی ازاو مترشح میشود اورا ادورم مائی عین

خوانده اند وچون شدت ورم مانع از ترشح دمعه گردد اورا ادرد چشم خشک گویند ودربعضی

از اطبا شبه گردیده است بورمی که سبب او مخصوص باشد مانند جرب وخنازیر عین وبدانکه

درین مقام ورم خاص غدد را ملاحظه می نمائیم وورم ملتحمه جفن را در فقره ششم بیان

خواهیم نمود ودر صورتیکه ورم غدد جفن مرکب بود با حالات مزاجیه علامات وعلاج او ستة

تعریف وتشخیص وعلاج حالات عمومیه بدن است بلکه در جمله سیم خواهد آمد :

پس بدانکه رفتار ورم ساده غدد جفن از استقرار بود که باحکه شدید در ماق یا در تمام کنارهای

جفنین اماس مایل بحمره باصلابت ووجع وحس حاصل میشود وباشده ترشح دمعه حریف

که درحرافة بطریقی باشد که کنار جفن را مانند اکالات خاسه نماید وچون ورم بسیار

شدید گردد وسرایت بطبقه ملتحمه مقلة نماید ترشح دمعه بالمره ساقط گشته چشم یبوست

بهم رساند ومریض چنان گمان نماید که ریگ در چشم او رفته وبواسطه شده خوف از وجع

مریض مایل بانفتاح جفن نباشد :

واکثر رفتار در درجه اول بدین طریق است ولی برخی اوقات بواسطه سرعت رفتار مرض در درجه اول اصلاً حدت نباشد

که بطبیب نتوانند رجوع نمایند ومرض بدرجه دوم رسیده درانوقت رجوع بطبیب شود

ودرین درجه دوم بتدریج خشونت وحکه ونخس معدوم شود وغدد شروع نماید به ترشح

نمودن رطوبت بلغمی غلیظ که مژگان وجفن را بیکدیگر ملصق نماید وملتحمه بکلی اماس نموده

وکنارهای جفنین را بواسطه اکالیت رطوبت فاسد ساخته ومرض را شبیه سازد بجرب

عین ولی علامت مخصوص درین مرض شدت نمودن علت است بفاصله سه یا چهار ساعت

بعد از غذا که زمانی بود که غذا شروع نماید بمکیوس شدن ❊

واین مرض متداول است در اشخاصی که درهوای ردی ومتعفن توقف مینمایند بتخصیص

در دباغین ❊ این مرض در جمیع اسنان واصناف بروز مینماید ولی در اناث بیشتر

عارض گردد ❊

تقدمه المعرفه این علت را ردائت نباشد مگر آنکه بواسطه معالجه نالایق نتایج ردیه

حادث شود ❊ از آنجمله درصورتیکه سیلان بلغم ریمی شکل عارض گردد برخی اوقات

ممکن است که مژگان بواسطه استرخای جفن منقلب بجانب داخل شود وموجب حلل متفاوته

گردد ویا آنکه بسبب اکالیت رطوبت بلغمی کنار جفنین متاکل گشته وبعد از آن التیام

غیرطبیعی در آنها پدید آید ❊ وچون بواسطه اکالیت از رطوبت مذکوره جفن التیام پذیرفت

شود که بعضی اوقات ماق اکبر از هیئت طبیعی خارج گردد وجفن اعلی بواسطه ثقل خود ممتد

بجانب اسفل گشته موجب بدشکلی چشم شود ❊ وچون سیلان بلغم شدید را بواسطه ادویه

فارضه

فائده تعجیل سد نماید اگر سوء ابصار در باقی عمر ماند

و چون مریض درد درجه اول بطبیب رجوع نماید اگر وضع رفاده مبلوله باب سرد بانداز

سر که بر موضع علیل کافی خواهد بود بر تحلیل بردن مرض ولی چون ترشح رطوبات بلغمی

ظاهر گردید بهترین معالجات آن است که روزی چهار الی شش مرتبه چشم را باین مرکب

تغسیل کنند و بعد از تغسیل خشک نمایند صفة مرکب بگیرند دار اشکنه یک گندم

الی یک گندم و نیم گلاب سی و شش مثقال لعاب به دانه هیجده نخود تعفین افیون دوازده

نخود یا روزی سه الی چهار دفعه چند قطره از این نسخه در چشم قطور نمایند بگیرند دار اشکنه

شش یک گندم تعفین افیون سی قطره گلاب سه مثقال

و چون اطراف جفن بواسطه اکالیت بلغم فاسد و متاکل گردد بهتر آنست که رجوع شود به

ثرانه که نسخه او از این قرار است بگیرند مرهم ساده سه مثقال

پیه روح یکمثقال و نیم کل ارمنی یکمثقال و نیم زیبق ابیض هیجده نخود و در اطفال اجرای

قابضه نسخه را اکثر در مرهم ساده راسترنماید و چون بعضی اشخاص بواسطه استعداد

مخصوص دهنیت در انها مضر اتفاق می افتد مانند اکه حکه اورا زیاد کند یا حمره اورا اشد

نماید در انها مفید بود استعمال سنگ خدائی از قرار این نسخه بگیرند شوره جهار قسم

آتشه و زنگار و زاج سفید از هر یک شانزده جزء در بوته جمعا را ذوب نماید و در حالت ذوب

اضافه باو کنند کافور مسحوق نکرده و با میلی بهم زده در روی سنگ مرمری ریزند تا منعقد گردد و ازین سنگ مذکور ده الی پانزده گندم در سی و شش الی پنجاه مثقال آب محلول و یکمثقال عرق کافور با او اضافه نموده طرف خارجی جفنین را روزی سه الی چهار مرتبه تغسیل کنند و چون مرض رو به بهبودی نماید روزی یک الی دو دفعه کافی است

چون مرض زیاد مزمن گردد با عدم حکه مفید میباشد در اینصورت مطبوخ یکمثقال پوست درخت بید و یکمثقال ریوند چینی در بیست و پنج مثقال آب که انقدر بجوشانند تا نصف شود بعد از ان صاف نموده در مصفای آن دلفینک را خیسانیده در صبح و شام بر روی موضع ماوف بقدر ربع ساعت نگاه دارند ❁ و عموما باید دانست که هیچیک ازین نسخهای مذکوره سرد نباید استعمال نمود و بجهه گرم نمودن انها بهترین انواع آنست که ظرف دوا را در میان کاسه آب جوشیده گرم نگذارند تا برودت دوا منکسر شود ❁

و بر بعضی اوقات شود که با وجود این تدبیرات معالجه نشود و تقرحی در کنار جفنین عارض گردد و درین صورت لازم است که طبیب احتیاط کلی نماید بجهه انکه احتمال قوی تر آنست که علت بسته بر داء مزاجی بوده باشد و در این زمان علاج موقوف است بدفع داء مزاج ❁ ولی چون علت موضعی فقط بوده باشد بدون تصرف مزاج در وقت ... او منافع کلی حاصل شود از مرهم لیموئی که بدین صفت ترتیب شده باشد بگیرند زیبق خالص

یکمثقال

دلفینک بعربی نخ کتان کهنه

دنیدی

یکمثقال عرق شوره خالص دو مثقال درحمام ماریه انهارا محلول نموده و بعدازان همان محلول گرم را

درهاون زجاجی بادوازده مثقال کره ساده مخلوط نمایند تا مرهم گردد وازین مرهم روزی

یکدفعه بتخصیص شام در وقت خوابیدن بمقدار دو گندم باطراف جفن تدهین کنند ؛

و میل دادن ماده را بامعا مانند انکه درسایر اورام چشم متداول است بسیار مفید میباشد

بدین نوع که در دموی مزاجان سولفات دو کلینزی

و در غیر ازمزجه دموی کلمل استعمال نمایند

فقره چهارم

درورم جفنین اطفال تازه تولد که بفرانسه آفتل می دو نوو ونی

نامند ؛

اما العلامات ؛ در روز سیم الی چهاردهم بعد از تولد این مرض دراطفال ابتدا نماید تا خوف

شدید از ملاقات روشنائی و حمرۀ ملتحمه جفن بتخصیص ماق اکبر و با ترشح رطوبت

بلغمی لزج که در هنگام جفاف باعث التصاق جفنین گردد و چون بعد از ان جفنین را از یکدیگر

جدا نمایند سیلان دمعه عارض شود ؛ و علاوه براین ملتحمه مقله نیز قلیلا یا کثیرا متورم

بود و اماس خارجی جفن در ابتدا الین و باقبض و بسط دلفاقت ؛ و چون خوف

از روشنائی و ترشح رطوبت بلغمی بیشتر شود بلغم نیز بتدریج شبیه بریم خواهد گردید و حمرۀ زیاد

شده عروق شعریه جفن اعلی شبیه بخطوط قرمز نمایان شود ❊ وچون درین حالت
چشم را بما فاتر تغسیل نماید وبعد از ان جفنین را بادست بار نمیه سیلان رم مختلف
اللون عارض گردد از قرار حدت ورم خواه سبز خواه زرد خواه مخطط بخطوط مرتبهٔ دمّی خواه شبیه
بخونابه ❊ اما مقطه تقسیمی از بلغم پوشیده بود که بدین واسطه تشخیص نسوج اورا نتوان نمود
وچون چشم را باد بعیک تر باحتیاط زیاد تغسیل نمایند از دو حالت خارج نخواهد بود
یا ملتحمه مقطه سالم است وبغیر از حمره علتی در او نیست یا انکه ملتحمه مقطه مانند ملتحمه جفن مبتلا بورم
شده بدگشته وقرنیه را بطریقی پنهان نموده که اجزای داخلی چشم را بهیچوجه تشخیص نتوان نمود
ودر این زمان اتفاق افتد که در حین باز نمودن چشم جفن اعلی بواسطه اماس شده بعد از
انفتاح بحالت خود باز نگردد ودر بخارج منقلب بماند ودرین صورت بایستی کلی نمود که اورا
بواسطه فشار انگشت ابهام وسبابه بحالت خود بازگردانیده تا عادی بدینحال نشود ودر
باقی عمر بماند ❊

وچون بتدریج حدت ورم خفه یابد ترشح ریمی مجدداً بلغمی گردد چون ابتدای مرض وبالاخره
شفا حاصل شود باسیلان دمعه ❊

اما چون ورم سرایت باطراف نموده وبعمق رفته باشد اکثر در انتهای مرض ملتحمه
باقی نماند مگر لکهای قرنیه که اغلب اوقات بخودی خود بتحلیل روند ولی درصورتی که ورم بعمق

سرایت

سرایت نموده ورم بسیار منترشح گردیده باشد قرنیه از شدة ضغط ورم طبقات

خود را مانند فلس ساقط کرده و منشق گردیده **فتق عنبیه** عارض گردد و چون بعد از آن

نیز ورم بحدت خود باقی ماند بسیار اتفاق افتد که جمیع رطوبات چشم خارج گشته **خور عین**

حادث گردد چنانچه از تصویر اول واضح گردیده ؛ و چون چند موضع از قرنیه منشق گردد و عنبیه

نیز از این شکافهای متعدده خارج گردد حالت مخصوصی در چشم ظاهر شود که ادرا با باتو لی

نامند ؛

و هر چند این علت اغلب در ابتدا یک چشم را مبتلا سازد ولی در چشم دوم نیز بواسطه سرایت

برودی عارض گردد ؛

و بعضی اوقات قبل از تغیر بلغم بحالت ریمی **سیلان دم** از چشم حادث شود

بلکه مکرراً نیز بروز می نماید و این حالت از جمله عوارضات جیده است بجهة آنکه اکثر اوقات

دیده شده که درین حالت بدون کثرة نتایج ردیه برودی صحت پذیرفته

اما **الاسباب** بدانکه این علة اغلب یافت شود در اطفال ضعیف البنیه یا ضعیف الخلقه

و در آن اطفالی که قبل از نه ماه متولد گردند و در اطفالی که والده شان هنگام حمل در منزل رطوبتی

سکنی نموده باشد و اطبا برآنند که این مرض عمومیت دارد در اطفالی که والده آنها در حین تولد

مبتلا بسوزنک غیر مسری بوده باشد و بسیار بارد است در صورتی که مادر مبتلا بسوزنک

سیفیلیسی بود ❊

اما تقدمه المعرفه درصورتی که مرض درجفن فقط باشد چندان ردی نخواهد بود
بدلیل آنکه نتایج این مرض یا آنکه قرنیه است که اکثر بخودی خود بتحلیل رود یا انقلاب جفن
اعلی است بجانب خارج ❊ ولی چون مرض ملتحمه مقله را نیز مبتلا سازد و قرنیه منفجر گردد
بسهولت اتصال غیر طبیعی مابین قرنیه و عنبیه ظاهر شود باکدورت قلیل یا کثیر که مانع از ابصار
گردد ❊ و چون در هنگام حدت ورم قطعه عظیمی از عنبیه یا جمیع عنبیه بدون منفجر گشتن قرنیه
اتصال غیر طبیعی با قرنیه بهم رساند درصورت اول استافیلم
ناقص و درصورت دوم استافیلم تام حاصل خواهد آمد چنانکه از تصویر
دوم و سیم معین میشود ❊ و چون در هنگام حدت ورم قرنیه درچند موضع منفجر و رطوبات
عین از و خارج گردد عوض مقله جسمی سفید بدون ترتیب باقی ماند و جفن بجانب داخل
منقلص شده غور عین عارض شود ❊

اما العلاج درصورتی که از ابتداء رجوع بطبیب شود و این بسیار نادر است باید بدون
تامل بمعالجه ضد در می پرداخت شود از قرار مزاج و حدت مرض از انجمله وضع یک عدد زلو
در ماق اکبر فوق کیسه دمعه نماینه و چون از ابتدا مستمراً خرقه مبلوله بآب سرد استعمال
کنند اغلب اوقات بدین معالجه شود و محتاج بمعالجه دیگر نگردد بتخصیص هنگامی که اسباب

مرض را ملاحظه نموده رفع یبوست را نمایند بواسطه کلمل یا شربت ریوند چینی در وقتی که یبوست

مزاج موجود بوده باشد و شیر مادر را عوض نمایند در هنگامیکه اثر مزاجی از مادر بوده باشد

❁ اما چون ترشح بلغم شده باید لازم است که چشم مریض را روزی چند دفعه بمحلول نیم گرم

سولفات دو زنک یک گندم در شش مثقال آب مقطر

یا چند قطره لعاب به دانه تغسیل نمایند و بعد از تغسیل بدستمال نرم و نیم گرم چشم را خشک نمایند و پس از آن

بروی چشم وضع نمایند پارچه نازکی که بروغن کافور آلوده باشند از اجزاء که در روغن

بادام کافور را با آتش ملایم محلول نمایند تا سیر گردد و چون سرد شود از کاغذ صاف نمایند و دهن

مصفای او را در چشم استعمال کنند ❁

و در هنگامیکه ترشح ریمی شده باشد و تقرحات قرنیه پدید گردد مفید خواهد بود قطور تعفین افیون

در چشم روزی یک الی دو دفعه و چون بدین تدابیر ترشح ریمی خفته نیابد و بعوض او بلغم رقیق

از چشم خارج گردد و ملتحمه مانند صاعری شود بهترین ادویه مرهم **ژانه** است که نسخه

او در قطره سیم مذکور است ❁ و بدانکه در این ایام طبیب معروف نمسوی **لاوارن**

نام معالجه مخصوص در جمیع درجات ورم جفنین اطفال تازه تولد اختراع

نموده و در **مریضخانه زنان حامله** در پای تخت **برلین**

بتجربه رسانده بدین نوع که در ابتدای معالجه روزی یکدفعه و بعد از آن روزی دو دفعه با قلم

سوکلی سحوق بسیار نرم را در روی ملتحمه استعمال کند و علاوه بر ان هم در صبح و هم در شام
رب گندم کلی را با اطفال بنوشانند و بدین نوع معالجه اکثر اوقات مرضی در مدت چهار
الی ده روز صحت پذیرفتند ؛

فقره پنجم

در شعیره که اطبای فرنک اورا هاردیولوم

خوانند ؛ واین علّه باشد که ورم قطعه صغیری از جفن بدین نوع که ابتدا با حکه و شدّه
بعد در یکی از کنارهای جفن موضع صغیری از او را مبتلا بدمل صغیر کرداند چنانچه از تصویر
چهارم معلوم است واین ورم جرئی مانع از حرکت جفن کشته و بتدریج صلب واحمر و نفاخ
شود با بودن وجع و بعد از ان حمره او تهوئی واماس مخروطی کردیده نوک او احمر مایل بصفرت
ولین شود و همان نوک منفجر شده ریم را یک دفعه یا بتدریج خارج سازد واماس معدوم
کشته وجراحت التیام یابد با بقای اثر جزئی از او ؛
وجهه تحلیل بردن این قسم از ورم در ابتدا که حصول ریم نشده است وضع خرقه مبلوله با آب
یخ یا با سکنجبین سرد اغلب کافی میباشد ؛ اما چون ریم در او ظاهر شود باید مبالغه
نمود که بواسطه ضماده ملینه چون مغز نان وشیر و زعفران بزودی شعیره را منفجر نماید
و بعد از انفجار او استعمال ضماده را تکرار کند تا صلابت موضع بتمامه معدوم کردد زیرا

که اکر

که اگر جزئی صلابت ماند که منجر به شلازیان گردد که بیان او در فقرهٔ دهم خواهد آمد ؛

فقرهٔ ششم

در بیان ورم ملتحمهٔ جفن که او را بفرانسه اُفتلمی پال پیرال و هم کنژانکتیویت پال پیرال نامند ؛

و این مرض عبارتست از ورم غشای مخاطی که محیط است جفن را و اگرچه اغلب اوقات این ورم مرکب بود با ورم غشای مخاطی مقله بواسطهٔ ارتباطشان بیکدیگر ولی ما در اینمقام ورم ملتحمهٔ جفن را مفردا ملاحظه می نمائیم و تعریف ورم ملتحمهٔ مقله در امراض مقله شروع خواهد بود

اما در خصوص اسباب ورم ملتحمهٔ جفنی بدانکه از انجمله است تأثیر هوای بارد و رطب و مزاج بلغمی دارد تأثیر این نوع اسباب مبین است که ورم ملتحمهٔ جفن عموما مرضی بود مزمن بدلیل آنکه از این قبیل اسباب مستعد سازد شخص را بامراضی از جنس نزله که طول و دوام آنها زیاده میباشد ؛

ابتدا ؛

و چون این مرض مفرد بود یعنی به ورم ملتحمهٔ مقله مرکب نباشد سطح انسی جفن مخصوص جفن اسفل را حمرة عارض شود و عروق شعریه او که در حال طبیعی غیر نمایان اند بطور تقاطع ظاهر گردند و چون عروق بواسطهٔ زیادتی اجتماع دم برآمده شوند مریض احساس حکه

یا قذف در چشم نماید و چون ورم ~~موجب باشد~~ ترشح ملتحمه نیز بیشتر گردد بنوعی که در ابتدا
رطوبت رقیق و بعد از آن رطوبت بلغمی مترشح و بتدریج غلیظ گشته در ماق اکبر مجتمع شود

❊ و چون این قسم ورم با شدة زیاد بوده باشد ملتحمه جفن تمدد و غلظة بهم رساند
و از حد خود تجاوز نموده بجانب خارج منقلب گردد و درین صورت کحالین فرنگ این
علت را به خمزیس موسوم نموده اند و چون ورم بیشتر تاثیر نماید

بلغمیه صح

بر غدد بلغمی جفن بنوعی که چون از ماقین نظر نماید ملتحمه جفن مانند پوست صاغری دیده شود
اطبای فرنگ این قسم از ورم چشم را اکرانولز
نامند یعنی دانه دانه این نوع از ورم بسیار صعب العلاج میباشد و چون علاج نپذیرد
نسج جفن را فاسد نماید بنوعی که آماس و صلابت در او حادث و منبسط گشته جفن بجانب

مطابق نسخه

خارج منقلب گردیده بدین حالت باقی ماند و مرض نزفی عارض جفن شود که او را بفرانسه
اکتروپیان خوانند یعنی انقلاب مرض جفن بخارج که تفصیل او را
در فقره بعد هم از این جزء اول بیان خواهیم نمود ❊

اما العلاج چون مرض حاد و مقرون بوجع شدید بوده باشد اخراج دم بواسطه
وضع علق از خلف اذن لازم است و چون علامات غلظت دم از نبض معلوم بود فصد صافن
مفید خواهد بود و همچنین مغیباً وضع نمودن رجلین را در محلول نمک طعام و نوشانیدن

مسهل

سهل برفع و قطور مطبوخات ملینه چون لعاب به دانه و خطمی و هر زمان که بواسطه حقنه

یا ضمن درج حقنه و طله ورم نیز معلوم گردید لعابیات را مبدل نمایند بمحلول یک گندم

سولفات دوزنک در پنج مثقال آب یا محلول یک گندم

نیترات دارژان در سه مثقال آب که روزی دو دفعه

سنگ جهنم

قطور نمایند ؛ و در این حال نیز قطور از یک گندم زاج سفید محلول در دو مثقال گلاب

مفید است یا آنکه چهار گندم زاج سفید را با سفیده یک عدد تخم مرغ بزنند تا کف نموده و [illegible]

به و مبلول کرده بخارج چشم وضع نمایند ؛

ولی چون سطح داخلی جفن دانه دانه باشد اغلب ادویه مذکوره بیحاصل خواهد بود

و چاره نباشد مگر آنکه جفن را برگردانند و قلمی از نیترات دارژان

یا از استات دوکویور

زنگار

مکرر بفاصله دو یا سه روز یکدفعه بمالند و بعد از مالیدن یکقطره روغن بادام شیرین

تازه در چشم قطور کنند و فی الفور چشم را بعصابه مبلوله بآب یخ بپوشانند تا حرارت

محسوسه معدوم گردد و علاوه براین تدابیر باید ملاحظه مزاج مریض را نمود و چون طبیب

کان بمزاج خنازیری بود از قرار قاعده علاج او رفتار نمایند ؛

بدانکه کحالین فرنگ ورم ملتحمه حبی را مرضی دانند که اصلا ربط بورم غدد [illegible]

بورم غددجفنی ندارد چنانچه از تعریف ورم غدد جفنی که در فقره سیم مذکور شد هبین گردیده ❊

فقره هفتم

در ورم ماق اکبر که بفرانسه آنخیلیس نامند ❊

بدانکه چون این مرض اغلب اوقات مشتبه گردد بورم کیسه دمعه لهذا علامات اورا در اینجا مفصلا بیان مینمائیم ❊

اما علامات درجه اول که عبارت است از علامات ابتدای بروز مرض بسیار شبیه است بعلامت حمره ماق اکبر پس بدانکه در ابتدای حدوث این مرض چون مجرای دمعه را فشار دهند خروج دمعه صعب گردد ذاتا کیسه دمعه سالم است اماس ماق چندان صلابتی ندارد ولی چون کیسه دمعه مبتلا بورم گردد بواسطه لمس در تحت اماس حمره تمه شکل صلب معلوم میشود ❊ و چون مجرای دمعه مسدود گردد بینی از طرف علیل خشک گردد بازگاه حس نوعی که بسبب خرنی عطسه کلی عارض شود ❊

اما علامات درجه دوم در این حال علامات نیز شبیه بعلامات حمره حقنا است بدین نوع که ترشح دمعه مبدل بترشح بلغم ریمی شکل می گردد و درین صورت چون فشار بجانب اسفل ماق اکبر نماید بلغم ریمی شکل بمقدار زیاد خارج شود ❊

و چون این مرکب گردد بورم مجرای دمعه یا ورم کیسه دمعه در این درجه دوم خروج علامت

دمعه از خود چشم مستمر بود از خود چنین هم دمعه و هم بلغم ریمی شکل خارج شود

بجهة آنکه مجرای دمعه بینی بسته است و چون دمعه از مجرای طبیعی نتواند عبور نماید

دمعه و هم ریم در آن مکان مجتمع گشته بالاخره کیسه دمعه و عظم صدفی را فاسد نماید

بنوعی که ناصور دمعه مادام العمر باقی میماند ؛

اما العلاج در درجه اول و دوم علاج چون علاج حمره چشم است مشروط بدانکه

علت ساده و مفرد بود بدون ترکیب او بمرض کیسه دمعه یا مجرای دمعه ؛ و در صورت

مرکب بودن بر کحال لازم است که چون ورم کیسه دمعه بتحلیل نرود زودی اورا بواسطه

اضماده لایقه بریم رساند و هنگامی که بلمس احساس حدوث ریم در او شود بواسطه

مبضعه اورا منفجر نماید تا ریم خارج گشته و در آن موضع مجتمع نماند و اصلا بجهة تجربه

میلی در مجرای دمعه بینی داخل ننماید که باعث ضرر و شدت کلیه خواهد شد و بعد از تنقیه

دل کیسه دمعه روزی یکدفعه اورا بماء فاتر که در هر یکمثقال او پنج قطره تعفین افیون مخلوط

بوده باشد باعانت آب دزدک مخصوص چشم را تغسیل نماید و بروی جراحت لفیک

آلوده بتعفین افیون وضع کنند تا بقوه طبیعیه خود جراحت التیام یافته مجرای طبیعی دمعه

زایل نگردد ؛

فقره هشتم

در بیان جراحات حاده جفن

و این فقره چون بستگی تامی دارد بعلم و عمل جراحی [illegible] لهذا آنبیان او می پردازم

فقره نهم

در تهیج صلب اطراف جفن که بفرانسه اورا تیلزیس

و هم تیلما نامند

واین مرض عبارت است از اماس مسطح یا غیر مسطح که با صلابت و عدم حس در کنار جفن ظاهر شود و اکثر اوقات نتیجه مرض خنازیری چشم است و بعضی اوقات نیز در اشخاص ضعیف البنیه بعد از امراض جفنی بتخصیص ورم غدد جفنین که در فقره سیم مذکور است باقی ماند و اغلب علامات مخصوصه در این مرض افتادن موهای جفن است

بدانکه این مرضی است نادر العلاج بتخصیص در خنازیری المزاج و در اشخاص پیر و چون به نیکی معالجه نشود اکثر مورث حدوث سرطان (علی الفرادا) جفن گردد و چون بواسطه این مرض نیز نقطهای دمعه صلابت بهم رساند و از اعمال طبیعه خود باز ماند باعث سیلان دمعه مرکب گردد

و علاج موضعی این علت بدین نوع است که اضمده فاتره مرتب از ورق بزر البنج و ورق شوکران و بزرکتان بالسویه بآب خمیر نموده روزی چند دفعه قلیلی از او را بروی چشم ضماد نمایند و همچنین مفید است ضمادی که از پیچ و پیه الله کاران

کرده

که نرم کوبیده باشند بگیرند شش جزء کافور مسحوق یک جزء و باب کرم ضماد

نموده و منظور ازین اضمدهات آنست که صلابت مزمنه را حاد کرده اند و بعد از تضمید

ورم را التیام دهند بمرهمی که مرکب باشد از یک جزء مرهم زنبق رمادی و کافور

مسحوق دو جزء و مرهم ساده پنجاه جزء و چون بدین معالجات شفا حاصل نگردد

بهترین معالجات استعمال مرهم لیموئی است که صفه او در فقره سیم مذکور شد ؛

فقره دهم

دربیان خلازیان ؛

واین عبارت است از شعیره که نه بتحلیل رود و نه ریم کردد و بدین واسطه غلظت

در محل مرض حادث شده و نرمن گشته در کنار جفن مانند جسمی صلب و سخت و مدور

یا لوزی شکل و متحرک بدون وجع موجود بماند ؛ واین علت اگرچه بالذات

خوفناک نیست بتخصیص چون فرد بوده باشد ولی چون چند عدد موجود گردد و بواسطه

استعمال ادویه اکاله خواهند او را زایل نمایند احتمال است که مورث سرطان

جفن شود ؛

اما العلاج درصورتیکه که خلازیان جزئی بوده باشد و در تحت

جلد بود امید بر تحلیل بردن او خواهد بود و بجهة تحلیل بردن او بمفید بود لمس نمودن

موضع صلب را در میان دو انگشت دا آلوده نمودن ادرا بجوهر نوشادر دنوشادن
آن محل را بشمع شوکران بعد از این عمل ✤ و بعضی از اوقات مفید افتاده است
مرهمی که مرتب شده باشد از یکجزء بدور دو دیلم
و دوازده جزء مرهم ساده ویا مرهمی که مرکب باشد از هیجده نخود دهن زیبق
رمادی و سه نخود کافور مسحوق و سه نخود عصاره شوکران ✤ و علی ای تقدیر از سه
حالت خارج نیست یا صلابت بدین معالجات بتحلیل رود یا ورم حادگشته بتقیح
بریم گردد یا بحالت خود باقی ماند و در صورت اخیره چاره پذیر نباشد مگر بعمل
ید بدین نوع که جلد روی او را منشق نموده و قطعه صلبه را با ابزری یا طلاجی
گرفته و بمقراض منحنی یا بنشتر قطع کرده و جراحت را بشمع ساده ملتئم سازند
✤ و بعضی اطبا درین علت رجوع نمایند بادویه اکاله ولی ضرر استعمال
این نوع ادویه غالبا بیش از منفعت ایشان است پس بعد از انکه بادویه مذکوره
ورم بتحلیل نرود عمل ید بهتر از سایر معالجات است و در صورتی که این علت
یافت شود در اناثی که مبتلا بصلابت ثدی یا صلابت عنق رحم بوده باشند
بهترین تکلیف طبیب آنست که هیچ تصرف در مرض جهن ننماید بجهة انکه
مستعداند مزاج سرطانی را ✤

فقره یازدهم

در تهیج سرطانی جفن و سرطان او

بدانکه تهیج سرطانی جفن عبارتست از اماسی محدود جفن با صلابت شدید
و عدم حرکت که بعضی از اوقات بلون جلد و برخی اوقات با دوران عروق
شعریه جلدست ولی نادر است در او ظاهر شود بدون وجع بود
و این قسم تهیج نتیجه ضربه وارده بر جفن یا نکس نمودن ورم حاصله در اوست
و یا نتیجه صلبه اطراف جفن یا خلازیات است
و هر چند بعضی از اطبا درین مرض مخدرات و املاح زیبقیه و انتیمونیه را استعمال
نموده اند ولی اکثر بدون منفعت بوده است و کمالیس معروف فرنک اصلا تصرف
درین مرض ننماید تا زمانی که در او احداث وجع شود
و در صورتی که بواسطه اسباب خارجیه در تهیج علامات ورمی ظاهر گردد باید دانست
سبب واضحی در اشخاص ضعیف البنیه در تهیج وجع سمی عارض شود واماس
عظیم گشته لون جلد اغبر گردد یا ترکیب لون او بلون خونابه حادثه در ملتحمه
باحمی از برای طبیب قطع حاصل شود برانکه بزودی سرطان در انموضع ظاهر
خواهد گردید

دشود که سرطان جفن بدون تقدم هیچ سرطانی از علاج الاتی دوم ساده عارض شود

ودرین مرض تقدمه المعرفه ردی وهم معالجه عسر است وباعتقاد بعضی از اطبا علاج

منحصر است بقطع نمودن جمیع موضع سرطان ❊

دباعتقاد دیگر عمل ید بهتر ونیکوتر است درصورتی که موضع سرطان صغیر بعد ومرض

بالات داخل عین سرایت نکرده باشد ❊ ولی چون سرطان تقسیم عظیم گردد که درعمل ید

اکثر جفن را قطع لازم شود عمل ید جایز نیست بدلیل انکه برالات باصره درصورت

انعدام جفن بزودی علة سرطان عارض خواهد گردید مگر انکه جفن مصنوعی از موضع دیگر

حاصل نمایند واین عمل هم محتاج بجراح کامل است ❊ وبعضی از اطبا بعوض عمل ید در این صورت

رجوع بادویه نموده منفعت کلی از ادویه دیده اند ❊ از انجمله د کر

نام که کحال معروف نمسوی است در شخص عادی که علاوه بر سرطان جفن اسفل موضع

عظیمی از صورت او نیز مبتلا بدین علة سرطان بعد بواسطه استعمال پودره کام

از خارج واملاح ارسنیک بمقدار قلیل از داخل در مدت

پنجاه روز معالجه نمود وصفه نسخه پودره د کام از اینقرار است شنجرف سی وشش نخود

خاکستر تماج دو نخود خون سیاوشان سه نخود د اسپیدارنی ده نخود

جمیع ادویه را نرم سائیده وباندکی اب خمیر نموده مدت یک الی دو ساعت بر موضع

سرطان

سرطان بماند ❊ ودلاردو نام که نیز کحال معروف پاریس بود

وکتاب بسیار مفیدی در این علم تصنیف نموده بود اعتقاد بسیار به گوگرد مکلس مغسول داشت

وگوید که در چند نفر باستعمال داخلی او بمدت طویل علاج پذیرفت بدین نوع که در ابتدا

نه نخود گوگرد مذکور را باسه نخود قند در نصف فنجان مطبوخ ادویه مره بنباتیه چون مطبوخ

افسنتین وجنطیانا استعمال نمود و بتدریج مقدار نه نخود را تا بیست وچهار یا سی وشش

نخود میرساند ❊

فقره دوازدهم

در خراج خبیث ❊

واین مرض که در نوع دوم از فقره دوم از قسم پنجم از امراض آلات حرکه بتفصیل مذکور

گشته نیست مگر قسمی از دمل جلدی که در اشخاص کثیف در جفنین بخصوص در حق اطفال

عارض میگردد و بواسطه سهل شمردن این مرض و عدم معالجه صورت غانقرایائی پدید کند

بدین نوع که اماس سرخ تیره با وجع شدید حاصل شده طاول صغیر خاکستری رنگ در او ظاهر

شود که بتدریج منشق شده موضع دمل مقعر و مملو از ریم غیر سالم اکال گردد یا آنکه بدون

منشق شدن جلد خود دمل بتمامه غانقرایا گشته ترشح ریم غیر سالم حادث آید ❊

وعلاج در این صورت بدو قسم است خارجی وداخلی واز خارج استعمال نماید شرط موضع

ووضع رفاده مبلوله بمطبوخ پوست کنه کنه و تعفین مرکبی دعرق کافور وارد داخل استعمال
شود جمع مضمضات معدنیه را باکنه کنه ❊

فقره سیزدهم

در استسقای لحمی جفنین ❊

داین مرض عبارتست از اماس رطوبی جفنین وبتخصیص حادث شود لعداز باد مبارک جفن
یا بعداز ورم چشم که نتیجه امراض جلدیه حادبا حمی بوده باشد یا بعداز طول کشیدن استعمال ضماده
ملینه در امراض عین وبخصوص درصورتی که بعداز استعمال انها غفلة هوا در انعضو تاثیر نماید
❊ داین علت اغلب در جفن اعلی ظاهر شود یا اماس خمیری شکل بدون وجع
با لینت و بیاض موضع که بواسطه فشار انگشت تا چند ثانیه تقعیر دراو باقی ماند ❊
وعلاج این علت موقوفست باستعمال لکادات از ادویه معطره یابسه با کافور
یا بدون ادویه لک ملایم از پارچه ماهوتی که بکندر یا مصطکی او را تبخیر نموده باشند
وبدانکه چون استسقای لحمی جفن عارض شود در هنگام مبتلا بودن چشم یکی از امراض
حاده از قبیل ادویه مذکوره مضر خواهد بود پس بنابراین علاج موقوفست باستعمال
ادویه ضد ورمی بدلیل انکه دفع موقوف بزوال سببست ❊

فقره چهاردهم

در استرخاء

در استرخاء جفن اعلی ÷

و این مرض منقسم بچند قسم شود **قسم اول** آنکه جلد ظاهر جفن طولیت زیادی بهم باشد بنوعی
که عضو غیر طبیعی عارض گشته مانع از انقباض عضله مرتفعه جفن گردد ÷ و درین صورت
مریض نتواند که جفن اعلی را مانند پرده بروی مقله است مرتفع نماید و بعضی شخص بجهت بلند کردن
از حرکت عضله معلوم شود ولی با وجود این نتواند که بلند گرداند ÷ و در این حالت اکثر سبب
او جراحت سطحی جلد جبهه است که بواسطه طول جراحت و سستی جلد جبهه جلد عادت بسستی
نموده و بدین حالت باقی ماند یا نتیجه طول استعمال ضماد ملینه است بخصوص در اشخاص
ضعیف البنیه و کسانیکه مبتلا بخنازیر یا طپا باشند ÷ و بعضی اوقات میتواند این علة مولودی
بهم باشد ÷

و بهترین معالجات در این قسم برداشتن جلد زاید است از قرار قواعد جراحی و بعضی اوقات
نیز بسیار مفید بود استعمال موضعی ادویه اکاله معدنی چون عرق کوکرد و غیر آن **قسم دوم**
از استرخاء جفن **استرخاء عضله مرتفعه** است بدون علتی در جلد ظاهر و چون
این علة در جفن اعلا و اسفل موجود باشد اغلب عضله مدور جفن نیز مسترخی بود
÷ و علاوه بر این استرخاء حس و ثقل و برودت در جفنین و علامات
استرخائی در سایر مواضع مانند صورت نیز موجود باشد ÷ و در این قسم اغلب

اتساع حدقه حادث گردد یا ضعف قوه باصره بلکه بعضی اوقات جمیع عضلات چشم
مسترخی شده مقله میل بخارج حفره نماید ❊ و سبب این قسم استرخاء متفاوتست
چنانکه بعضی اوقات حاصل شود از استعمال طولانی اغذیه ملینه باشد حکم نمودن چشم را
در بعضی از امراض او و برخی اوقات نتیجه باشد سکته دموی را و در این صورت بهبود
نخواهد بود و بعضی اوقات حادث شود در اشخاصی که مبتلا میباشند بیرقان ابیض و در مردم
ضعیف البنیه و نادرا دیده شده که این قسم بطریق نوبه رفتار نماید یعنی بعضی اوقات
موجود و برخی از منه معدوم بوده باشد ❊

اما علاج در صورتی که شده بسیار در او نباشد بواسطه سکنی نمودن در اهویه پاک
و نوشیدن مقدار قلیلی از عرق شراب و دلک نمودن گرم علاج پذیرد ❊

ولی چون شده داشته باشد باید رجوع نمود بتغسیل با آب آهک یا تعفین ذرایح
یا جوهر نشادر یا تقطیر صعتر با عرق یا بدین نسخه بگیرند جوهر دانه مورد دو مثقال
و مخلوط بیکدیگر نموده استعمال نمایند یا آنکه جوهر رازیانه را با جوهر نشادر بالسویه مخلوط
کرده در صدغین و جفنین طلا کنند و نیز در این باب مینمائیم که حکیم ماهر معروف
انگلیس آدام شمیت نام بجهة معالجه این علت طریقی
مخصوصی اختراع نموده بدین قرار که موضع ما بین زائده حلمه و زاویه فک اسفل را بواسطه

پاس اکال مجروح مینمود و چون بعد از شش الی هشت روز

جلد انموضع عالقرا یا شده ساقط میگردید بواسطه مرهمی از زیبق احمر یا ذراریح موضع

معلول را بحالت تقرح نگاه میداشت و چون درین صورت معالجه حاصل میشود شک

نیست که این منفعت از متحرک نمودن شعب عصبانی شعبه سیم از زوج پنجم است

که ازین موضع عبور نموده و در جفنین مفروش میگردد ؛

و چون استرخاء جفن نتیجه مرضی دیگر است که علاج پذیرفته باشد بود شک نیست که بخودی

خود بعد از رفع ضعف عمومی چشم بدون علاج مخصوص نیز رفع خواهد شد ؛

فقره پانزدهم

در تشنج جفنین ؛

بدانکه این علت هرچند تعریف مخصوصی لازم ندارد بدلیل انکه اکثر علامات یا نتیجه

سایر امراض میباشد ولی درینمقام بیان مخصوصی بجهة او مینمائیم تا مشتبه با استرخاء

جفن نگردد ؛

پس بدانکه تشنج جفن عبارت است از حرکات غیرارادی که دفعه از برای جفن رو

دهد بدون وجع با حصول عصون غیرطبیعی در جفن اعلی که بعضی اوقات این مرض

بدون مقدمات و برخی اوقات با مقدمات مانند صداع و ثقل سامعه عارض میگردد

وسبب این علة اکثر امراض دیکرست بنوعی که این علامت بخصوص موجود باشد

در مالیخولیا ودر اختناق رحم ودر قطرب ودر دیدان معوی ودر امزجه خنازیری تیه

پس بنابرین علاج اورا از قرار اسباب باید نمود ولی چون سبب واضح نبوده باشد

کی نمودن مابین زاویه حلمه وزاویه فک اسفل از قرار تفصیل مذکور بعضی اوقات بسیار

مفید افتد ❊

وچون این مرض مولودی یا نتیجه سقوط مرکان بوده باشد علاج نپذیرد ❊

فقره شانزدهم

در عین خرکوشی ❊

واین مرض عبارتست از حالت مخصوص جفنین بدین نوع که هر دو یا یکی از آنها بخصوص

جفن اعلی کوتاه بوده باشد وبدین واسطه مقله بتمامه از جفنین نتواند پوشیده شود ❊

وسبب این علة اغلب تشنج عضله مرتفع نماینده جفن اعلی است ولی بعضی اوقات

شود که سبب او زیادت التیام جراحات حاده یا تقرحات جفن اعلی بود وبسیار

نادر است که این علة مولودی بوده باشد ❊

اما تقدمة المعرفه این علة جیدست درصورتی که جرم جفن فاسد نشده باشد

بجهة انکه در این حالت که جرم او فاسد نماند چشم متضرر از ورود اشیاء خارجه بر آن

متحرک

متحرک شود و دفع آنرا نتواند نمود ❊

و علاج موقوف است بدفع سبب چنانچه در صورتی که این مرض از تشنج حادث

شده باشد رجوع شود باستعمال مخدرات مانند بلادانه

و افیون و در هر صورت باید نیکو ملاحظه نمود حالات عمومیهٔ بدن را و بعلاج داخلی

مخصوص او پرداخت ❊ و چون سبب این علة فساد جرم جفن اعلی بواسطه

جراحت یا قروح بود بعضی اوقات عمل باید از جانب داخلی جفن چنانچه در قواعد

جراحی مذکور است مفید بود

فقره هفدهم

در انقلاب هر دو جفن بداخل که بفرانسه انتروپیان

خوانند ❊ و این علة عبارت است از منقلب شدن جفن

اعلی یا اسفل یا هر دو باشتراک بسوی داخل بنوعی که کنار خارجی جفن که بقاعدهٔ طبیعیه

باید دور از مقله باشد در اینموقع ملاس مقله شود بطریقی که مژگان بر سبیل استمرار

هیجان و ثوران در سطح قرنیه چشم احداث نماید و بدین واسطه سیلان دمعه عارض

گردد و چون علاج نشود باعث تسبب امراض مزمنه چشم و کدورت مانند سبل

در قرنیه خواهد شد ❊

و اسباب شایعه درین مرض استرخا یا طویل شدن جلد خارجی جفن است یا اورام

متفاوته که تاثیر بر غضروف جفن نموده او را از مکان طبیعی خارج سازند و بحالت

تقلص و انقلاب باقی گذارند یا تقرحات ملتحمه جفن است که سبب کوتاه شدن او گردد ؛

درصورتیکه سبب این علة بلندی جلد ظاهر یا کوتاهی جلد باطن

جفن بوده باشد اطبا اکثر رجوع نمایند بعمل یدی که در استرخاء ساده جفن متداولست

یعنی بریدن جلد خارجی و التیام جراحات او از راه قریب ؛

و بدانکه علاوه بر عمل ید مذکور بعضی اطبا رفتار دیگر مینمایند ؛ از انجمله دمور

نام کحال معروف فرانسوی مبالغه نماید براینکه بواسطه شمع

انگلیسی جفن را بحالت طبیعی اورده و نگاه داشته اکثر در بیست روز علاج تام پذیرد

و طبیب ایتالیانی گوادری نام استعمال اسید سولفوریک را جوهر گوگرد

شایع نمود بدین نوع که اولا خارج جفن بشمع اسفل و اعلی را

ساده بپوشاند بنوعی که شمع اسفل قدری روی چشم را گرفته که دوا داخل چشم نشود

و موضع معین از جفن اعلی را باز گذارده بنوعی که خطی در میان دو شمع باز ماند

و بعد از ان بلوله بلوری نازک خطی اندک عریض تر از موضع موهای برگشته

بروی جفن بکشد و بعد از یک دقیقه باقی مانده اسید سولفوریک را پاک نماید

بهر چند روز و این عمل را مکرر سازد تا رفع مرض گردد ❊

و بعضی از کحالان فرنگ با آهن داغ رجوع نموده اند و فایده کلی از دیده اند ملکه

نام از اهل انگلیس شخصی را که مبتلا باسترخائ عضله مرتفع نماید جفن

بود بدین نوع معالجه نمود که اولا جلد محیط العضله را شکافته و چون بعضله رسید

درروی الیاف همان عضله آهن داغ را استعمال نمود ❊

ولی درصورتی که سبب انقلاب جفن بداخل تقلص غضروف جفن بود جمیع اطبا

متفق براند که علاج او بسیار صعب است و بهترین معالجه را علی الاستمرار

کندن شعر زایده را دانند تا داخل چشم را نکوبد ❊

فقره هیجدهم

در شعر منقلب و شعر زائد ❊

بدانکه شعر منقلب عبارتست از انقلاب بسیار یا اندک موهای جفن بسوی

مقله و این علة یا تام است درصورتی که خود جفن بداخل برگشته باشد یا ناقص

که بعضی از موهای بسمت مقله برگشته باشد و تاثیری از آنها در آلت بصر باشد

مگر هیجان دائمی که سبب سیلان دمعه وورم مقرون با وجع شدید و سبل وکدورت

و تقرح قرنیه گردد ❊

و شعر زاید اطلاق شود در وقتی که علاوه بر قطار طبیعی مژگان صف دیگری تام

یا ناقص از شعر در سمت داخل عقیب صف طبیعی حادث گردد و چون بر خلاف

صف طبیعی میل بجانب داخل است مانند شعر منقلب موجب امراض مذکوره در شعر

منقلب شود ؛

و علاوه بر اینکه شد که بواسطه برگشتن جفن بداخل انقلاب شعر حاصل شود ممکن است

که از جمیع امراضی که سبب غلظت یا جراحت جفن شود علت انقلاب شعر حاصل گردد

و علاج این علة موقوف بدفع سبب است و چون طبیب را ازاله سبب

ممکن نشود علاج منحصر است بمداوائی که باعث عدم ازدیاد مرض گردد باین معنی که

هر زمان که شعر منقلب یا زائده از ملتحمه خارج شده باشد او در ازاله نماید ؛

فقره نوزدهم

در انقلاب جفن بخارج که بفرانسه اکتروپیان

خوانند

بدانکه این علت اغلب در جفن اسفل عارض میشود چنانچه از تصویر پنجم معلوم میگردد

و علاوه بر اینکه این مرض سبب بدهیئتی صورت است اکثر سبب صورت سیلان

مستمری دمعه میشود زیرا که در این صورت جوئی که بجهة جمع شدن دمعه است

که در حال

که در حال طبیعی میان نقطه و جفن اسفل موجود است معدوم میشود و دمعه تمامه

از روی جفن اسفل سیلان مینماید ❊

و سبب این مرض اکثر کوتاهی جلد خارجی جفن است و درین حال مقرون

بود این مرض بعین خرگوشی یا حاصل شود این علة از شده غلظت ملتحمه

جفن بواسطه اورام ساده یا خنازیری یا سبب و استرخاء ناقص عضله مدوره

جفن است چنانچه در شیوخ اتفاق افتد ❊ و در قسم اول تقدمة المعرفه ردی باشد

بلکه اکثر علاج پذیر نباشد ❊ و در قسم دوم بواسطه دفع نمودن غلظت جفن خواه

بعمل ید خواه بادویه اکاله امید بمعالجه میباشد پس در صورتی که مرض جدید باشد

باید ابتدا نمود بتغسیل موضع علیل را بتغفین افیون باتضمام اتر سولفوریک

یا بدون او و بعد از آن تدهین کنند

بدهن زیبق رمادی یعنی یک گندم زیبق رمادی را در صد گندم مرهم ساده

داخل نموده استعمال کنند و بعد از آن ملتحمه جفن اسفل را طلا نمایند بسنگ جهنم

و در انتها بکلرور دو انتیمون موضع را طلا نمایند ❊

و چون ملتحمه بسیار صلب و کلمه مرض در او پدید شود استعمال ادویه اکاله حاصلی

نخواهد بخشود و علاج او موقوف بعمل ید خواهد گردید ❊ و در قسم سیم چون

جدید باشد نه هیچ بجوهر رازیانه یا دهن ذراریح و استعمال داخلی ادویه مقویه
چون کنه کنه و املاح حدیدیه مفید خواهد بود

فقره بیستم

در اتصال جفنین بیکدیکر یا بمقله

بدانکه کحالان فرق کذارده اند مابین اتصال تام جفنین بیکدیکر و اتصال ناقص
انها و همچنین مابین اتصال تام جفن بمقله و اتصال ناقص آن و باید نیکو تشخیص
نمود که اتصال جفنین بیکدیکر یا بمقله بدون واسطه یا بواسطه غشاء مخصوص است
بجهة انکه غشای مخصوص تغییر کلی در تقدمة المعرفه و در علاج خواهد داد ؛
اما سبب این علة اغلب جراحات حاده چون احتراق از باروت
یا اهک منکلس یا حموضات معدنیه و امراض مزمنه چون تقرحات جفنین پیدا شده
و شود که نادرا بدون سبب واضح این علة مولودی بوده باشد ؛
اما تقدمة المعرفه درین علة متفاوت است چنانکه بعضی از اقسام او که با اندک
احساس روشنی و اتصال قلیل با غشای مخصوص بود امید بر معالجه خواهد داشت
برخلاف آن قسمی که بهیچوجه احساس روشنی نمی نماید و اتصال او تمام و بدون
غشای مخصوص است که قابلیت داشتن او بر علاج بسیار نادر است ؛

اما

اما العلاج چون علاج او موقوف بعمل یداست در اینمقام بیانی ندارد ولی باید

دانست که لازم است که بعد از عمل ید سعی بلیغ نماید که اتصال مجددا حاصل نشود

و بدین جهة باید بمقدار بیست و چهار ساعت نگذارند که انشخص بخواب رود

و بالاستمرار محلول استیات دو پلم را با گلاب

قطور نماید و از خارج چشم مرهمی مرکب از پنبه روح و مرهم ساده استعمال

کنند و علی الدوام جفنین را در حال حرکت نگاه دارند تا مجددا موضع منفصل اتصال

بهم نرساند؛

فقره بیست دویم

در سلعه جفن

بدانکه در ابتدای این علت مریض احساس مینماید اماس جزئی باللیت و قبض

و بسط بدون وجع و تفاوت رنگ جلد و این علت اکثر در جفن اعلی و نادرا

در جفن اسفل عارض میشود؛

و در صورتیکه ماده سلعه عسلی بوده باشد بعضی اوقات بقدر تخم کبوتر نمو

مینماید با احساس تموج در وقت لمس و در هنگام قطع جسمی مانند پنیر تازه سفید

رنگ خارج میشود و در صورتیکه ماده او شحمی بود حس موجی موجود نخواهد بود؛

و تقدمه المعرفه این علت جدید است بجهه انکه بعد از تحلیل رفتن علتی دیکر باقی خواهد

ماند واکر رجوع بعمل بد شود اثر باقی مانده در جلد نیز جزئی بود ؛

و بدانکه چون از ابتدا رجوع بطبیب نماید اکثر اوقات شود که این علة را بتحلیل

برند چنانکه بوای نام که مشهور ترین کحالان و جراحان

فرانسوی بجهه مبالغه ملیمود در اینکه نرود رجوع بعمل بد نشود و در هر صورت

ابتداء علی الاستمرار دور هر موضع را بمحلول ... دوا ... یا ...

تغسیل نماید و در شب شمع صابون یا شمع ساده ...

بروی او وضع کند و بدین معالجه اغلب رفع علة شود ؛

ولی در صورتیکه سلعه بانتها رسیده باشد علاج پذیر نبود مکر بعمل بد و در این

هنکام جراح کامل لازم است بجهه انکه در وقتیکه غشای کاذب او را تماما

یا اطراف او را یا در دارند اغلب مورث نتایج ردیه مانند انقلاب جفن

بداخل یا خارج و عین خرکوشی و انقلاب غضروف جفن و امثال او کردد ؛

فقره بیست و دوم

در بیان فلیکمن جفنین

در صورتی که قسمت جزئی بشره جفن بر آمده و مملو از رطوبت شفاف کردد بدون

وجع کحالان این علت را فلیکتن گویند؛ و بعضی اوقات طاول بقدر ماش
گشته و تا چند سال دوام مینمایند تغییری در او ظاهر نمیگردد ولی بعضی از آنها شود
که تا بیست و چهار ساعت بخودی خود بتحلیل رود؛
و چون رجوع بکحال نمایند بهترین انواع آنست که بمبضعی بطریق سطحی نه عمقی
طاول را منشق نمایند و بشره برآمده را بمقراض قطع کرده و موضع علیل را
بمحلول شکر سرب که اندک تعفین افیون باو اضافه نموده باشند تغسیل
کنند و بدین نوع این علة جزئی در بیست و چهار ساعت علاج پذیرد؛
و زگیلها که بخصوص در مشایخ و زنان بعد از انقطاع حیض و نادراً در اطفال
پدید شود یا با اصول غایره یا بدون اصول در جلد جفن ثابت اند؛
و آنها که با اصول غایره اند باید از عمق بمشرطی بیرون آورند و بمرهم سقز
چند روزی مداوا نمایند و در آن قسم که بدون اصول ثابت در جلد بند در حال
بریدن طبیب را احتیاط لازم است بلکه کحالان معروف در امزجه حساسه زکیه
و سرطانیه بهیچوجه به بریدن و استعمال ادویه اکاله راضی نشوند بجهة آنکه
درین اشخاص بواسطه عمل جزئی علتهای کلیه تواند موجود شود ولی در صورتیکه
علة بالذات موضعی بوده باشد بدون ارتباط بمزاج استعمال جوهر شوره

یا سنک جهنم بماده طوپیک ضرر ندارد ورفع مرض را خواهد نمود

فقره بیست و یم

در اکزستز عظام متعلقه

بدانکه مرض این را هر چند اطبا اکثر ملتفت او نکردیده اند ولی چندان هم نادر نیست و باسانی تشخیص داده میشود در صورتی که در کنار خارجی عظام متعلقه حادث شود ولی تشخیص بسیار صعب است در صورتیکه در جانب داخلی عظام متعلقه ظاهر کردد و در این قسم دوم مرض معلوم نگردد تا زمانی که متعلقه بواسطه فشار از موضع خود خارج شود ؛ و این مرض سهل الوقوع است در امزجه سفیلیکی و خنازیری و سقربوتیکی و نقرسی و سبب این مرض نیز اکثر یکی ازین امزجه بود اگر چه نادراً میتواند که ضربه خارجی نیز سبب کردد ولی درین صورت مرض در کنار خارجی عظام متعلقه نه در جانب انسی داخلی اوست ؛

و واضح است که بعد از تشخیص معالجه این مرض موقوف بر دفع سبب اوست و علاوه بر معالجه مخصوصی داخلی در هر صورت استعمال خارجی مرهم رمادی و اضمده و شمع شوکران مفید خواهد بود و چون درابتدا

این عله

این علة تشخیص داده شود وضع خرقة مبلوله بآب بارد وارسال علق ومعالجه ضد وری عمومی لازم است تا بواسطه اینها ورم صریع تحلیل رفته اگر مستقر حادث نشود

جزء دوم

دربیان امراض آلات پاپین مقله وحفره او ❊

فقره اول

دربیان امراض آلات دمعه ❊

واین فقره منقسم شود بشش مطلب ❊

در ورم غدد دمعه ❊

بدانکه اطبا هرچند این علت را بورم غدد دمعه موسوم نموده اند ولی فی الحقیقه ورم جرم غدد او نیست بلکه ورمی است که ظاهر شود در نسیج زنبوری مجاور غدد وبجهة اتصال این نسیج بام الغلیظ وغشای صریع حفره مقله واقسام شعب عصب مقله ومجاوره بسیار نسوج لطیفه عین لهذا این ورم را مخوف ترین امراض دانند ❊

اما العلامات در حین حدوث خشونه وارد باداو در چشم مریض دفعه

مبتلا شود بوجع شدید سهی که باقی ماند در محل صدغ واز انجا نشر نموده مقله وموضع

جبهه وتجدوه را نیز مبتلا سازد وموضعی از جفن اعلی که محل استقرار غدد

دمعه بود اماس نموده سخت وصلب وسرخ تیره رنگ وممدود شفاف

میکردد باوجع شدید ولی ملتحمه مقله به تنهائی درمحاذی آنموضع علامات هیجان

و ثوران بهم سازد ومقله نیز صلابت بهم سانیده از اثر جزئی وجع کلی

در او ظاهر شود وغدد دمعه عظیم کشته مقله را بجانب ماق اکبر فشارد هر

چه هر قدر مقله بجانب خارج مایل شود در عمل ابصار نیز نقصان حادث کردد و فضای

حدقه ضیق کشته حرکت مقله بالمره معدوم کردد واز شدت وجع حمی عرضی عارض

شود باهذیان قلیل یا کثیر

وچون بدین نوع ورم سیر ازدیاد پذیرد اکثر در سه الی شش روز باخوف

شدید از رودشی واحساس ثقل وبرودت مقله وقشعریره نقطه اصفر با حس

موجی در حین لمس معلوم میکردد که علامت است حصول ریم را در ملتحمه مقله یا در تحت

بشره جفن اعلی

و تقدمة المعرفه دردرجه اول درصورتی که معالجه وتشخیص بقاعده بود رد اتساو

مانند

مانند رد است تقدمة المعرفه ورم جمع مقله نیست ولی در صورتی بعد از خروج
مقله از حدقه خود امید بر تحلیل رفتن نباشد ❊

و در درجه دوم تقدمة المعرفة جید بود در صورتی که دمل را نزدیکی منفجر و ریم را
خارج نمایند زیرا که بعد از خروج ریم مقله بتدریج بحالت طبیعی رجوع کند اگرچه
از شدة فشار در اوقات طویل یا کثیر مقله مایل بجانب بینی ماند و بدین جهة
احولی جزئی باقی میماند و در صورتی که ورم غدد بجمیع مقله سرایت نموده باشد
تقدمة المعرفة ردی است مانند تقدمة المعرفة ورم تمام مقله ❊
و معلوم است که علاج در درجه اول بجمیع اقسام ضد وری باید نمود از قبیل
فصد و وضع علق و خرقه مبلوله بماء بارد و اغذیه بسیار قلیل و استعمال
داخلی مسهلات ملحیه ❊
و چون شروع در حصول ریم نمود بجهة امداد بر و استعمال کنند اضمده
اسخنه مرتب از گل بابونه و ورق شوکران بانضمام ملعبات و چون منفجر
گردد قدری ریشه کتان آلوده بتعفین زعفران در عمق جراحت وضع
نمایند تا بتدریج ثولولهای لحمی حادث شده جراحت التیام یابد ❊
ولی اگر بدین سهولت علاج نپذیرد و ریم غیر سالم اکال عمق جراحت را

متآکل و فاسد نماید و در عظم جبهه کاری موجود گردد و درین حال چون میل نازکی را در عمق جراحت برند موجود بودن کاری بواسطه ناهمواری عظم احساس شود و درین صورت باید جراحت را منشق نمود و بار هم سقزوبرکی و امثال انها معالجه کاری را نمایند تا ممکن شود که جراحت ملتیم گردد ؛

و علاوه بر کاری بعضی اوقات نتیجه این مرض نواصیری است که بدون کاری در جفن حادث شود و در این صورت از فوهه غیر طبیعی نواصیر ریم غیر سالم یا دمعه یا مدّه خارج گردد و معالجه موقوف است بر انکه میل تافته یا زیک را از دهن نواصیر داخل نموده جمیع مجرای غیر طبیعی را محترق نمایند تا اتصال پدید آید ؛

مطلب دوم

در سیلان دمعه ؛

بدانکه در قدیم سیلان دمعه مینامیدند هر خروج دمعه را که بیش از حاجه عده طبیعیه بوده ولی باید در این مطلب تشخیص و تفاوتی که دارد از قرار سبب و در این مقام اراده و ملاحظه مینمائیم هر مرضی را که ظاهر شود با ترشح شدید دمعه که منقسم بدو نوع مذکور است نوع اول سیلان دمعه بواسطه

زیادتی

زیادتی ترشح او از غدد نوع دوم سیلان دمعه که حاصل شود از امراض
آلاتی که در حال طبیعی دمعه را از چشم خارج میسازند ؛

اما در خصوص نوع اول یعنی سیلان دمعه بواسطه ازدیاد ترشح بدانکه
منقسم باقسام چند و علاج او نیز مختلف است اول آنکه اکثر مصاحب
باشد بهر قسم از ورم شدید عین را در علاج یافتن آن ورم سیلان دمعه
نیز موقوف گردد پس بنابراین علامت است نه مرض و معالجه او بدفع سبب است
دوم آنکه سیلان دمعه نتیجه بود بعضی از امراض دیگر چشم را بخصوص در اشخاص
ضعیف البنیه و درین صورت اکثر مزمن بوده باشد و شدت او در هوای رطوبی
و بارد زیادتر و در اهویه حاره یابسه خفیف تر است ؛ و علاج این قسم
منوط است بمحافظه لایقه چشم از قبیل پوشیدن او را برفاده گرم و چون رکاده
حس موضعی یا عمومی موجود باشد باستعمال داخلی عصاره بزرالبنج و بعد از آن
بمقویات رجوع شود و جذابات چون ذراریح و خوش و قطور محلول نک گندم
سوبلیمه باضافه تعفین آفیون یا محلول سنگ خانی باضافه اسیتات دو لیم
و تعفین افیون مفید خواهد بود ولی مقدار آنها باید
از قرار حس در رکاده چشم باشد تا آنکه مورث هیجان نگردد سوم سیلان شود که -

محلی

دمعه عرضی بوده باشد مانند حدوث او در تحلیل دسرجه و جدری و در این صورت علاج سیلان دمعه موقوف بدفع سبب است و در صورتی که بحال مرضیه باقی ماند علاج این قسم از سیلان دمعه از قرار قسم دوم خواهد بود و چون این علة یافت شود در سیفلیس و در جرب و در خنازیر و در نقرس و در اسکربت لو علاوه بر علامات موضعی چشم نیز علامات عمومی در باقی بدن موجود خواهند بود و علاج هر یک از این اقسام را فردا فردا بیان نمائیم ؛

موضعی

پس در اشخاص مبتلا به سیفلیس و جرب علاوه بر علاج مخصوص داخلی سیفلیس و علاج موضعی جرب استعمال قطور از محلول سوبلیمه یا دهن به دهن لیموئی در ماق اکبر لازم میباشد ؛ و در امرجه خنازیریه باید بقاعده تبدیل مزاج نمود و در صورتی که زکاوه حس خواه عمومی و خواه موضعی موجود باشد از خارج حرارت یابسه به تنهائی استعمال شود بواسطه بخارات گرم و خشک و زیاده سخن و چون بالعکس عدم حس موجود باشد استعمال موضعی ادویه عفصه یا مرهم زیبق احمر مفید خواهد بود ؛

و در سیلان دمعه نقرسی چون اغلب طبیب نتواند مزاج را بکلی

تغیر دهد علاج موضعی موقوف است برانکه بواسطه شمع دراریج ماده را
مایل بموضعی بعید نماید ❊

و در سیلان دمعه اسکر بتلو دمعه خونابه رنگ بوده باشد
بلکه بعضی اوقات خطوطی از دم خالص دراو موجود است و علاج او موقوف
بتغیر مکان مریض و درنگ نمودن درهوای سالم و نوشیدن حموضات
نباتیه و نباتات حامضه و معالجه موضعی باستعمال ادویه مقویه عفصیه چون
مطبوخ پوست درخت مازو یا زاج سفید است ❊

مطلب سیم

در انسداد مجرای غدد دمعه ❊

و این علت اغلب عارض شود بعد از احتراق محل غدد دمعه با باروت یا ادویه
اکاله و تشخیص داده شود این مرض بانکه مریض احساس مینماید خشونت و عدم
حرکت مقله را با احساس قذی و چون طبیب موضع محاذی غدد دمعه را به
یکی ملاحظه کند اکثر اثر جراحت را در انموضع مشاهده سازد بدون ملتفت
شدن طبیب بخشونت چشم زیرا که چشم صیقلی و شفاف است ❊
و تقدمة المعرفه این علت ردی نیست بجهة انکه اکثر یک یا دو مجرای دمعه بحالت

طبعی باقی ماند وانها بتدریج وسیع شده تا سبب عمل باقی مجاری مسدود نیز گردند ؛

ولی چون مجاری دمعه جمیعاً مسدود گردند علاج نخواهد داشت مگر علاجی که تسکین اورا دهد بدین نوع که چشم را بلعبات عادت داده وروزی چند دفعه قطوری از لعاب به دانه وامثال واستعمال نمایند

مطلب چهارم

در انسداد نقاط دمعه ؛

بدانکه در این علة ترشح دمعه از نفس غده بقاعده طبیعیه است ولی چون نقطهای نقاتی دمعه دمعه را نتوانند جذب کنند لهذا دمعه سیلان بروی صورت نماید واین مرض اکثر نتیجه تهیج حلیه کنار جفن یا نتیجه غرب است ونیز میتواند که خلقی بوده باشد ؛

وچون خلقی یا نتیجه مسدود گشتن مجرای عظیم دمعه بود علاج پذیر نیست ولی در صورتی که نتیجه تهیج حلیه کنار جفن یا غرب است معالجه سبب باید نمود تا رفع علة شود ؛

وچون نقطهای ضیق بوده باشند باید رجوع نمود بداخل نمودن میل از قراری که در علم جراحی معروف است ؛

مطلب

مطلب پنجم

در اماس کیسه دمعه و نواصیر او

بدانکه آماس کیسه دمعه گوئیم هر تمدد قلیل یا کثیر کیسه دمعه و نواصیر کیسه دمعه نام نهیم اماس با تقرح اورا پس بنابرین اماس کیسه دمعه و نواصیر او مرض واحد است ولی متفاوتند در شدة و ضعف اگرچه تواند که نادرا نواصیر کیسه دمعه عارض شود از ضربه و ضغطه یا از عمل بد بدون تقدم اماس

اما علامات و رفتار بدانکه سکارپا نام که معلم معروف علم و عمل کحالی در ایتالیا بوده در این علة چهار درجه قرارداد نموده است

درجه اول آنستکه کیسه دمعه مبتلا باشد بورم نزله و رطوبت دمعه بصعوبت ازو عبور نماید و قدری از آن دمعه بجهه آنکه نمیتواند از راه بینی خارج شود از روی جفن اسفل بوجنه عبور میکند بنوعی که سیلان دمعه علامت اولی او است نه اینکه بگوید که نتیجه هر سیلان دمعه البته اماس کیسه او بود اما در درجه دوم رطوبت دمعه غلیظ و زیاد گشته بصعوبت داخل بینی میشود خاصه در وقتیکه غشای داخلی کیسه دمعه غلظت بهم رسانیده باشد و رطوبت دمعه چون انعقاد

طبیعی صلحها ازپنی عبور نمی نماید لهذا بتدریج درکیسه خود جمع گردیده مورث تهیج

او شود و چون درین زمان کیسه دمعه را فشار دهند رطوبت غلیظه اصفر

اللونی با دمعه از نقطهای دمعه خارج میگردد ؛ و علامت اماس کیسه

دمعه از انیقرار بود که اماس اهلیلجی شکل درا و حادث شده جرم

اولین بدون وجع و بدون حرارت و عدم تغیر لون جلد با سیلان

دمعه از فوق جفن اسفل و پوست بینی بوده باشد و چون محل تهیج را

بدست فشار دهند تهیج معدوم گردد و بتدریج رطوبت غلیظه ملغمی شکل

وازنقطهای دمعه خارج شود و چون سرفاده چشم را پاک نموده سیلان

دمعه از فوق جفن اسفل بروجنه موقوف گردیده ولی مجددا عود نماید

چون کیسه دمعه مجددا مملو گردد ؛ علاوه برین چون مجرای بینی بکلی

مسدود نبود تهیج کیسه دمعه اغلب در صبح بعد از بیدار شدن کمتر

از سایر اوقات روز باشد بجهه انکه در وقت خوابیدن رطوبت

دمعه بسهولت از بطن سیم بینی تواند داخل حلقوم گردد ؛

درجه سیم درین زمان تهیج کیسه دمعه منتقل شود بورم بواسطه ازدیاد

واجتماع رطوبت اکاله درداخل او و کیسه دمعه شبیه شود بدبلی که از کثرت

فشار منفجر گشته در فضای مابین بینی و ماق اکبر ثقبه پدید کند که ازان ثقبه رطوبت دمعه بمصاحبت ریم عبور می نماید ؛

وچون این ورم عارض شود از هر سبب که بوده باشد یکی نیست که انتهای این ورم بریم و انفجار کیسه دمعه خواهد بود ودرین صورت ورمی مانند حمره در ماق اکبر دو رجبین بلکه در جلد خارجی بینی و جبهه و وجنه ظاهر شود با حمی وصداع وسهر وچون بواسطه معالجات ضد ورمی مانند فصد رجلین ویدین واضمده ملینه وامثال انها حالت ورم را تخفیف دهند اما سائر اطراف نقصان پذیرد ولی حمره در جلد ماق اکبر باقی ماند وانجلد بتدریج برآمده دلین گشته منفجر گردد وریم بمصاحبت دمعه بلغمی غلیظ خارج شود وفوه دمل بعضی اوقات ملتئم شود ولی چون حرمی صلابت باقی ماند مجدد اورم حاصل گشته منتقل بریم گردد وشود که بدین نوع آن موضع چند مرتبه منفجر شود و بعد ازان التیام یابد تا بالاخره منفجر گشته حالت مزمنه بهم رساند وناصیر دمعه چون بدین نوع حاصل شود تواند که یک فوه داشته باشد یا فوهات متعدده که از یکدیگر تجاوز کنند ودر خارج یکی شوند وخروج دمعه از فوه تقرح دلیل بودن شک بر وجود ناصیر است

درجه چهارم چون درجه سیم است لعلاوه کاری عظم دمعه که برخی از ا...
بعظم مصفات سرایت مینماید ؛

اما اسباب متفاوتند از قرار مزاج مریض و از قرار حالات الات جوف بینی و جفنین و حفره مقله ؛ در هر صورت اسباب این مرض بر دو نوع است یا مهیئه یا محصله است و از جمله اسباب مهیئه است طفولیت و شباب و مزاج لنفاتیک و خنازیری و از جمله اسباب محصله ملیاشد ورم مزمن جفنین و سایر امراض عین که تواند تجاوز بدان محل نمایند و همچنین است نواسیر انف که مانع عبور دمعه بود از بینی و بدین جهة سبب اماس کیسه دمعه گردد ؛

اما دقتار و تقدمة المعرفة ؛ بدانکه اماس کیسه دمعه را نتوان جزء امراض ردیه شماره نمود بلکه نواصیر کیسه دمعه نیست مگر حالت غیر طبیعی بر شکلی بجهة انکه نه هلاک مینماید و نه عمل با جره را مختل می سازد و اگر چه نادرا اعظم دمعه مبتلا بکاری شود و ورم سرایت بجوف جبهه و با جزاء لینه مجاور او نماید و لی درین صورت سبب اصلی [illegible] است در ربط بمرض موضعی ندارد ؛

اما

اما علاج هم حفظ صحتی وهم جراحی است وجهه علاج حفظ صحتی باید طبیب

اولا معین نماید اسباب موضعی یا عموی اماس ونواصیررا ازانجمله

چون علة مرکب باشد بمرض مزاجی اول بعلاج او باید کوشید وچون سبب

علة الات جوف منی بوده باشد دفع اورا نمایند وچون ورم حقن

موجود باشد اولا بعلاج او پردازند * وچون بدین تدبیرات رفع

اسباب علة گردد بعلاج کیسه دمعه پردازند ومعمول دارند معالجات

صدوری مخصوص این علة را بدین نوع که هر سه الی پنج یا هشت

روز یکدفعه سه الی چهار زالو باطراف اماس وضع نمایند ودرین

بین رجوع نمایند اولا باضمده ملینه برموضع وتبخیرات ملینه ازمجرای

منی وپاشویه محرکه ومستفرغات آلات تغذیه وجذابات که مورث

حصول ودوام حالت ریمی اند در مواضع بعیده وبعد ازان بمدهین مرهم

زیبق رمادی ومرهم یدوردو پوطاسیوم

وهرچند این قسم

ددهم یدورد ودیلم

علاج اغلب کافی نیست ولی درهرحال مضر نخواهد بود وبعضی اوقات بواسطه

قوه طبیعت وعلاج موافق معالجه تام ازاین تدبیرات حاصل آید اما چون

از علاج دوائی شفای تام حاصل نگردد در اینحال تکلیفی نباشد مگر از عمل ید که بر پنج نوع است اول فرو بردن میل و حقنه نمودن در کیسه دمعه دویم وسیع نمودن مجرای طبیعی سیم محترق نمودن مجرای غیر طبیعی را بسنگ جهنم چهارم احداث نمودن مجرای غیر طبیعی پنجم مسدود نمودن مجرای طبیعی را ولی این اعمال ید چون جراح کامل لازم دارند در اینجا ذکر او بدون فایده است بلکه باید رجوع نمود بکتب جراحی ❊

مطلب ششم

در سرطان جدول دمعه ❊

بدانکه این علة در ابتدا ظاهر شود با اماس صلبه غیر مستوی الحجم در ماق اکبر با عدم وجع که مصاحب اماس مذکور بود و سیلان دمعه دائمی و چون اماس صلبه مذکور تحلیل نرود از دو حالت خارج نیست اول انکه ریم حاصل شود کیسه دمعه بالمره زایل گردد یا نو اصیر در او موجود شود دوم انکه لحم زاید نمو نموده قسمی از جراحات سرطانی در ماق اکبر حادث گردد و اکالیت ریم او بزودی زاویه انسی تحتانی جفن را فاسد ساخته جفن اسفل منقلب بخارج شود و معلوم است که تقدمة المعرفه این علة در هر حال ردی است و رد ائت او زیاد شود

شود از قرار شدت مرض ؛

اما العلاج بهترین رفتار آن است که در ابتدا چون تا به تنهائی صلابت موجود و تقرحی حاصل نشده باشد بمحلول یک گندم از سنیات دوپطاس در پنجاه مثقال آب اماس را روزی چند مرتبه تغسیل نمایند و ریشه ای کتان را آلوده بدان محلول و بروی اماس وضع کنند و چون منجر گردید او را بقدر امکان بتعفین افیون تغسیل سازند و حبوبی بنوشانند از ارسنیات دوپطاس نیم گندم و عصاره افیون با آب یکمثقال و لعاب کتیرا بقدر کفایت و صد حب نموده که مریض یکی را در صبح و یکی را در شب بنوشد و بواسطه اغذیه مناسبه تقویت مزاج را نمایند و چون بعد از دوالی سه روز ازین تدابیر فایده حاصل نگردید رجوع شود بعمل ید و لحم زاید را قطع نمایند و موضع مجروح را بریشه کتان آلوده بتعفین افیون بپوشانند

فقره دوم

در سلعه حفره مقله ؛

واین علة عبارتست از سلعه حاصله در بیخ زنبوری محیط مقله که چون حادث شود

اگر در جانب اسفل حفره قرار گیرد و درین صورت مقله را نخارج فشار دهد
با سیلان دمعه دائمی و خوف از روشنی و وجع شدید مقله و صداع
و علاج پذیرد که بعمل آید بدین نوع که جفن اسفل را بجانب اعلی کشیده
بنحوی که در او هیچ غضون نبوده باشد و بموضع محدبی جلد و عضله مدور را
از قرار در فتار الیاف عضلانی منشق نمایند و بعد از آن بواسطه قلاب دو سر
سلعه را بجانب خارج کشیده با سهولت اورا از بافته زنبوری حفره مقله جدا
سازند ؛ دسکارپا نام که چندین دفعه این
عمل را نموده است بعد از اخراج نمودن سلعه چند دستمال کوچک را بروی
یکدیگر بطور مخروطی که هر دستمال فوقانی از تحتانی بزرگتر بود بروی چشم
قرار میداد تا بواسطه فشار ملایم مقله بتدریج بحالت طبیعی عود نماید ؛

جمله دوم

در بیان امراض مقله

جزء اول

در امراض اجزای مقله که حاجب ماوراء خود نیستند

فقره اول

در ورم ملتحمه مقله ؛

بدانکه ورم این نسج اکثر بدین نوع است که برفتار سریع عروق
او عظیم و سرخ تیره رنگ گردند تقسیمی که باسانی عروق ملتحمه را از
عروق قرنیه که در تحت اوست تشخیص میتوان داد و عروق عظیم
شده او از قرار حرکت جفن متحرک باشند بعکس ورم قرنیه که عروق
متورم او بحرکت خود مقله حرکت نمایند ؛ و چون بطول انجامد ملتحمه
در موضع قلیل یا کثیر سفید مانند چینی گردد ولی وجع عموما قلیل است ؛
و سبب این علة نیست مگر ورود اجزای صغیره خارجی بروی مقله ؛
و علاج این ورم از قراریست که من بعد در تعریف ورم خارجی عین
در فقره اول از جزء سیم از این جمله دوم بتفصیل بیان خواهد شد ؛

فقره دوم

در سبل که بفرانسه نامند

و این مرض عبارتست از ورود عروق دموی صغار ملتحمه قرنیه که در ما بین
فضای آن عروق بافته کاذب سفید مایل بحمره پدید میگردد چنانچه از تصویر
ششم ظاهر است و چون این نسج کاذب غلظت بهم رساند بعضی

اوقات حدقه وعنبیه غیر نمایان گردند ❊

واکثر اسباب این علة شعر زائد یا انقلاب جفن بداخل است اگرچه بعضی

اوقات نتیجه موضعی مزاج خنازیری ورماح افرسه یا نتیجه ورم شدید

جمیع عین بود ❊

وتقدمة المعرفه ردی نخواهد بود درصورتی که علة حدیث وعلاج لایق بوده

باشد ولی چون زیاده مزمن وعادی گردد اغلب کدورت قرنیه باقی ماند

وچون سبل نتیجه شعر زاید یا انقلاب جفن بوده باشد اکثر بخودی

خود بعد از رفع سبب بتحلیل رود ❊

اما علاج متفاوت است چنانچه وضع علق وخرقه مبلوله بلعبات کافی

باشد درصورتیکه علت حاد وفی الحقیقه بواسطه ورم عارض شده باشد ❊

اما چون علت مزمن گردید بسبب مزاجی منتفی گشت روزی یک الی دو دفعه

قطور نمایند ازین نسخه بگیرند تعفین افیون پنج جزء نفط سیاه نیم جزء

یا ذرور نمایند ازین نسخه بگیرند قند سفید مسحوق شش جزء سولفات

دَ لُومِیْن یکجزء یا از مرکبات دیگر که در

کدورت قرنیه ذکر او خواهد شد استعمال نمایند ❊ وچون ازانها نفعی

عاید نگردد کلی لهذا اگر رجوع مینماید بعمل ید و عروق مذکوره را باطلات

گرفته زایل نمایند ولی شرط کلی است که بعد از عمل ید بقطور ادویه قابضه رجوع

شود تا علت عود ننماید و بجهت رفع ورمی که از عمل ید حادث شود استعمال

جذابات در موضع بعید مفید خواهد بود ؛

و برخی اوقات بدون عمل ید بسیار مفید افتاده است ذرور استناتی

غیر خالص که باسانی بدین طریق ساخته شود

تخم مرغ با پوست که شسته باشند یخ الی ده عدد سرکه سفید تند

صد مثقال تخم ها را یکشبانه روز در سرکه بگذارند بعد از آن سرکه را ضبط نماید

و از کاغذ صاف نموده و صاف کرده را در میان ظرف چینی در آفتاب

قوی یا در حمام ماریه بخشکانند و خشکیده او را نرم بسایند و روزی یکدفعه

یا دو روز یکدفعه در چشم ذرور نمایند ؛

فقره سیم

در ظفره که باصطلاح اطبای فرنگ پتریژیوم نامند ؛

بدانکه ظفره ذنباخنه نامند عضون مثلث ملتحمه متعلقه را که ابتدا نماید بدون

وجع دقاعده او در ماق اکبر و نقطه او در محاذی قرنیه ملیا شد و بسهولت

باعانت ابْرِی از موضع خود بلند توان نمود ٭

واین ظفره یا بسیار لطیف ونازک است وحاجب مادراءنیست با بودن عروق

قلیلی دراو ودرین صورت کی لان فرنک اورا پتری قیوم تنواه

یعنی ظفره نازک کویند یا بسیار غلیظ است مانند جلد ودرین

صورت معروف است به پتری قیوم کرا سوم

یعنی ظفره غلیظ واین دو نوع از تصویر هفتم وهشتم شناخته میشود وبدانکه

نادر امکان ظفره تغیر نماید بنوعیکه قاعده او در فوق مقله نه در ماق اکبر است

اما اسباب او اکثر مجهول بوده باشد اکرچه بعضی اوقات از ورود

اشیا خارجه براو مانند ریک وآهک وسنک ریزه حادث شود ٭ واین

علة اکثر حادث شود در مشایخ ونادر الوقوع است در شبان واطفال

وتقدمة المعرفة اکثر جید است ٭

اما علاج برخی اوقات ظفره جدید بواسطه ذرور ترکیبی از سولفات

دلومین که نسخه او در فقره قبل ذکر شده بشفا حاصل کردید وتاثیر آن

ذرور زیاد شود در وقتیکه در حین استعمال او ظفره را با ابرِ صغیری

کرفته بمبضع بشکافند ٭ ولی چون ظفره بروی قرنیه عبور نماید

وعلاج

و غلیظ شده باشد بهترین انواع علاج ازاله اوست بواسطه عمل ید چنانکه در کتب جراحی مسطور است ؛

فقره چهارم

درورم قرنیه که بفرانسه کراتیت خوانند در این علة قرنیه

ابتدا جزئی کدورت بهم رساند و شفافیة او نقصان پذیرد تا بتدریج جزئی حمره در او ظاهر شده و بتدریج مبدل بحمره کثیر قرنیه شود با وجع وخوف از روشنی و احساس ثقل و شکی نیست که چنانچه ورم اغشیه دماغ تواند که سبب اجتماع رطوبت در بطون او گردد همچنین نیز در ورم قرنیه رطوبت بیضیه تواند زیاد گشته بنوعی که برخی اوقات دیده شده که این علة بعد از زمان طویلی سبب استسقای مقله شود ؛

و علاج این علة موافق علاج ورم ملتحمه است ازقرار یکه در فقره اول از جزء سیم ازین جمله بیان خواهد گردید بعون الله تعالی ؛

فقره پنجم

دربیان کدورت و لکهای قرنیه ؛

بدانکه ازین قبیل امراض در نزد کحالان قابلیت تامی دارند بجهه آنکه بمقدار قلیل

یا کثیر مانع از عمل باصره است و این مرض بر چند نوع است ❊

نوع اول کدورت روی قرنیه است که مثلا حاصل میشود از سبل در صورتی که بعد از تحلیل رشن کثیره نسج کاذب لطیف که در مابین عروق بوده مبدل بیافته لیفی گردد و در روی قرنیه باقی ماند بنوعی که شفافیه نقره رنگ در روی او حادث شود و نیز سطح خارجی قرنیه تواند که غلظت بهم رساند از دوام احتکاک شعر زاید او را چنانچه بشره انسی دست غلیظ می گردد از استمرار کار کردن در بعضی از صنایع و همچنین سطح خارجی قرنیه غلیظ می گردد بعد از ورم سطحی او یا ورم ملتحمه در صورتی که رطوبتی که حاصل از ورم گردیده تحلیل نرفته باشد یا اگر سطح خارجی قرنیه در بعضی مواضع یا در یک موضع مخصوص مجروح شده باشد و در عمق آن قرح بلغم یا ریم مجتمع گردیده باعث کدورت قرنیه شود ❊

نوع دویم کدورت جرم قرنیه است بواسطه قرار یافتن ترشح ورمی و منجمد شدنش بعد از ورم و این قسم بیشتر شیوع دارد و از قرار حجم و غلظت اسم او نیز مختلف گردد بنوعی که قسمی را که بکلی حاجب ماورا نباشد اطبای فرنگ او را [illegible] و هم [illegible] [illegible] گویند

و قسمی را که تمامه حاجب ماورا باشد [illegible]

والبوکس ولکم خوانند و عارض شود این قسم

کدورت از رسوب ترشح ریمی در مابین الیاف سالم قرنیه که یا منجمد گشته

در مابین آنها بهمان حالت منجمده توقف نماید یا خود مبدل با الیاف گشته بعوض

الیاف زایل شده باقی ماند و از جمله اسباب آنهاست ورم شدید قرنیه

و تقرحات او اما در خصوص لکهائی که در سطح داخلی قرنیه حادث میشود بدانکه

آنها نتیجه ملتصق شدن رسوب اجزاء مترشحه که حاصل شود بعد از ورم عنبیه

نوع سیم آنست که بعد از زایل شدن بعضی از الیاف قرنیه ترشح

ورمی راسب نگردد ولی مابقی الیاف سالمه بنوع غیر طبیعی یکدیگر التیام یافته

اثر جراحتی در قرنیه باقی ماند چنانچه بعد از آبله در چشم مشاهده میشود

نوع چهارم آنست که بعد از حصول ریم در تقرحات قرنیه ریم تماما

بتحلیل یا خارج نگردد و اندکی از او بهمان حالت ریمی در مابین طبقات

لیفی قرنیه متمکن گردد

نوع پنجم آنست که بواسطه نقصان تغذیه کدورت حاصل گردد

و از آنجمله است کدورت قرنیه مادرزائی و این قسم را از نقصان تغذیه دانیم

بجهت آنکه اغلب بخودی خود چشم روشن می گردد در صورتیکه بعد از تولد طفل کاملت

قوه طبیعت رسد   و قسم دیگر ازین نوع مخصوص مشایخ است که بیونانی

قرن تکسون   و بلاتینی ارکوس سنلیس

نامند یعنی کمان پیران که نیست مگر لکه کمانی شکل در اطراف قرنیه ؛ و این علة

هر چند نادراً در سن چهل سالگی دیده شده است ولی اکثر عارض شود تا سن شصت

الی هفتاد و سبب او رسوب قطرهای دهنی است در مابین الیاف قرنیه و در

انتهای عمر از جمله حالات طبیعی است مانند سفید شدن موی و کدورت زجاجیه

و باید دانست که در علم کحالی فرق میگذارند ما بین لکهائی که در مرکز قرنیه

یا در اطراف اوست ؛ و درین حال چون ملاحظه نمائیم تأثیر لکهای قرنیه را

بر اعمال باصره معلوم میشود که ضرر بر اعمال باصره بیشتر خواهد گردید از قرار حجم

و غلظت لکها و از قرار آنکه لکها مرکزی یا دوری بوده باشد ؛ و چون مادرزادی

بوده باشد یا در ابتدای طفولیت عارض گردد اغلب سبب احول شود

بجهة آنکه عضلات چشم مشق طبیعی ننموده قوه ندارند که مانع از اختلاف

حرکت مقله بوده باشند ؛ و همچنین عروض کدورت قرنیه در ابتدای

عمر سبب شود که در ما بقی سن مرضی مقله را بحرکت دائمی باز دارد که این قسم

حالت را بلاتینی [illegible] خوانند

اما تقدمه المعرفه مختلف بود از قرار مکان لکها و مدت دوام انها وغیره و معلوم است

که چون تنهائی تحلیل بردن ماده خارجی لازم باشد تقدمه المعرفه جید خواهد

بود و بالعکس ردی بوده باشد در صورتیکه کدورت بواسطه اثر قرح

یا بواسطه الیاف گشتن ماده ترشحه بعمل آمده باشد و نیز معلوم است

که لکهای سطح خارجی آسان ترار لکهای جرم قرنیه یا سطح داخلی او زایل شوند

و علاج لکهای جدید سهل تر از لکهای قدیم علاج پذیرد و همچنین لکهائی که تکلی

حاجب مادرا نیستند زود تر علاج یابد بالنسبه بلکهای نقره یا برفی رنگ

شفاف که علاج انها بسیار صعب میباشد و نیز مزاج سالم و سن شباب

تاثیر کلی در تحلیل بردن کدورت دارند؛

اما العلاج بدانکه ادویه ضد کدورتی بردو نوع است نوعی

از انکه لکهارا لین و نرم گردانیده تحلیل رفتن انها آسان شود بدین نوع

که مجددا حالت نوری در چشم حادث می نماید بقسمیکه عمل ترشح و قوه جاذبه

عروق بیشتر گشته و قوه مزاج زیاد شده کدورت تحلیل رود نوعی دیگر

انکه بواسطه عمل سیمیائی مخصوص یا بواسطه تراشیدن ماده غیر طبیعی علاج حاصل گردد

و نیز عموما میتوان ادویه ضد لکهای قرنیه را بچهار نوع منقسم نمود؛

اول از آن است دهنیات چون روغن کردو و روغن بادام و روغن کبد ماهی غزالا و روغن مار و روغن مخ عظام حدیثه و روغن زرد تخم و روغن کبد ماهی که مخصوص خنازیر میباشد و روغن عرعر ❊

دوم از آنست محلول عصارات تلخ مانند عصاره شوکران و برگ گردو و صبر زرد و جنطیانا و غیره که از ده الی پانزده گندم او را در ده مثقال آب محلول نمایند ❊

سیم از آن است ادویه محدبروه جذابه از قبیل تعفین افیون و محلول سوبلیمه و محلول نیترات دارژان

و محلول سل امانیاک و بورق ارمنی و پطاش کوستیک

و محلول کربنات دوسود

و دیگر و یدور دو پطاسیوم

و مرهم جیوه [illegible] و کحل ❊

چهارم از آن است ادویه که ماده جلیطیه را متغیر شده و زایل می‌کنند چون قند نرم سائیده و کف دریا و کف شیشه و بلور مسحوق و طرطر و غیره ❊

و چون مقدار هیچیک از این ادویه را بیان ننمودیم لهذا اولا چند نسخه معتبر

معتبر درباره این ادویه ذکر مینمائیم تا بعد از آن بدستور العمل عمومی در خصوص
انها گفتگو نمائیم ؛

اول بگیرند کربنات دوسود خالص ده گندم آب مقطر
پنج مثقال ؛

دوم بگیرند زهره گاو و عصاره شوکران و عصاره کنه از هر یک دو نخود آب
ده مثقال ؛

سیم بگیرند کلورور دوسودیوم و صدف بکلس بالسویه
و او را استعمال کنند ؛

چهارم بگیرند جوهر نشادر ده قطره روغن کرچک سه مثقال و با پکید پر مخلوط
نموده با قلم موئی استعمال نمایند ؛

پنجم بگیرند گلاب ده مثقال قند سفید و بورق خالص از هر یک نه نخود
و عصاره صبر زرد و عصاره افیون با آب از هر یک یک نخود و نیم و محلول حنه
او را قطور نمایند ؛

ششم بگیرند دارا شکنه یک گندم عصاره افیون با آب هشت
گندم گلاب ده مثقال محلول نمایند بجهه قطور ؛

هفتم بگیرند زیبق احمر پانزده گندم کره بی نمک سه مثقال باینکدیگر مخلوط نمایند تا مرهم گردد ❊

هشتم بگیرند قلیاب اکال یک گندم آب مقطر پنج مثقال و قطور نمایند ❊

نهم بگیرند دوده بخاری و قند مسحوق بالسویه بجهة نفوخ در چشم ❊

دهم بگیرند دوتویدر دومرکور دو گندم

مرهم ساده هیجده نخود روغن بادام ده نخود مرهم نموده و بقلم موئی استعمال کنند

یازدهم بگیرند یدور دو لپطاسیو

یکجزء آب مقطر پنجاه جزء محلول ساخته قطور نمایند ❊

دوازدهم بگیرند پنبه روح هیجده نخود صبر زرد و کلمل هریک دو گندم کره بی نمک دو مثقال ❊

سیزدهم بگیرند سولفات دو زنک

و سولفات دو کیورا و قند مسحوق از هریک شش گندم آب مقطر سه مثقال تعفین افیون بیست قطره مخلوط نموده قطور نمایند ❊

چهاردهم بگیرند کلورور دو سودیوم ده نخود

تعفین افیون دو مثقال مخلوط ساکد بکرنموده و بقلم مو استعمال کنند ❊

اما

اما دستور العمل عمومی در خصوص استعمال ادویه مذکوره اول بقدر امکان
شروع نمایند به ترکیباتی که ملایم تر از سایر است با مقدار قلیلی رجوع کنند
تا هیجان شدید عارض نگردد و بعد از ان بتدریج بترکیبات قوی پردازند
دوم بهتر آنست که بجهة حاصل نشدن هیجان اولا رجوع نمایند بمحلولات
و بعد از ان بمراهم و بالاخره بذرور و نفوخ سیم ادویه قویه را باحتیاط در ماد
نرم بسایند تا باسانی محلول و یا داخل مرهم شود و چون منظور ساختن مرهم است
بهترین انواع عمل آن است که از ابتدا سفوف لازمه را بچند قطره روغن بادام
مخلوط سازند و بعد از ان مرهم ساده یا کره بی نمک داخل نمایند ؛ و چون
اکثر مراهم بعد از زمان طویلی حرافت بهم رسانند لهذا در هر صورت انها را
بمقدار قلیل مرتب سازند و بزودی عوض نمایند چهارم لازم است
دانستن انکه بهترین اوقات بجهة استعمال ادویه ضد کدورتی شب است
قبل از خوابیدن و چون روزی چند دفعه خواهند که انها را استعمال نمایند
باید فی الفور بعد از بیدار شدن و بعد از غذا خوردن و بعد از حرکات شدیده
جسمانی و نفس فی زمانی است ردی مگر انکه چشم بسیار قلیل الحس
بوده و هیجان شدید لازم باشد پنجم بهترین انواع استعمال قطور

محلولات ادویه آنست که مرضی به پشت خوابیده یک الی چهار قطره از ترکیب
محلول در ماق اکبر قطور یا بقلم موئی بروی لکه طلا نمایند وچون مراهم رجوع شود
اند کی از او را بمقدار هر حومک بواسطه قلم موئی در زیر جفن اعلی گذارند
یا بواسطه انگشت در ماق اکبر قرار دهند وبعد از ان دلک ملایم بروی
جفنین نمایند تا مرهم بجمیع مقله پراکنده شود . وقاعده استعمال ذرور ونفوخ
چنان است که قلم موی را باب تر نموده وبعد از ان جزئی از ان ذرور را
بدو گرفته بروی لکه طلا کنند یا این ادویه جات یابسه مذکوره را بواسطه
کاغذی قاشق مانند بروی قرنیه بپاشند نه انکه ادویه را میان دو انگشت
یا بروی چوب گرفته ذرور کنند زیرا که دست شاید عرق یابد بوئی داشته باشد
وچوب غفلة بچشم کوبیده شود ❊
وچون اقسام ادویه را بطریق مذکور بروی قرنیه استعمال نمودند لازم است
که چشم محفوظ دارند از روشنی دریا ح شدیده وچون نیم ساعت از استعمال
دوا گذشت چشم را باب ملایم بشویند وباحتیاط تمام بخشکانند ششم
از جمله علامات نیکی استعمال انهاست سیلان دمعه قلیل وحدوث حمره جزئی
جانب انسی جفن وملتحمه ادو خوف از روشنی تا مدت ربع ساعت وا دقرار که
این علامات

این علامات شدیده یا خفیفه پذیرند ادویه و ترکیبات مذکوره را تغییر دهند

هفتم چون اغلب اوقات چشم بعد از استعمال طولانی یکی از ادویه عادی

بد گردد و بعد از عادی شدن دیگر تاثیر نبخشد لهذا از جمله لازمات است

که بهر چند روز ادویه مستعمله را موقوف سازند و اصلا او را استعمال ننمایند

یا دوای معموله مریض را بهر چند وقت تبدیل کنند هشتم در مابین این

علاج اغلب تراشیدن عروق شعریه دمویه مقله را بواسطه مبضع صغیر نوعی که

یک الی دو قطره دم از آنها خارج گردد نفع کلی خواهد بخشید نهم شرط کلی

در علاج کدورت قرنیه صبر تام طبیب و مریض است

فقره ششم

در برآمدگی مثلث قرنیه

بدانکه بعضی از کحالان این مرض را بلاتینی استافیلوما کینیکوم

نامیده اند که مقابل یکی از اقسام موسرج ایرانیان بود ولی چون موسرج عبارت

از فتق عنبیه است یا اتصال غیر طبیعی او بر نسوج که در این مرض موجود نیست لهذا

این علت را داخل اقسام موسرج محسوب نمائیم و به برآمدگی مثلث قرنیه

موسوم نمودیم

و هر چند این علت از جمله علل نادره چشم است ولی چون تأثیر او بر عمل ابصار کلی است
لهذا بعضی تفصیلات او را در این جا بیان مینمائیم پس بدانکه درین علة قرینه
بتدریج مایل تقدم گردد بطریق مخروطی با قاعده یا بدون قاعده که نوک او در وسط قرینه واقع
میباشد و اکثر در این علة غلظت نوک او بیشتر از غلظت قاعده اوست و ازین
بابت است که چون مورب او را ملاحظه نمایند بکلی حاجب ماورا نباشد و بالعکس
چون از روبرو او را ملاحظه نمایند حاجب ماورا و مانع از نیکو تشخیص داده
عنبیه و حدقه است و چون در این حالت شعب روشنائی منهج غیر طبیعی منکسر
میگردد دیدن اشیاء بعیده نیز غیر ممکن شود و بجهة سهولت تشخیص تصویر این حالت
چشم را در شکل نهم نموده‌ایم و این علت در جوانان زیادتر از شیوخ حادث
شود و برخی اوقات دیده شده است که قرینه تا چند سال منفردا برآمده و مایل
بخارج گردیده بود بدون کدورت نوک او ⁂

اما اسباب این مرض تا بحال کما هو حقه معین نشده است ⁂

اما العلاج ⁂ بعضی اطبا تکلیف نموده‌اند که بواسطه عمل بزل رطوبت
بیضیه را خارج نمایند لیکن حاصل نیکی ازین عمل تا بحال مشاهده نشده است
و بهترین منافع حاصل میگردد از مطبوخ برگ توتون که یکمثقال او را در دو سیر آب

بجوشانند

بجوشانند تا نیم سیر باقی ماند در روزی چند دفعه چشم را بدو تغسیل نمایند وشام در هنگام خوابیدن از یک الی دو قطره در چشم قطور نمایند ؛

فقره هفتم

در فتق قرنیه که بفرانسه قرتسیل نامند

بدانکه این علت بدو نوع عارض شود نوعی آنست که مانند نوعی ازا بودسیم پرده انسی قرنیه فاسد شده و پرده خارجی او سست و کشاده گردد نوع دیگر انکه پرده خارجی او استرخاء بهم رسانیده پرده داخلی بدو فشار دهد و خارج گردد مانند فتق لطن ؛

واین علت عارض شود از قرح قرنیه و تقدمة المعرفه موقوف باقسام اوست ؛ ازانجمله در قسم اول علاج پذیر نباشد بجهة انکه راهی بعلاج او نیست و هر دوائی که از خارج استعمال نمایند تواند که مورث سوراخ شدن پرده خارجی قرنیه شود وچون این قسم از فتق قرنیه عظیم بود اکثر عنبیه داخل او شود و در نیمکان حدقه تغیر یافته وضیق گردد بنوعی که عمل ابصار صعب و در بعضی اوقات غیر ممکن باشد ولی در نوع دوم تقدمة المعرفه چندان ردی نباشد اگرچه در هر حال اثر تعرجی باقی خواهد ماند و درین قسم دوم احتراز لازم است

از ادویه اکاله و بهترین معالجات درین صورت محلول یک گندم

سولفات دوزنک در پنج مثقال لعاب

به دانه است با استعمال نمودن ادویه که با جزئی اکالیه بوده باشد در جانب

خارجی جفن اعلی مانند کشیدن یک الی دو خط یا قلم سنک جهنم نه انکه

محلول اورا استعمال کند بواسطه بیم دخول او بمقله و حصول ضرر کلی از او

فقره هشتم

در ورم جلیدیه و کیسه او که بفرانسه انتیث و هم

کریستالوییت نامند

بدانکه این مرض اغلب مصاحب است ورم سایر نسوج عین را و رفتار او بسیار

بطئی بود بدین نوع که در ابتدا مرضی اکثرشاکی باشند از تاریکی جزئی چشم

با صداع قلیل مخصوص در جبهه و در عمق مقله و چون مرض طولانی شود در نهایت

شده رسد و چون درین حال محلول عصاره بلادانه و امثال او را

در چشم قطور نموده و بعدازان حدقه را ملاحظه نماید همچنان دم در او هویدا

شود و در صورتی که بواسطه ذره بینی که شش مقابل جسم را بزرگ نماید جلیدیه را

ملاحظه نماید در کیسه او عروق کثیری ظاهر شود بلکه در جلیدیه که در حالت طبیعی

وجع مخصوص هم

عروق دقاق او را مشاهده توان نمود در این حالت تورم ورید و شریان در او بطریق

واضح دیده میشود و همچنانکه در ورم قرنیه مابین این عروق ماده منجمده قرار گیرد که موجب

کدورت میباشد همچنین در مابین عروق غیر طبیعی جلیدیه ماده منجمده حاصل شده که سبب اولی

آب مروارید است ⁘ و این قسم ورم در رفتار مانند سایر اورام

چشم است بدین طریق که یا به تحلیل رود یا منتهی برم گشته یا ماده منجمده مخصوص باقی ماند ⁘

و علاج این علت علاج ضد ورمی مخصوص است و چون

تفاوتی با علاج ورم عنبیه ندارد لهذا اتکرار او موجب تطویل کلام است

فقره نهم

در آب مروارید که بفرانسه کتراکت نهند

بدانکه آب مروارید عبارتست از هر کدورتی که در جلیدیه یا کیسه او فرداً فرداً یا باشتراک

حادث شود بنحوی که مانع ابصار گردد

چون در ابتدا که کدورت قلیل است این مرض تواند که مشتبه شود با آب

سیاه که مرض مخصوص عصب مجوف است لهذا علامات تشخیصیه هر دو را

در اینمقام فرداً فرداً بیان نمائیم ⁘

در آب مروارید

اوّل مریض هرچه بیند مانند دخان تیره لون بیند

دویم نقصان ابصار بمقدار کدورتی است

که حاصل شده

سیم در ابتدا کدورت اکثر در وسط و نادراً

در اطراف است

چهارم چون مرض قدری بطول انجامد در

اطراف انسی حدقه حلقه سیاه رنگ مشاهده شود

و بعد دیگر سایر عنبیه با اطراف جلیدیه را تیره

شده است

پنجم در صورتیکه آب مروارید ابتدا آمده است

در وسط جلیدیه واضح است اشیائی که محاذی

چشم علیلند کما هو حقه تشخیص داده شود ولی

در آب سیاه

اوّل مریض در جای خالی از شیء صورت شیء

مشاهده کند یا مانند خالی که در آفتاب بلند شود

دویم نقصان ابصار بدون کدورت واضحه است

سیم کدورت بر فرض بعضی در خلف

جلیدیه است

چهارم این علامت هرگز موجود نشود

پنجم تفاوت ابصار در ظلمت تاریکی

و روشنی ندارد بلکه موقوف بتأثیر سبب اوست

مثلا در صورت امتلاء معده تواند که عدم ابصار

بالمرّه [illegible] کرد و بعد از رفع امتلاء

در آب مروارید

چون مورب نظر نماید تشخیص آسانتر تواند داد
و چون در موضع جزئی تاریک حدقه مطلقا
وسیع میگردد لهذا چشم علیل بهتر تشخیص تواند
داد از موضع قریب بآفتاب : ولی
چون آب مروارید بانتها رسد عدم الابصار
در محلی روشنی بهتر است از محلی که روشنتر
است و دلیل این مطلب واضح است

ششم تا زمانی که جلیدیه بکلی منجمد نشده
باشد تفاوت کلی در ابصار بواسطهٔ
استعمال عینک محدب حاصل شود بجهة
آنکه عینک محدب اشیاء مجاور خود را بزرگ
می نماید و مریضانیکه بدون عینک حروف را
از حروف دیگر تشخیص نمیدادند بواسطهٔ عینک
مذکور بسهولت توانند تشخیص دهند

هفتم روشنی چراغ چنان می نماید در دخان

در آب سیاه

بحالت سابق باز گشته و عدم الابصار نیکو شود بواسطهٔ
شرب شراب در صورتی که نزول آب سیاه
سبب او فلج عصب مجوف بوده باشد و بالعکس
بعد از نوشیدن شراب عدم الابصار بکلی معدوم شود در
صورتیکه سبب او هیجان دم بود

ششم هرگز بواسطه استعمال عینک تفاوتی در
عدم الابصار ظاهر نشود و نیز الابصار تفاوت نکند
خواه مریض مقابل خود یا از طرفین نظر نماید.

هفتم اطراف روشنی چراغ بچشم صاحبان

در آب مرواریه

سفیدی اطراف او را احاطه نموده باشد و چون
آب مرواریه زیادتر شود مریض چراغ را نه بیند
و بعوض دود دخان سفیدی اطراف او را مشاهده کند

هشتم چون چشم را بر هم گذارند و دلک
نمایند جفنین را بیک یا دو انگشت احساس روشنی
در جوف مقله شود بواسطه تحریک شعب دقیقه عصب
باصره که بحالت صحت باقی است

در آب سیاه

آب سیاه مانند قوس و قزح مرئی شود

هشتم چون محل مرض در عصب مجوف است
لهذا از دلک جفنین روشنی احساس نشود و این
علامت کلی است بجهة آنکه بعضی اوقات اتفاق
افتد که در یک چشم هم آب مرواریه و هم
آب سیاه موجود باشد و درین صورت آب
مرواریه مانع از تشخیص دادن آب سیاه خواهد
گردید پس در این صورت این علامت به تنهائی
تشخیص را سهل خواهد نمود

و چنانچه از تعریف آب مرواریه معلوم گردید این مرض منقسم است به سه نوع **نوع اول**
آب مرواریه بواسطه کدورت کیسه جلیدیه **نوع دوم** آب مرواریه حادثه از کدورت

در آب مروارید

چون موروب نظر نماید تشخیص آسان تر توان داد
و چون در موضع جزئی تاریک حدقه مطلقا وسیع
میگردد لهذا چشم علیل بهتر تشخیص تواند داد
از موضع قریب آفتاب ؛ ولی چون آب
مروارید بانتها رسد عمل ابصار در محل روشنی
بهتر است از محلی که روشنی اندک است و دلیل
این مطلب واضح است

ششم تا زمانی که عدسیه بکلی منجمد نشده
باشد تفاوت کلی در ابصار بواسطه استعمال
عینک محدب حاصل شود بجهة آنکه عینک محدب
اشیاء مجاور خود را بزرگ مینماید و مرضا نیکه
بدون عینک حروف را از خردی دیگر تشخیص
نمیدادند بواسطه عینک مذکور بسهولت
توانند تشخیص دهند

هفتم روشنی چراغ چنان مینماید که دخان

در آب سیاه

و بعد از رفع امتلا کالت سابق بازگشته
و عمل ابصار نیکو شود بواسطه شراب در صورتی
که نزول آب سیاه بسبب فلج عصب
مجوف بوده باشد و بالعکس بعد از نوشیدن
شراب عمل ابصار بکلی معدوم شود در صورتیکه
سبب او هیجان دم بود

ششم هرگز بواسطه استعمال عینک تفاوتی
در عمل ابصار ظاهر نشود و نیز ابصار
تفاوت نکند خواه مریض مقابل
خود یا از طرفین نظر نماید

هفتم اطراف روشنی چراغ بچشم صاحبان

در آب مروارید

سفیدی اطراف او را احاطه نموده باشد

و چون آب مروارید زیاده تر شود مریض چراغ را

نبیند و بعوض او دو خال سفید اطراف او را

مشاهده کند

هشتم چون چشم را هم گذارند و دلک نمایند

جفنین را بیک یا دو انگشت احساس

روشنی در جوف مقله شود بواسطه تحرک

شعب دقیقه عصب باصره که بحالت صحت

باقی است

در آب سیاه

آب سیاه مانند قوس و قزح مرئی شود

هشتم چون محل مرض در عصب مجوف است لهذا

از دلک جفنین روشنی احساس نشود و این

علامت کلی است بجهة آنکه برخی اوقات

اتفاق افتد که در یک چشم هم آب مروارید

و هم آب سیاه موجود باشد و در این صورت

آب مروارید مانع از تشخیص دادن آب سیاه

خواهد گردید پس در این صورت این علامت

تنهائی تشخیص را سهل خواهد نمود؛

و چنانچه از تعریف آب مروارید معلوم گردید این مرض منقسم است به سه نوع نوع اول

آب مروارید بواسطه کدورت کیسه جلیدیه نوع دویم آب مروارید حادثه از کدورت

جرم جلیدیه نوع سیم آب مروارید عارضه از کدورت کیسه و جرم جلیدیه بالا اشتراک

و نوع اول اکثر ابتدا مینماید از اطراف کیسه جلیدیه نه از وسط خواه

بنوع خطوط و خواه بنوع لکه چنانکه از تصویر دهم معلوم میگردد ∴ و این کدورت

بزودی سرایت نماید بجرم جلیدیه مگر در شبان که بحالت خود باقی مانده در

شیوخ بهیچوجه مفرداً دیده نشده است ∴

و نوع دوم او که از تصویر یازدهم مبین است اکثر ابتدا مینماید بشکل کلهای

مایل بصفره در وسط جلیدیه و بتدریج سرایت نماید باطراف و این قسم

مفرداً در شیوخ متداول تر است ∴

و نوع سیم شایع تر از دو نوع دیگر است و این قسم که در تصویر دوازدهم

نموده شده رنگ کدورت او سفید مانند طباشیر یا شبیه بلون مروارید است

و برخی از اوقات ما تحت کدورت بلون طباشیر و ما فوق او مرواریدی رنگ است

بنوعی که چنان مینماید که کدورت جلیدیه لعل آمده باشد از لحیهائی که بزودی

یکدیگر قرار گرفته اند ∴

و باید دانست که هریک ازین سه نوع را نیز اقسام متعدده است چنانچه نوع

اول را به سه قسم منقسم نموده اند از قراریکه کدورت در تمام یا در طرف یا در ...

جلیدیه

جلیدیه باشد و نوع دوم وسیم را نیز باقسام مختلف منقسم نموده اند از قرار غلظت و رقت کدورت و لون و ترکیب هیوی او ولی تفصیل انها چون مورث تطویل کلام است دراین مقام ذکر نمی گردد مگر انکه بعضی از تفصیلات لازمه را که جهه تشخیص من بعد هریک را در موضع خود بر سبیل اختصار بیان خواهیم نمود :

ازانجمله علاوه بر تفاوت مکان کدورت نفس کدورت نیز مختلف است از قرار اینکه یا صلب یا لین یا رقیق باشد و چون رقیق بوده باشد حلقه سیاه رنگ در اطراف حدقه موجود نیست و جانب اعلای جلیدیه اکثر روشن تر است از جانب اسفل او و ابصار مریض از جانب اعلی چندان نقصانی ندارد در صورتیکه مریض مدتی چند بدون حرکت نشسته باشد ولی چون راس مریض زیاده حرکت داده شود ابصار نیز زایل شود :

و نیز باید در تشخیص آب مروارید ملاحظه نمود که مرض بکمال رسیده است یا نه و اورا رسیده نام نهیم در صورتی که مواد با تمام رسیده باشد یعنی بیشتر و غلیظ تر و صلب تر از این مقدار دیگر نخواهد شد و این تشخیص

تشخیص بسیار صعب است جهه انکه کدورت تواند که موضعی باشد یعنی قسمتی از جلیدیه را مبتلا ساخته باشد و با وجود آن رسیده باشد یعنی تا چندسال اصلا دیگر نمو ننماید پس بنا بر این انواع تشخیص انتهای آب مروارید

از ملاحظه تمام شدن سبب اوست و از اقرار خود مریض که حالت کدورت

خود در مدة طویل پیش از آنکه سابق بوده نگردیده است ÷

و همچنین اعتنای کلی در تشخیص آب مروارید بملاحظه نمودن اتصالات اوطبا شد ÷

از انجمله تواند که جلیدیه از تقعیری که مکان اوست بمقدار قلیل یا کثیر خارج

و متحرک شود بلکه چون بکلی خارج گردد در بیت مقدم چشم جای گیرد ÷

و بالعکس میتواند که جلیدیه اتصال غیرطبیعی با عنبیه حاصل نماید بواسطه

ورم عنبیه خواه این اتصال کلی یا جزئی بود و تشخیص این حالت بواسطه

قطور محلول بلادانه سهل باشد بدین نوع که چون اتصال بعنبیه موجود باشد

حدقه ترکیب غیرمدور دراو ظاهر شود ÷

علاوه بر مذکورات باید ملاحظه نمود مرکب بودن آب مروارید را با امراض

دیگر از انجمله تواند که مرکب باشد ببعضی از اقسام امراض حاده یا مزمنه

عین و آب سیاه ÷

و چنانکه قبل ازاین تفاوتات آب مروارید نارسیده را با آب سیاه

بیان نمودیم درانجا نیز تفاوتات آب مروارید تام را با کدورات دیگر عین

که توانند باآب مروارید مشتبه شوند ذکر مینمائیم ÷ پس بدان که برخی اوقات

حدقه مملو شود از ترشح رقیقی که حاصل میشود از ورم عنبیه که این ترشح را

بعد از کتراکت لنفاتیک

مانند تشخیص داده میشود از آب مروارید جلیدیه با اینکه در کتراکت لنفاتیک کدورت در حدقه نه در خلف اوست و عنبیه از ترتیب طبیعی افتاده و بازاویه و اکثر اوقات ضیق گردد علاوه بر اینکه از مقدمات و اقرار مریض یا طبیب موجود بودن ورم عنبیه معلوم خواهد گردید و بدانکه برخی اوقات آب مروارید مشتبه گردد به گلگم که مرض مخصوص رطوبت زجاجیه است ولی درین مرض وجعی محسوس است که در آب مروارید حقیقی وجود ندارد و اغلب با بودن این وجع مریض مبتلای بنقرس است و چون در علم کحالی فرق میگذارند مابین آب مروارید مولودی و آب مروارید غیر مولودی لهذا چند کلمه در خصوص آب مروارید مولودی بیان مینمائیم پس بدانکه این قسم علة عارض میگردد بواسطه عدم جلیدیه یا قلة نمو او و از حرارة تجرباتی که اطبا از تشریح حاصل نموده اند آن است که جلیدیه در آخر ماه دوم یا ابتدای سیم بعد از تکوین جنین در رحم شروع در نمو نماید و چون بواسطه اسباب مجهوله نموا بتعویق افتد موجب عروض آب مروارید خلقی خواهد گردید

اما اسباب آب مروارید بر سبیل عموم اول ضربه و ضغطه است که از اشیا خارجه وارد بر مقله گردند مانند غار و امثال آنها که برخی اوقات بسرعت موجب

حدوث آب مروارید شود و نیز تشنج در هنگام ابنات اسنان بعضی اوقات تاثیر
ضربه و ضغطه بخشد بجهة انکه حرکات تشنجی شدیده عضلات چشم کیسه لطیفه
جلدیه را منخرق نماید **دوم** عام ترین اسباب این مرض **ورم جلدیه** است
چنانچه در فقره سابق بیان کردید **سیم** سن شیخوخیة است زیرا که درین حالت
بواسطه علیل گشتن از عروق در جلدیه تغذیه تام حاصل نشود **چهارم** بعضی
امراض مزاجی است چون مزاج خنازیری و **سیفلیسی** **پنجم** شدت نوری
تاثیر روشنی است که سبب مخصوص حدوث این مرض بوده بدلیل انکه آب مروارید
زیادتر یافت شود در دهاقین که در آفتاب شدید زیاده بسر برند و همچنین
در حدادین که بسیار مجاورت با شعله آتش نمایند **ششم** تاثیر اجزه
حموضات معدنی است چنانکه آب مروارید کثیر الوقوع است در عمله جات
معدن نمک طعام ؛

بدین واسطه است در فرنگستان شایع شده بجهة توضیح عمل پیدا کردن آب مروارید
در چشم حیوانات حاصل نماید بدین نوع که چند روز پایی در چشم انها
اسید نتریک
یا اسید موریاتیک
[illegible] بهمراهی ده وزن انها آب قطور نماید تا آب مروارید
مصنوعی در انها حادث گردد ؛

بعضی

اما

اما تقدمة المعرفه بدانکه علاج آب مروارید را بواسطه ادویه داخلی وخارجی

تا بحال از جمله ممتنعات دانسته اند اگر چه برخی اوقات بواسطه آنها علاج

گردیده ولی در ابتدای حدوث علة بوده است وعموما باید معتقد بود که علاج آب

مروارید موقوف است بعمل ید وعمل ید نیز در هر صورت عملی است صعب که تاثیر

نیکی وبدی او بسته است باتفاقاتی چند که در اینجا بیان میشود ؛

از انجمله احتمال کلی بر حاصل نیک است در صورتیکه آب مروارید مرکب

با امراض مزاجی نبوده باشد یعنی علة موضعی فقط بود ودر ترکیب هیوی مقله

وجفنین بنوعی بود که اشاره بر خلاف در عمل ید نباشد مانند مسطح بودن

مقله یا کوتاهی جفنین که باعث اشاره بر خلاف است در عمل ید ومریض

لازم است که با صبر وطاقت بوده باشد بنحوی که بعد از عمل ید خلاف گفته

طبیب را ننماید وشروط بدانکه عامل در حین عمل ید با بصیرت کامله وعدم

لغزیدن دست وآرامی قلب بود با نیکو بودن اسباب محتاج الیه عمل یدی

وشروط بدانکه مریض بعد از عمل ید بتواند در جمیع سنه ضروریه بدون

نقصان زیست نماید ودر این حال احتمال کلی که بعد از عمل ید مرضا نیکه قبل

از مرض نزدیک بین بوده اند بدون عینک[2] نیز تشخیص حروف خواهند داد

توانند که تشخیص حروف وکلمه دهند وآنکه نیکه قبل از مرض دور بین بوده اند با عینک

اما امید حاصل نیک کمتر خواهد بود درصورتیکه آب مروارید ساده نباشد بااینکه
امراض دیگر در سایر نسوج عین موجود بود و در هنگامیکه مریض شخصی باشد
بی صبر و آرام یا زیاد فقیر بود بنوعی که در دسته ضروریه او نقصانی بود و نیز در
صورتیکه در ابتدای آب مروارید مریض مبتلا بوده است بصداع شدید
اعم از انکه درین حال نیز موجود بود یا موقوف شده باشد و در هر اوقاتی
که مریض استعداد بر نزله در یاح افرسه یا باد مبارک داشته باشد
و در اشخاصیکه قبل ازین مرض مبتلا بوده اند بتشنج یا صرع یا خنازیر یا
سفلیس و در هر صورتی که چشم علیل قبل از نزول آب مروارید مکرر
مبتلای بورم گشته یا انکه در ابتدای آب مروارید بدون کدورت شدید
حالت عمی کلی موجود بوده است ؛

و امید حاصل نیک بسیار اندک است درصورتیکه مریض صاحب بدخلقی و یا
اختناق رحم یا مالیخولیا بوده باشد و درصورتیکه هنگام عمل ید مریض
بتواند اسباب عمل را تشخیص دهد و نیز اشاره بر خلاف است در عمل ید
در زمانیکه سبب آب مروارید ضربه یا ضغطه بود بجهة انکه درین صورت
اکثر حالت تورمی باقی است لهذا مانع گردد از عمل ید و بسیار اتفاق افتاده است

که این قسم

که این قسم آب مروارید که نتیجه ضربه و ضغطه است بتدریج بخودی خود بتحلیل
رفته یا انکه بخودی خود تغیر مکان نموده در صورتیکه ضربه و ضغطه تقسیمی شدید
بوده که اتصال جلدیه را رطوبت زجاجیه معدوم کرده باشد و نیز ممنوع است
عمل ید در سن تکلیف و در هنگامی که یک چشم از نقصان قوه نامیه بالمره
فاسد یا قبل از ان بدون حاصلی از کحال حاذق عمل ید دراو شده باشد
و امید حاصل یک اصلا نبوده باشد در حالتی که مریض بحالت نقاهت مرضی دیگر بود
یا انکه جلیدیه که در اتصال تام غیر طبیعی بسایر نسوج بهم رسانیده یا انکه
در چشم دیگر ورم یا مرضی دیگر موجود بود که با بودن این حالات بدون
شک رفع این قسم عوارضات لازم است تا عمل ید ممکن و مفید افتد
و حاصل عمل جز ما ردی بود در صورتیکه آب مروارید مرکب باشد با آب
سیاه یا باستسقای عین یا بیکی از اقسام اورام او
و نیز عموما بدانکه اکثر اطبا در آب مروارید رسیده که تنهائی وسط جلیدیه را
مبتلا ساخته باشد عمل ید را ممنوع دانسته اند بدلیل انکه این آب مروارید
بکلی مانع از عمل ابصار نیست و از عمل ید امید تفاوت کلی نبود
و نیز اطبای حاذق احتیاط نمایند از عمل ید در هنگامی که یک چشم بکلی سالم و چشم دیگر

مبتلا باب مروارید بوده باشد بجهة انکه اگرچه بواسطه عمل ید نور بچشم علیل
برگردد ولی در هر صورت چشم علیل نزدیک بین خواهد ماند و چشم سالم
دوربین بود بنوعی که حالت مریض فی الحقیقه تغیر بردا شت نماید زیراکه بدین
واسطه دو بین خواهد گردید ؛

و در صورتیکه هر دو چشم مبتلا بود باب مروارید رسیده عمل ید در هر دو چشم
یکدفعه اولی است بجهة انکه تاثیر عمل ید در یک چشم با تاثیر عمل ید در هر دو چشم
چندان تفاوتی ندارد و در نظر مریض قبل و بعد از عمل یک بهیج است خواه یکچشم
یا هر دو باشتراک عمل شده باشد ؛

و بهترین اوقات بجهة عمل ید آخر فصل بهار و اول فصل تابستان است زیرا
که درین فصول تغیر هوا کمتر یافت شود ؛

اما العلاج چنانکه قبل بیان نمودیم علاج مخصوص این علة عمل ید است
ولی چون برخی از اطبا معتقد بعلاج ادوائی هستند لهذا علاج را منقسم می نمائیم
بعلاج طبی و جراحی ولی تفصیل علاج جراحی را واگذار نمایم بکتب جراحی و به تتبع
در خصوص علاج جراحی فی الجمله تفصیلی از رفتار طبیب قبل و بعد از عمل ید بیان
خواهد شد ؛

اما **علاج طبی** ؛ بدانکه چون رفتار وارد باد آب مروارید اغلب بسا لطمی و سبب عمومی او ورم است لهذا اطبائی که میخواستند بادویه داخلی و خارجی علاج نمایند اکثر رجوع کرده اند بادویه جذابه از خارج و ضدورمی از داخل ؛ از انجمله طبیب انکلیسی که شصت الی هفتاد سال قبل ازین شهرة تام در بلاد انکلیس داشت و بوتا[illegible] نام داشت بیان مینماید از مریضی که مبتلا گردیده بود باب مروارید نارسیده در مدت یکسال و علاج تام یافت بواسطه استمرار ضماد برگ شوکران بار دابروی چشم و نوشانیدن شش گندم کلمل هر سه یا چهار روز یکدفعه در شام بوقت خواب و شش مثقال دهن بید انجیر در صبح روز بعد و نگه داشتن داغ دراریح بمدت طولانی در خلف عنق و **ودسواثر** نام که از جمله اطبای معروف فرانسوی بوده نیز بیان مینماید از علاج آب مروارید رسیده بواسطه نوشانیدن ثلث گندم از برگ پنج در ابتدا و زیاد نمودن مقدار او را بتدریج تا زمانی که خشونت حلقوم و فضای بینی حاصل گردید و آب مروارید که ابتدا سفید بود بتدریج کبود لون و چشم روشن گردید و همچنین معروف است علاج آب مروارید رسیده در سربازی از فوج قزوین که بمدت سه ماه از شدت کدورت جلیدیه یک چشم او بکلی اعمی گردیده بود و بعد از یکماه توقف در مریضخانه مبارکه علاج تام یافت بواسطه قطور بلسان [illegible]

شده بعد از آن[illegible]

هر دو سه روز یکدفعه و نوشیدن مسهلی از سولفات دو سود

بهبود چهار روز تکلم تیه

ولی معروف ترین علاج ها طریق معالجه کنده ره که در تکه
ناصریه در تعریف نوشادر بعضی تفصیلات او ذکر گردیده بدین نوع که یک جزء مرهم
ساده را با یک جزء جوهر نوشادر در مکان گرمی نهند تا مخلوط یکدیگر و شبیه بصابون
گردد و چون این مرهم با حرارت شدید است کافی خواهد بود تدهین او در موضع
صغیری از جبهه یا زاویه حلمه تا بشره فانی و جلد مجروح گردد و تقرح او را بمرهم ساده
رفاده نماید تا بر روی بشره تازه حادث گردد و بعد از آن بهمین دستور العمل
مجدداً درکن را موضع عمل نماید و چنین گویند که اگر تا مدت یکماه تفاوت
کلی در آب مروارید بواسطه این معالجه حاصل شود مشروط بدانکه چون هیجان دم
شود در خلف عنق حجامت با شرط نماید و حجامت خشک بمدت بیست
دقیقه الی نیم ساعت در خلف فقار ظهر و قطن و فخذین معمول دارند و در موضعی
از جبهه که بدون جراحت است و نیز در صدغین مقدار قلیلی از مرهم نوشادر تدهین
کنند تا حمره حرقی پدید آید و بعد از آن بخرقه لینه مرهم را پاک نموده و مکان او را
بآب سرد و تغسل نماید یا بواسطه لوله بلور یا قلم موی چند خط از جوهر نوشادر خالص
بکشند.

بکشند و چون یبوست مزاج موجود شود استعمال نمایند ملینات را از قبیل شربت

دقلوس ۲ و امثال انها تا اقلا روزی یک مجلس الی دو مجلس اطلاق کامل بعمل آید

اما علاج جراحی را چنانکه مذکور شد بتعریف عمل یدی اصلا نخواهم پرداخت

زیرا که بیان عمل یدی او و بیان اتفاقات ردیه در حین عمل بتفصیل تمام در کتاب

جراحی مقرب الخاقان حکیم پولاک معلم اول علم طب در مدرسه دار الفنون

مذکور گردیده است ولی چون مشار الیه بعضی از تفصیلات عمل را اسا تا تلامذه

خود آموخته و مکتوبی ننموده بود لهذا لازم دانستم که تفصیلات مذکوره را بیان

نمایم تا شاگردان جدید نیز آنها را دانسته و بی بهره نباشند؛

اما مقدمات عمل ید علاوه بر خواطر جوئی و دلداری مریض اطبا معتقد بر انند که چند روز

قبل از عمل علیل دو الی سه دفعه مسهل مردی بنوشد تا رفع امتلا کرده و غذای مریض را

از مقدار زمان قبل از عمل نقصان نمایند و چون مریض دموی مزاج باشد رجوع

بفصد شود در اغلینه نام که معروف ترین کحالان ایتالیا است

مبالغه بر آن نماید که چند روز قبل از عمل ید مرهمی از یکجزء عصاره بلادنه خشک

با سه جزء مرهم ساده در اطراف جفن تدهین نمایند و این قسم مرهم را ضد

ورمی مخصوص و مانع از ورم لاحقه دانند؛ و در صورتی که مریض مبتلا بریاح افرسه

بجار ستنبر

یا نقرس بود لازم است که اولا بعلاج داخلی رفع اورا نموده تا بعد از عمل ید علّه چشم مرکب بانها نگردد و در اشخاصی که مبتلا باشند بمرض بواسیر طول استعمال میاه معدنی که [illegible] یا بانها مخلوط بود چون آب [illegible] که در ستش فرنجی تیزاب یا مصنوعی آن که عبارت از دوای جوشش باشد بسیار مفید بود و نیز بدانکه از قرار تجربات این ازمنه متاخره بسیار مفید بود که چند روز قبل از عمل ید خوش در خلف عنق کشند یا داغ نمایند بذراریح واورا بواسطه مرهم زیبق احمر یا مرهمی از ابهل در حالت ریمی نگاه دارند ؛

اما تدبیرات لازمه بعد از عمل ید ؛ باید فی الفور بعد از اتمام عمل ید مریض را مانع گردید از نگاه کردن و بدین واسطه چشم سالم را نیز ببندند بدین نوع که بپارچهای نازک از شمع انگلیسی خفیف شبیه بحالت خواب نگاه دارند و بعد از آن بروی جمیع چشم ریشه کتان وضع نمایند تا جذب دمعه کند و بروی او پارچه ابریشمی سیاه و از فوق آن ببندی بخلف ران ببندند و بعد از آن مریض را بروی صندلی نشانده یا فورا او را در اطاقی بر پشت بخوابانند که پردهای او بسته باشد و مانع گردند مریض را از حرکت و کشیدن عطسه و چسبق و از جائیدن غذا که

غذای او تا چند روز آب گوشت ساده باشد و بعد از گذشتن چند روز بدین
حالت چشم را ملاحظه نمایند و با احتیاط بسیار شمع را برداشته در روزی سه
دفعه جنین را با آبی که در هر ده مثقال او یک گندم [illegible]
حلول باشد تغسیل نمایند و پارچهای کتان را بدو آلوده و بدان موضع وضع کنند
و در روز دهم الی دوازدهم این اعمال را موقوف ساخته پارچهای سیاه
یا سبزی در مقابل چشم بربندند و بعد از یکماه الی چهل روز عینک سبزی را
که اطراف او با پارچه ابریشمی سبز پوشیده باشد معمول دارند و در جمیع این
مدت داغ دراریح یا خوش در خلف عنق را موقوف نسازند تا تمامه
علامات ورمی معدوم شود

و باید دانست که در برخی از مرضی بدون بروز علامات ردیه شفا حاصل گردد
بنوعی که در قرنیه اصلا کدورتی احداث نشود و موضعی از قرنیه که بریده شده است
[illegible] الیام یابد بدون برآمده گی یا ناهمواری و خلف حدقه در نهایت
شفافی و سیاهی بوده باشد با عدم هیجان دم در قرنیه و حصول عمل
ابصار بقاعده طبیعی اگرچه برخی اوقات ترکیب حدقه قدری از قاعده خارج باشد
ولی چون من بعد علامات ورمی عارض نگردد حدقه نیز بعد از چند روز بخودی خود مدور گردد

لیکن در بعضی از مرضای دیگر بواسطه بروز بعضی از علامات تقدمه المعرفه بعد از عمل

بدردی گردد و از انجمله برخی اوقات در روز چهارم غشای کاذب موضع

اتصال قرنیه را احاطه می نماید و در اینصورت امساک از غذا و استراحت

تام و ترشح بدهن زیبق رمادی لازم گردد بهمراهی مرهم زیبق احمر در محل داغ

ذراریح خلف عنق اگر موجود بود یا تجدید کردن داغ ذراریح اگر موجود نباشد

تا بکمال این غشای کاذب بتحلیل رفته قرنیه مجددا روشن شود و چون

بعضی اوقات حدقه ضیق گردد بدهن جنین بر هم بلادانه چند روز پی در پی

اگر رفع این علامت ردیه را نماید ولی چون در روز چهارم در حین باز

نمودن رفاده اول پارچه های کتان آلوده بریم و جنین سرخ و اماس کرده

باشند تقدمه المعرفه بسیار ردی و حالت بزرگی چشم بسیار بعید بود و هر چند

در هر سه قسم از عمل به این علامات دلیل اعمی گشتن مریض است ولی

علامات ورم در لاحقه [illegible] متفاوت است

چنانکه در اخراج جلیدیه بتخصیص قرنیه مبتلا بورم گردد و چون ورم تمام نشود

از خارج بداخل سرایت نماید ولی چون ورم داخلی باشد و ابتدا نماید

از جانب حدقه بهر صورت سرایت بخارج نموده باعث هزال مقله شود

وبدین

و بدین جهة بعضی از کحالان معروف اخراج جلیدیه را بهترین اقسام

عمل دانند بدلیل آنکه اگرچه ابصار رجعت نماید و علامات ورمی حاصل شود ولی باوجود

این ورم قرنیه بر د است و ورم عنبیه نیست و علاج ورم قرنیه اسهل است

از علاج ورم عنبیه ؛

و علاوه برآنچه گفته شد باید دانست که برخی اوقات در روز اول و دوم

بعد از عمل ید وجع عصبانی در مقله و صدغین و جبهه عارض میگردد بتخصیص

در صورتیکه عمل ید بطول انجامیده بوده است ولی این علامات بسهولت

بواسطه استعمال داخلی و خارجی عصاره بلادونا معدوم میگردد ؛

و همچنین در برخی از مرضی بعد از قدح یا نزول جلیدیه حمی عصبانی عارض

گردد که رفع او لازم است تا مورث نقصان بر عمل ابصار نشود ؛ پس بنا

برین رجوع شود بتجفیف از مطبوخ گل بابونه و استعمال داخلی دوای جوش و گنه گنه

بمقدار منقسم ؛ بار دیگر

فقره دهم

در گلوکوم یعنی آب سبز ؛

بدانکه چنانکه از ورم کیسه جلیدیه کدورت جلیدیه حادث شود همچنین از ورم مشیمه

تغیر مخصوصی دور رطوبت زجاجیه حاصل شود که مورث اب سبز است و کحالان

گویند که چشم مبتلا گردد بآب سبز در صورتیکه در مؤخر مقله رنگ سبز دریائی

یا سبز مایل بصفرة هویدا شود ❊ و علامات این مرض در ابتدا بسیار کم

قلیل است مگر انکه مرضی بسیار شکوه نمایند از دخانی که در مقابل چشم احساس شود

که در ابتدای مرض بدوره غیر واضح چند ساعت موقوف گردد و مجددا عود نماید

تا بتدریج این دود غلیظ تر دائمی گشته ابصار نقصان پذیرد ❊

درین صورت حالت غیر شفافیه عمق مقله ظاهر شده حرکت مقله کمتر از حالت طبیعی

گردد و در زمان طیلی عمل ابصار بکلی فانی گشته و حدقه وسعت بهم رساند خواه

بشکل مدور خواه بازاویه و حرکت او بالمره معدوم شود و چون مرض بدین مرتبه رسد

در مؤخر حدقه کدورت سبز مایل بصفرة یا سودا یا سبز دریائی یا تقعیر هویدا باشد

یا تغیر لون عنبیه بدین نوع که در چشمهای ازرق عنبیه خاکستری رنگ و در چشمهای

سیاه و شهلا رنگ عنبیه زرد تیره رنگ گردد ❊ و درین حال وجع نوبه غیر نمایان

در جبهه و مقله و بعضی اوقات در اذن عارض آید که مخصوص شده نماید در شب

و در اهویه بارده رطبه و در زمانی که مریض خود را بر تکیای پر گذارد ❊ و چون رنگ عنبیه

بطریق مذکور تغیر یابد در سطح انسی همچنین نیز آورده غلیظ گردد و حرکت مقله قلیل

یا بالمره

یا بالمره معدوم شود و صیقلیه طبعی قرنیه زایل شده و بالاخره جلیدیه بواسطه فشار رطوبت زجاجیه مایل بقدام گشته و سبز رنگ گردد و کدورت موخر مقله که در ابتدا مقعر بود حال محدب شود ؛ و اگرچه تشخیص این علة در ابتدا اصعب است ولی از لون و وجع مخصوص و از دوام مرض در ازمنه متاخره تشخیص آسان شود ؛

و اکثر این مرض حادث شود در شیوخ و شایع است در نسوان و اشخاصی که مبتلا بدین علة اند اغلب قبل از این مرض مبتلا بوده اند بنقرس که علامات او حال زایل گردیده بحدیکه برخی از اطبا این علت را ندانند مگر از انتقال مرض نقرس بچشم ؛ و چون علاج نپذیرد بحالت خود مادام العمر باقی ماند یا منتهی شود به سنخیس که بیان او در فقره یازدهم خواهد آمد

یا باستسقای مقله که تعریف او را در فقره دوازدهم خواهم نمود ؛

اما العلاج در صورتیکه آب سبز با تمام رسیده باشد اطبا متفق بر آنند که علاج پذیر نبود بلکه درین صورت برخی از اطبا جمیع اقسام علاج را منع نمایند بجهة آنکه از علاج ضد و رمی یا مضعف اکثر سنخیس و از علاج محرک و مقوی اکثر استسقای مقله حاصل شود که بد هیئتی آنها زیاده از بد هیئتی آب سبز است ؛

ولی چون در ابتدای مرض بواسطه مقعر بودن کدورت و موجود بودن وجع و تغیرلون

عنبه تشخیص ممکن گردد امید بر علاج ناقص باشد بدین معنی که طبیب میتواند

بواسطه علاج لایق مانع از هیجان دم بدماغ گشته و رجوع نماید بفصد از دست

و خوش در خلف عنق و نوشانیدن مسهلی از هشت مثقال قسقات

دو سود هر دو روز یکمرتبه و هر دو شب

کلمل بمقدار چهار الی شش گندم و وضع علق در مقعد در صاحبان بواسیر

و در فخذین در اشخاصی که مبتلا هستند بحبس طمث حاصل نیکوئی بخشد ولی

در هر صورت احتیاط نمایند از استعمال ادویه موضعی در خود چشم که اکثر باعث

ضرر کلی میباشند و چون بدین نوع هیجان دم در راس و چشم و ازدیاد ملتحمه

و قرنیه قلیل گردد و وجع در وقت معینی ظاهر شود استعمال کنه کنه

روزی دوازده گندم با شانزده یک گندم [illegible] بمقدار بنفشم.

یا [illegible] چهل یک گندم در ده سیر آب باران

بتدریج نوشیده مفید بود و در صورتی که قبل از حدوث این مرض

وجع نقرسی موجود بوده باشد تغیر تامی در ابصار حادث شود در صورتیکه

استعمال نقرس مجددا در اطراف پدید گردد و بدین واسطه اضماد [illegible] که ترکیب

اورا در تعریف نفرس بیان نمودیم و وضع علق بمقدار تام در موضعی

که ابتدا مبتلا بنفرس بوده و استعمال داخلی بی کربنات

دو سوز

سودمند است

علاوه بر مذکورات لازم است که از این قبیل مرضی محفوظ باشند از تغیر

فوری شدید هوا و احتیاط نمایند از تغسیل نمودن صورت را باب بسیار

سرد و مدت طویل داغ نمود یا دراریح نگاه دارند

نوع یازدهم

در نفیس

یعنی تغیر هیئت

رطوبت خارجیه بدین نوع که رطوبت زجاجیه که در حال صحت غلظت او

شبیه بغلظت سفیده تخم مرغ است ودراین مرض شبیه بغلظت آب

خالص گردد و خانهای زنبوری او بالمره زایل شود وغشای شیمیه بسهولت

منخرق گردد و این علت به نحو عارض شود نوع اول انکه نتیجه باشد

آب سبز را چنانکه در فقره قبل بیان نمودیم و درین صورت علاج بدرستی

و بتدریج رطوبت زجاجیه فانی شده از نقصان شیمیه هیئت مقله نیز

زایل میگردد نوع دوم آنست که نتیجه باشد ورم شدید جمیع مقله یا ورم

یکی از آلات ادرا مانند ورم غلفه بواسطهٔ افرنجی نوع سیم آنست که نتیجه باشد استعمال املاح زیبق را بحد افراط و چون درین دو نوع اخیر علامت علة شبیه بیکدیگراند لهذا علامات هر دو را دریک مقام و تفاوت علاج آنها را فردا فردا ذکر مینمائیم ؛

پس بدانکه درین دو علة رطوبت زجاجیه بعوض سبز رنگ بودن که در

مذکور شد سرخ قهوهٔ شود و مقله کوچکتر گردد کلاوکم

از مقداری که در حالت طبیعی لعبه و نرم شو بالنسبه بحالت صحت که باصلابت و سختی است و قرنیه بعوض انکه محدب باشد مسطح گردد و غلفه که در حالت طبیعی غیر متحرک است تقدام و خلف حرکت نماید و این حرکت مخصوصی عارضی غلفه بلاتین معروف است به ایری دودونه زیس

و در جلید به نقطهای که رمتحرک ظاهر شود و بتدریج رطوبت زجاجیه بالمره فانی شده و بعوض او جسم صلبیه دنبه شکل حادث و چشم خشک گردد ؛

و چون این علة نتیجه باشد ورم شدید جمیع مقله یا ورم یکی از آلات ادرا مانند ورم غلفه ارداء افرنجی علاج موقوف بعلاج آن امراض است و لی چون نتیجه باشد استعمال مفرط املاح زیبق را علاج موقوف است

باستعمال

باستعمال داخلی غشیه و چنین عقدار تام در مدت طویل بانضمام نوشانیدن

کلرات دو پطاس در این مابین بدین نوع

که ابتدا نمایند بروزی دو گرم بمقدار منقسم دو در مدت ده روز این مقدار را در مدت

و چهار ساعت بهیجده گرم رسانند و بمدت بیست روز دیگر مقدار مذکور را هیجده گرم را

مستمرا بنوشانند و اجتناب نمایند از ادویه موضعیه

فقره دوازدهم

در استسقای مقله که بفرانسه هیدرفتل می

خوانند

و هم بوفتل می

بدانکه در این علة حجم قرنیه سه الی چهار مقابل حالت طبیعی گردد چنانچه از تصور

سیرد هم معلوم است و اگر در ابتدا شفافیه او تغیر نمی یابد و اگر چه بعد گردد

بهم رسانند ولی احتمال کلی است که این کدورت از تغیر جسمانی رطوبت بیضیه که در خلف

قرنیه مکان دارد بوده باشد و بطن اول چشم بتدریج عظیم و عنبیه تیره لون شود

ولی بدون حرکت و حدقه دائما وسیع تر از حالت طبیعی است و مریض احساس

نماید ثقل و جنابک و ثقل جمیع مقله را و در ابتدای این مرض اگر مریض

دوربین بود ولی در انتهای علة قوه ابصار ضعیف گردد با نقصان حرکت مقله علاوه

بدانکه این علت منقسم بسه نوع

نوع اول حاصل شود از ازدیاد

بیضیه

نوع دویم حادث شود از ازدیاد

زجاجیه

نوع سیم ظاهر شود از ازدیاد رطوبت

و زجاجیه با الاشتراک اما نوع

برین عملیه در موضع اتصال او بقرنیه کبود لون شود مانند انکه در اطفال تازه تولد دیده کردد ::

اما اسباب این علة اکثر اطبا از ضربه واقعه بر مقله دانسته اکرچه نادرا این علة بعد از معالجه خراز و سایر امراض جلدیه نیز بروز نماید ::

اما التقدمة المعرفة ردی است بدلیل انکه بعد از زایل شدن عمل ابصار اغلب هیئت چشم نیز ضایع کردد ولی در هر صورت انذار نوع اول بهتر از انذار نوع دویم دیم است درصورتی که سبب او انتقال امراض جلدیه بدون علة مزاجی بوده باشد :: لکن چون سبب مزاجی بود اکثر بسرعت مبدل بنوع دویم خواهد کردید که انتهای او اغلب فانقرایا و موت است

اما العلاج درصورتیکه استسقای چشم مربوط باشد با استسقای سایر مواضع بدن علاج عمومی لازم شود تا هردو رفع کردد ولی درصورتیکه استسقای چشم موضعی و نتیجه ورم موضعی سابق بود رفع مابقی علامات وری لازم است بمصاحبت استعمال داخلی دژیتال

داشربه از طرطیر و بورق و نکاه داشتن داغ ذراریح دائمالاً و چون علة عارض کردد بعد از علاج امراض جلدیه سعی نمایند در عود نمودن ان امراض

یا امراض جلدیه مصنوعی احداث کند وارد داخل سولفوردو انتیمون
یا کوکرد مکلس بنوشانند ❊

و علاج موضعی مختلف است از قرار که علت در ابتدا یا در انتها باشد در صورت اول
پوشیدن چشم را بکمادات معطره نباتیه مانند بابونه و بودنه و بادرنجبویه و نعناع
و تدهین بدهن زیبق رمادی در جبین و تغسیل بجوهر لوشادر والکهل بالسویه مفید بود
و در صورت دوم که مقله حجیم بود علاج او موقوف است بعمل ید بشرط که بدانکه در درون
عروق دموی موجود نباشد و عمل ید بدین قرار است که بواسطه مبضع خلف قرنیه را
قریب بموضع اتصال او بصلبیه حرفی منشق نمایند تا رطوبت بیضیه خارج گردد
و بعد از آن چشم را برفاده به بندند بهچنانکه در عمل ید آب مروارید شایع است
و در این صورت ادویه داخلی که قبل از عمل ید بکار حاصل بوده اکثر منفعت کلی خواهد بخشید
ولی در صورتی که در ~~درون~~ در عروق دموی موجود و مزاج مریض غیر سالم باشد
اغلب اوقات بعد از عمل ید ورم ریمی عارض گردد که بسیار خطرناک بوده باشد
زیرا که عموماً انتهای او غانقرایا و هلاکت است ❊

اما نوع دوم درین علت اکثر نصف موخر مقله حجیم و قرنیه بشکل مثلث گشته
اندک مایل تقدام گردد بدون کدورت و عنبیه نیز تغیر لون بهم نرساند ولی بسمت

قدام فشرده شود بنوعی که چنان نماید که عنبیه متصل گردیده است با قرنیه و چون بواسطه فشار
رطوبت زجاجیه جلیدیه بجانب قدام مایل گردد حدقه اکثر وسیع و صلبیه کبود تیره لون
شود و در ابتدای مرض چشم علیل نزدیک بین باشد ولی بزودی عمل ابصار
نقصان پذیرفته بالاخره معدوم گردد با صعوبت حرکت مقله و شدت وجع او
و صداع شقی و سهر مفرط و عدم اشتها؛ و چون معالجه نشود قرنیه منشق و رطوبات
چشم خارج گشته مقله خشک گردد در برخی اوقات چون علامات مزاجی موجود
بود لحم زایده سرطانی شکل در مقله حادث شود که باعث وجع شدید و اغلب
سبب هلاک است؛

و اسباب این علة اکثر مخفی است ولی چون عموماً این علت یافت شود در امراض
خنازیری و سیفلیس و نقرسی لهذا احتمال کلی بر این است که اکثر اوقات
باعث این علة یکی از امراض مذکوره بوده باشد؛

و تقدمة المعرفة ردی بود زیرا که در هر صورت ابصار و هیئت مقله هر دو بدون
شک فانی خواهد گردید؛

و علاج او موقوف بمانع شدن از حدوث سرطان است و بدین جهة
در صورتی که هیجان دم در راس و در مقله موجود بود استعمال نمایند

کلمل را با انضمام

بانضمام مرفین بمقدار منقسم و محلول استات دواپاس
بطریق مدر و از خارج تدهین نمایند

مرهم زیبق رمادی را با افیون چند دفعه لعابیات را با محلول مرفین در چشم
قطور کنند و وضع مشمع ذراریح در خلف گوش و ضماده خردلیه در خلف عنق
و عضد نمایند ❊ و چون هیجان دم در راس و مقله موجود نباشد علاج
موقوف بعلاج حالت مزاجی است و درین صورت علاوه بر ادویه مخصوصه استعمال
نمایند دیژیتال را ابتدا بمقدار قلیل و بتدریج
مقدار او را زیاد نموده تا سرعت نبض قلیل و دوار و تهوع دائمی عارض شود
و بعد از بروز این علامات مقدار ادویه مذکوره را نقصان نمایند و مشمع ذراریح را
در زاویه و جبه بمدة طویل نگاه دارند ❊
و چون ازین معالجات فایده حاصل نگردد و حجم مقله و وجع او بالاستمرار افزوده شود
علاج موقوف خواهد بود بعمل ید بدین نوع که قرنیه را منشق نموده چنانکه در اخراج
جلیدیه متداول است و جلیدیه را بمصاحبت رطوبت زجاجیه اخراج نمایند
و بجهه آنکه رطوبت مجددا مجتمع نشود قرنیه را قدری زیادتر منشق سازند
و بدستور العمل آب مروارید چشم را ارفاده نمایند ❊

اما نوع سیم که عارض میشود از ازدیاد رطوبت بیضیه و زجاجیه بالاشتراک

علامات و اسباب او مرکب است از علامات و اسباب نوع اول و ثانی

علاوه بران حجم مقله ازدیاد پذیرد بنوعی که نصف مقله از حفره خود خارج

شود ؛

و تقدمة المعرفة درین قسم در نهایت ردائت است بجهة انکه هر علاجی که اطبا نموده اند

بیحاصل بوده است تا بالاخره بعضی از کحالان دلیل آورده اند بر عمل ید در ابتداء

در حالتی که مزاج علیل نشده باشد ولی اطبای معروف که درین حالت

صحت مزاج مقله را خارج ساخته اند نیز بیحاصلی عمل ید قایل گردیده اند

بجهة انکه مشاهده نموده اند که بتدریج نسوج صلبه مقله مبتلای گردد بسرطان

واین سرطان بتدریج سریعاً یا بطیئاً منجر بهلاکت شود

حصه دوم از جمله دوم

در امراض اجزاء مقله که حاجبند ماوراء خود را

فقره اول

در ورم حاد عنبیه که بفرانسه ایریت ایگو

مانند

بدانکه این علة اردأ از سایر علل چشم است بجهة انکه بواسطه طول علاج سبب

تغیر

تغیر کلی مقله کردد که اکثر اوقات قابلیت علاج نداشته باشد از انجمله است

الترات لیفاتیک که ثقبه عنبیه را مسد

نموده مانع از ابصار کردد عضون غیر طبیعی عنبیه که مانع از حرکت طبیعی

عنبیه کردیده سبب شود که حدقه از ترکیب وهیئت مدوری خود و خارج

و اتصال تام یا ناقص عنبیه بسطح مقدم جلیدیه یا بسطح خلفی قرنیه

وفتق عنبیه وغیره حادث کردد

پس بنا برین بر طبیب در ملاحظه این علّه دو شرط لازم است اول انکه از ابتدا

در تشخیص خطا نکند دویم انکه سرعت در علاج نماید تا انکه زمان معالجه نگذرد

و علی ای التقدیر با تفصیل تام تعریف تشخیص و علاج ورم عنبیه در اینمقام شروع

نمائیم اما تشخیص او بدانکه مشاهیر کمالان درین مرض دو درجه

قرار داد نموده اند درجه اول ابتدا نماید بوجع باحس فشردهنده در عمق

مقله با ضیق حدقه بدون احداث زاویه ونقصان در تشخیص دادن اشیا

خارجه جاوده باخوف از روشنی وحلقه وسط عنبیه در ابتدا و حلقه اطراف او

در انتها تیره لون شود و در چشمهای ازرق عنبیه سبز رنک و در چشمهای سیاه

احمر اللون کردد و علاوه براین عنبیه اماس کرده مایل بقدام شود وهر قدر ورم سرایت

نسوج داخلی نماید نقصان عمل ابصار بیش زیاد ترگردد ووجع شده پذیرفته سرایت بدماغ کند باحمای عموی ❊ ولی باجود نده این علامات حمرة درجانب مقدم چشم قلیل باشد و صلبیه به تنهائی حرفی حمرة پدید ساخته وصیقلیه طبیعی قرنیه بالمره معدوم گردد چنانکه از تصویر چهارده هم معلوم میشود ❊ ❊ ❊ ❊ وجع بنوبه عارض شود با احساس برق در مواضع تاریک وحمرة سرایت نماید بملتحمه وصلبیه وحدقه که تا بحال مدور بوده اکنون زاویه احداث نماید وچون باعانت ذره بین چشم را ملاحظه نمایند وحلقه از طوبت سفید در اطراف حلقه انسی عنبیه ظاهر شود این رطوبت بزودی بسبب انصباب سطح مقدم جلیدیه که او نیز متورم است خواهد گردید وچون بواسطه تدبیرات لائقه مانع از ترشح رطوبات ورم نگردند شک نیست که علاوه بر اتصال غیر طبیعی جمیع حدقه بواسطه آن رطوبت مسدود شود دکتراکت لنفاتیک

حادث شود درین مابین عنبیه بالاستمرار غیر مستوی گردد واز این جهة مایل بقرنیه گشته وقرنیه لکهای کدر بهم رساند وچون از وسط قرنیه که مثلا بکدورت نیست عنبیه را ملاحظه نمایند بثورات صغیر احمر اللون دراوشاهده شود که منشق شده وریم او خارج گشته داخل رطوبت بیضیه گردد واین علة را اکحالان به هیپیون

موسوم نموده اند ❊ وتشخیص داده شود این علة از موجود بودن ماده سفید اصفر اللون

چنانکه از تصویر پانزدهم معلوم

در بطن اول اگر این ماده بواسطه خوابیدن و نشستن طولانی تغیر مکان نماید و برخی

اوقات بعد از علاج ورم عنبیه بخودی خود بتدریج تحلیل رود و چون وجود این قسم

ریم در بطن اول نیز از ورم قرنیه تواند حاصل شود لهذا کحالان این مرض را از قرار اختلاف

اسباب تغیرا سم داده اند و [هیپیون حقیقی] گویند در صورتی که از ورم

عنبیه [هیپیون مجازی] نامند در صورتی که از ورم قرنیه حاصل شود

و شود که هیپیون حقیقی تحلیل رفته قرنیه را سوراخ نموده سبب بثورات او گردد

و تاثیر درجه دوم ورم عنبیه بسایر نسوج عین مختلف است از قرار اختلاف سرایت ورم بعمق

و سرایت او بنسوج ظاهر و در صورت اول ورم بسرعت برطوبت زجاجیه

و غشای او و عصب مجوف تاثیر نموده انهارا مبتلا نماید و اقلا مورث زایل شدن

عمل ابصار در ما بقی ایام عمر خواهد گردید ولی در صورت دوم عنبیه و اینجا مایل بقدام

شده و اتصال غیر طبیعی بجمیع قرنیه یا بجزئی از و بهم رساند

اما [illegible] یا موضعی است یا مزاجی اما اسباب [illegible] ضربه و ضغطه

بواسطه عمل ید در آب مروارید یا دخول اشیاء خارجه در مقله و سرایت ورم نسوج

دیگر و تاثیر سفیدی بلج در مدة طویل و امثال آن است اما اسباب [illegible] بنیه

مگر بواسطه نقرس و ریاح افرسه [illegible] اما [illegible]

چندان ردی نباشد مشروط بدانکه بسرعت تشخیص داده باشد و معالجه لایقه شود

ولی چون ورم عنبیه بسیار نسوج نیز سرایت کرده باشد بر طبیب لازم است

که در نیکی و بدی انذار تامل نماید زیراکه اگرچه بواسطه انکه درجه اول است امید بر علاج

میباشد ولی بواسطه سرایت ورم خوف کلی بر مبتلا شدن و فساد جمیع مقله خواهد بود

اما انذار در درجه دوم چون باعانت ذره بین حلقه رطوبت سفیدی در اطراف

حلقه انسی عنبیه مشاهده نشود و به تنهائی حلقه انسی عنبیه تغیر لون پدید کرده

باشد و بثور آب ریمی در جرم او هویدا نباشد امید کلی بر شفای تام است ولی

چون تا چند زمان در حرکت طبیعی عنبیه نقصانی خواهد بود ⁂ لیکن چون بدون ذره بین

علامات غشای کاذب در خلف حدقه با تغیر لون حلقه انسی و دحشی عنبیه موجود بود

حدقه در هر صورت صاحب زاویه شود و عمل ابصار نقصان خواهد داشت اگرچه بواسطه علاج

لایق سایر علامات رد یه زایل میگردند و چون بثورات ریمی در عنبیه مشاهده شود

و رطوبت غیر طبیعی حدقه را مسدود نموده باشد امیدی نیست مگر انکه بمدت طویلی بعد از

علاج ورم عنبیه شاید که کمال حاذقی حدقه مصنوعی احداث کند در صورتی که مریض بتواند تشخیص دهد

روشنی را از تاریکی ⁂ و ایضا انذار ردی است در صورتیکه بعوض یک بثره چند بثور در عنبیه

موجود ورم اتها در بطن اول منصب شود و حالت چشم مریض بکلی فاسد است

درصورتیکه ورم بخلف و قدام عنبیه مشترکاً سرایت نموده باشد و از جمله لفضلات است

درصورتی که هیئت چشم فی الجمله باقی ماند

اما العلاج ؛ بدانکه اشهر طرق علاج ورم حاد عنبیه طریق معالجه معلم ؛

ولپ نام فرانسوی میباشد بدین نوع که چون مریض را اندک بنیه باشد

ابتدا میفماید بفصد یدین و دیگر روز اول صبح و شام فصد را تکرار نماید و در اشخاصی که

بسیار ضعیف البنیه اند یکدفعه شش الی دوازده زلو بعوض فصد خلف اذن وضع کند

و در مابین معالجه روزی سه الی چهار دفعه دو گندم کلمل با نیم گندم عصاره افیون با آب

مینوشانند و شمع ذراریح بمقدار عرض یک ابهام در فوق قوس حاجب وضع نمایند

و علاج موضعی او قطور یحده گندم تعفین افیون با دو گندم عصاره بلادانه محلول در بیست درم

مثقال گلاب است و درصورتی که قرینه نیز مبتلا بعلامات ورم بود قطور مینماید محلول یک گندم

نیترات دارژان در هشت مثقال آب بقطره ؛

و چنین گوید معلم مذکور که درصورتیکه سیلان براق از استعمال کلمل در روز اول عارض گردد

دفعه دیگر انواع اخراج دم لازم نبود ولی اگر چون سه یا چهار الی شش روز بیگذرد تا سیلان

براق عارض شود که خفت مرض نیز موقوف بر بروز اوست باید در ابتدا بخروج دم و دادن موضعی

بخاره و حذابات در جانب مخالف رجوع نمود و این خفته کلی در علامات ورم عنبیه
بعد از ابتدای بروز سیلان براق فی الحقیقه بقول معلم مسطور قریب بمعجزه است زیرا
که ساعت بساعت حمره و خوف از ردشی و سیلان دمعه خفته پذیرد و چون سیلان براق
عارض شود نوشانیدن کلمل را موقوف و به تنهائی محلول عصاره بلادانه را قطور نماید و مرهم
بلادانه را در روز چند بن تدهین کند بجهه آنکه از حرکت دائمی عنبیه اتصال غیر طبیعی او زایل گردد
و معلم مذکور با تمام رساند تعریف معالجه مخصوص خود را بچند ملاحظه اول آنکه در ورم
عنبیه تشخیص مابین ورم عنبیه ساده و ورم عنبیه سیفلیسی حملی نیست دوم خواه
ورم عنبیه سیفلیسی باشد یا نباشد بطریق علاج مذکور فی الفور او را زایل سازد در همان ساعت
که سیلان براق عارض گردد سیم بدین واسطه مرضی مقدار مسطور کلمل را از دو الی پنج روز
بنوشند چهارم غذاهای مقوی بخصوصه اثر ملح زیبقی را نقصان بخشد پنجم بعد
از بروز سیلان براق جمیع انواع معالجه را موقوف نماید مگر قطور ادویه که باعث وسعت حدقه
گردد ششم چون سیلان براق شده باید غرغره محلول زاج سفید یا نقوع مسحوق او در دهان
رفع دیرا خواهد نمود

در ورم مزمن عنبیه که بعوات [illegible]

نامند در صورتیکه ورم مزمن عنبیه نتیجه ورم حاد او بود چشم بدون شده علامات ورمی

مبتلا بود بخوف خفیف از روشنی با تغیر لون طبیعی عنبیه وحالت غیر مدوری حدقه ❊

ولی چون عارض شود بدون تقدم علامات حاده اکثر مریض وطبیب ملتفت بدین مرض

نگردند لیکن چون به نیکی ملاحظه نمایند تغیر جزئی در لون طبیعی عنبیه مشاهده شود وچون مریض

چشم را چند دقیقه در محل روشنی بازنگاه دارد غنبیه حمرة بهم رسانید و سیلان دمعه حاصل آید

ودر هنگامی که مریض بجانب تاریکی برگردد حدقه بقدار طبیعی وسیع نشود و مریض شکوه نماید

از احساس خطوط دقیقه درجادی چشم خود وچون از زمان او بطول انجامد حدقه اغلب ضیق

وغیر مدور گردد و بواسطه قطور محلول عصاره [illegible] حدقه اندک وسیع گرشته ولی

ترکیب مدوری او بالمره معدوم شود ❊

و بهترین معالجات او باشد از پوشانیدن چشم است بمرهم زیبق رمادی بدین نوع که حفین را

بدو تدهین نمایند وخرقه آلوده بدو را بروی جفن وضع نمایند وازدواخل رجوع نمایند بر

دستور العمل معلم دلپ که در فقره سابق مذکور کردید ❊

اما نتایج ورم عنبیه بدانکه اکثر علاج پذیر نیست مگر یک قسم از اقسام او که دخول بم آب

در بطون اول که اطبا به هیپیون موسوم نموده اند ودرین صورت مخصوص

بود استعمال یخ سینکا نه بخود درروز عقد از منقسم یا استعمال

پوست کنه با شراب مدت طولانی ووضع ضماده کاهو وتغسیل با باد ❊

فصل سیم

در تغییر هیئت طبیعی حدقه

بدانکه در اینمقام ملاحظه نمائیم وسعت وضیق حدقه و اسباب او را

بیان اول در وسعت غیر طبیعی حدقه و این علت یا عرضی است یا ذاتی

اما عرضی او چون در استسقای دماغ و در نزول آب سیاه و بعد از خوردن سموم مخدره بخصیص استیت بِلّادونا و در صورت قوه محرکه عنبیه خلل شود و در دیدان معدی و معوی حدقه اکثر وسیع بود ولی با کثرت قوه محرکه عنبیه

اما ذاتی او و این علت فی الحقیقه نیست مگر استرخای عنبیه که برخی اوقات بعد از استعمال طولانی عصاره بلادانه و بذر البنج عارض میگردد و بعضی دیگر مولودی است یا آنکه از عادی گشتن چشم بمواضع تاریک حاصل میشود و واضح است که نتایج این علت بر عمل ابصار خوف روشنی و روز کوری و نزول آب سیاه بتدریج خواهد شد بواسطه کثرت حرکت شعب باصره

اما علاج وسعت ذاتی حدقه موقوف است بوضع شمع دراریح بروی جفن اعلی و قطور محلول خوردنی ... یا ملح طعام و دوای شش کندم در سه مثقال آب بمصاحبت استعمال داخلی مطبوخ توت کنه که دوای ...

و پوشانیدن برخی اوقات سبب از نقصان حرکت و مانع شدن از ورود روشنی
شدید بچشم بواسطه عینکی از چوب سیاه مانند نصف کرده که در وسط او ثقبه کوچکی باشد
هیچ
بیان دوم : در ضیق حدقه و این علّه عرضی بود در بعضی از امراض دماغی و در
مقله و در مالیخولیا و در اختناق رحم ولی واقعی است در اشخاصی که علی الدوام اشیاء صغیره
صیقلی را ملاحظه مینمایند چون حکاکان و ساعت سازان و در این حالت باید مانع گردید
از این اعمال و مریض توقف نماید در موضع تاریک یا عینک ثقبه دار که مذکور شد
خود را عادی نماید و برخی اوقات معالجه شود از تکرار استعمال طولانی مقی یا مسهل
بفاصله دو یا سه روز حاصل گردد : و همچنین استعمال موضعی و داخلی عصاره بلادانه
یا بزر البنج مفید بود چنانکه گرونیزار نام معلم معروف طبیب
فرانسوی بیان مینمود از معالجه که حاصل گردید در دو نفر بدین نوع که ابتدا نموده بشش یک گندم
عصاره بلادانه و بتدریج مقدار او را اضافه نمود تا بروزی ده گندم رسانید بیان سیم
در انسداد حدقه : بدانکه چون غشای حدقه : که در اوقات عمر جنین تا نزدیک
زمان تولد او حدقه را میپوشاند بعد از وضع حمل باقی ماند انسداد حدقه آن اشخاص مولودی
خواهد بود اگرچه اکثر اوقات بمدت طویل یا قلیل بتحلیل رود : پس بنابرین بیان این قسم
لازم نیست و نه تنهائی در این مقام اندک تفصیلا از انسداد حدقه که مولودی نباشد ذکر نمائیم

بدانکه این علة نتیجه حالات ورمی است و هرچند مانع از تشخیص اشیا خارجه است ولی مانع از تشخیص روشنی نیست مگر اینکه مرکب بعلل دیگر با نتیجه ورم عصب مجوف یا مشیمه باشد بدلیل اینکه درین صورت از ورم عصب یا مشیمه به تنهائی عمل ابصار قبل ازاین زایل گردیده بود ؛

و چون تعریف این علة و علاج جراحی او را مقرب الخاقان حکیم پولاک مفصل کلا در صفحه هفتاد و دو الی هفتاد و چهار کتاب کحالی خود بیان نموده لهذا بر ما لازم نیست مگر اینکه ذکر نمائیم که یکی از اطبای مشهور فرانسوی کارندوولار نام یک نسخه بدون

عمل ید علاج این مرض را نمود بدین نوع که بعد از استعمال خارجی عصاره بلادونه در مدت طویل بدون حاصل رجوع نمود باستعمال داخلی وابتدا بمقدار جزئی و بتدریج بمقدار کلی رساند تا زمانی که علامات سمی ظاهر گردید حدقه بنوعی وسیع گشته بود که مریض اشیاء خارجه را دیده خود را به یکلی تشخیص میداد

فصل چهارم

در ورم مشیمه که بفرانسه کوروئیدیت نامند ؛

بدانکه ورم مشیمه نادرا مفرد بود و اکثر مرکب بود بورم سایر نسوج عین یا نتیجه انهاست ولی اهم از اینکه مفرد یا مرکب بود تشخیص داده شود از تغییر عمل ابصار مانند دیدن پشه و برق و وجع ثقیل در راس خصوص در جبهه و تحدده و دوار و طنین و هیجان دم در ملتحمه و ظهور حلقه کبود رنگ در اطراف قرنیه و مایل بودن عنبیه بقدام با عدم قوة محرکه او و وسعت حدقه با کدورت کماری تشکل

در خلف عنبیه و خوف از روشنی و سیلان دمعه و مریض مخصوصه شاکی بود از ثقل

مقله چنانکه گمان کند که مقله از حفره خود خواهد خارج گردد با علائم اشتها و تهوع با کثرت

وجع و چون هیجان دم در مشیمه شدت پذیرد شود که بعضی از عروق او بواسطه

ازدیاد دم متخرق شده و دم خارجه از او یا در ما بین مشیمه و صلبیه یا در بطن

مقدم چشم منصب شود ؛ و چون ورم منتهی برم گردد مقدار او اغلب کثیر و سبب

بیلیون گردد ؛ و در هر صورتی که ورم بطول انجامیده مزمن شود اکثر بواسطه

طول زمان او غشای رطوبت زجاجیه و خود رطوبت زجاجیه تغیر یافته مورث

آب سبز گردد و واضح است که در صورتیکه ورم مشیمه مرکب بدین علة بوده باشد

علامات هر دو با تغیر جزئی موجود خواهد بود اما العلاج معلوم است که در ورم

نسجی که مانند مشیمه تماما مرکب از عروق دموی است علاج او موقوف است

بعلاج ضد ورمی مخصوص بلکه و لیپ نام فصد را تاکید اعما

از جمله لازمات دانند و اعتقاد بکفایت حجامت و وضع علق ندارد ؛ ولی برخی

از کحالان دیگر فصد پنی را در این علة مخصوص دانند ؛ و چون در این بین استعمال

نمایند رفاده مبلول بماء ثلج را بر راس و بهر سه ساعت پاها را در آب گرم و نمک

طعام و خردل بمدت ربع ساعت بگذارند رفع هیجان دم بدماغ بقدر امکان

خواهد گردید و ملاحظه معده و امعا بسیار لازم است بنوعی که بواسطه اندک امتلائی
رجوع نماید بمسهل دهنی و ملحی ؛ و چون علامات امتلا موجود نباشد بهترین
اقسام علاج داخلی استعمال کلمل است با افیون چنانکه در فقره اول ازین جزء دوم
در تعریف ورم عنبیه مذکور است و بدین قسم علاج امید باشد برانکه بمدت
شش الی هشت روز ورم تحلیل رود و شده ولهذا بدانکه طبیب و مریض ملاحظه بعضی
علامات را نموده بسهله در استعمال تدابیر ضد در می نمایند ؛

فقره پنجم

در ورم شبکیه که بفرانسه رتینیت نامند ؛

در صورتیکه بدون مقدمات شخصی ناگهان مبتلا گردد بجوفی شدید از روشنی
با سیلان دمعه و صداع و احساس وجع ناخس در عمق مقله و ظهور برق
در محاذی مقله با نقصان قوه باصره بدون علامت ظاهره در چشم میتوان
حکم نمود برانکه این علامات دال بر ورم شبکیه است ولی این حالت منفرداً بسیار
نادر است و اغلب مرکب بود بورم مشیمه و عنبیه
اما العلاج مانند علاج ورم عنبیه و ورم جمیع مقله است پس بنابرین
تفصیل مخصوص در این مقام موجب تطویل بلاطایل است ؛

فقرهٔ ششم

در استرخای شبکیه و عصب مجوف که عبارت است از نزول آب سیاه

که اعم از آنکه تام یا ناقص باشد بفرانسه موسوم به امرز

دا میلی اپی

بدانکه امرز نامند هر تغیر جسمانی یا عملی عصب مجوف و شبکه را خواه ذاتی و خواه

عرضی که بالمره مانع از ابصار باشد و چون حالت عمی تام نبوده باشد

تغیر جسمانی یا عملی عصب مجوف یا شبکه را امیلی اپی نام نهیم

اما علامات نزول آب سیاه بر سبیل عموم بدانکه علامات این مرض را

اطبا بدو قسم منقسم نموده اند نوع اول علاماتی است که مریض احساس کند نوع دوم

علاماتی است که طبیب مشاهده نماید

اما علاماتی که مریض احساس نماید خواه در یک چشم و خواه در هر دو چشم باشتراک ابصار

قلیل یا بالمره معدوم میگردد و این علامتی است عمومی که در هر نوع از نزول آب سیاه

موجود است ولی قبل از این علامت یا بمصاحبت او بعضی علامات دیگر موجود است

که ذکر آنها را در این مقام لازم دانیم از آنجمله برخی اوقات مریض احساس خشونت

ثقل و ثقل او را مینماید و مبتلا میشود بحالت دوار شدید که بعد از ازاله او نتیجه شده ضعف

قوه باصره بخشد و در بعضی دیگر چنان مشاهده شود که غبار لطیفی در داخل چشم بود
بنوعی که مریض دوا انفتاح جفن احتیاط نماید و برخی اوقات مریض مبتلا باشند
بصداع شقی و شدة نزول آب در این مرض موقوف است بزیادتی و طول مدة
صداع و در بعضی ازمنه بعد از اتمام نزول آب سیاه صداع بالمره زایل شود و شود
که بواسطه شدة صداع مریض هذیان گویند ؛ و چون بمصاحبت نزول آب
سیاه سایر حواس مانند سامعه و حافظه علیل گردند دلیل موت خواهد بود ؛
و بعضی اوقات نصف شبکیه به تنهائی مبتلا بود بنوعی که مریض نیم بین شوند
یعنی اشیاء خارجه را نصف بینند بدون دیدن نصف دیگر آنهارا ؛ و نیز ممکن است
که در حین ملاحظه نمودن شخصی بعضی از مواضع او را بینند و بعضی دیگر را نه بینند یا مریض
گمان نماید که پشه در محاذی چشم او بپرد و برخی اوقات دیگر مریض مشاهده برق نمایند
که ابقراط این حالت را مرمریه نامیده است
و بعضی از مریضهای دیگر مبتلا شوند بخوف از روشنی و در این حال اشیاء صغیره را در مکانی
که تاریکی و روشنی مساوی باشند نیکوتر تشخیص دهند ؛ و گروهی دیگر اشیاء محاذی را
دو مرتبه مشاهده کنند یا رنگهای غیر موجود در اطراف اشیاء احساس نمایند و برخی
دیگر مطلق تشخیص رنگ را نتوانند ؛ ولی هر چند این علامات اکثر مقدم یا مصاحب

اول نزول آب سیاه باشند لیکن باید چنان دانست که وجود انها بلاشک

دلیل بر نزول آب سیاه تام اینده خواهد بود چنانچه برخی اوقات بعضی ازین

علامات مادام العمر موجود بوده اند بدون نقصان پذیرفتن قوه باصره ودرین صورت

معلوم است که این علامات موقوفند بتغیر عصبانی مخصوص چنانکه سابقا در تعریف

امراض عصبانی بیان نمودیم و چنانکه احساس برودت در ستون فقار در جمیع

اوقات دلیل بر نوبه نبود و از رعشه اصابع تنهائی تشخیص قطرب را نتوان نمود

همچنین از شاهده یک یا دو از علامات عصبانی در چشم تشخیص آب سیاه

آینده باید کرد و احتیاط هر طبیب را لازم است در تقدمة المعرفه آنچنانی که تنهائی

از تعریف خود مریض ظاهر میشود

اما علاماتی که طبیب مشاهده نماید اغلب در حدقه اند که اکثر وسیع و برخی اوقات

ضیق ولی عموما از حالت مدور خود خارج میباشد و نادرا شفافیه حدقه کالت

طبیعی است و اگرچه برخی اوقات کدورت او شدید بوده و مشتبه گردیده است

باب مروارید ولی در هنگامیکه به نیکی ملاحظه نمایند معلوم خواهد گردید که کدورت

حاصله از آب سیاه در عمق مقله نه در خلف حدقه است و هیئت او مقعر است

بر عکس کدورت آب مروارید که محدب میباشد ٭ علاوه بر مذکورات

حرکت طبیعی عنبیه بواسطه تغییر روشنی بسیار قلیل است ولی چون علة در یک چشم
تنهائی موجود و هر دو چشم گشوده بود اکثر هر دو حدقه تغییر مساوی در حرکت
بهم رسانند لکن چون چشم سالم را ببندند حدقه چشم علیل غالب وسیع
و با زاویه گردد و عموما صاحبان نزول آب سیاه مبتلا باشند بعلل زیاد
بخواب یا بالعکس بسهر مفرط و چون نزول آب سیاه قرین باشد با آثار
اطراف یا تشنج اطراف اکثر دلیل بر نزدیکی موت است ؛

و باید دانست که نزول آب سیاه بعضی اوقات فورا ولی غالب بتدریج
عارض شود و برخی اوقات مرض متصل و بعضی ازمنه دیگر منفصل است و نیز ممزوج
یا مرکب است بنزول آب سبز یا آب مروارید یا نقصان تمیمه مقله و یا مرکب
بود با امراض مزاجی چون ریاح افرسه و نقرس و استسقای دماغی و حرقه دمی
دقیه و امثال آنها ؛

اما اسباب نزول آب سیاه بطریق عموم بدانکه اسباب حدوث این
مرض اصلا مدخلیتی بسن و صنف ندارد هرچند احتمال کلی بر آن است که استعداد
چشمهای سیاه و شهلا بر این مرض زیاده از استعداد چشمهای ازرق بود و در صاحبان
چشم ازرق نزول آب سیاه بخصوص عارض شود بعد از انقطاع حیض یا سیلان

دم بواسیری ودر برخی از اناث که در حین حمل مبتلا باستفراغ شدید و طویل باشند دیده شده که در ماه سیم الی چهارم نزول آب سیاه عارض گشته و بعد از وضع حمل اغلب بخودی خود زایل گردیده ❊

و از تاثیر بعضی ادویه مانند سرب و مخدرات در برخی از اشخاص نزول آب سیاه عارض گردد و همچنین بعضی از اوقات این علة موقوف است بیبوست شدید و دیدان امعوی و مالیخولیا و اختناق رحم و بکثرة مطالعه نمودن و درافواج عمومیت بهم رساند بعد از سفر طولانی در آفتاب شدید یا در موضع برف یا بودن آفتاب ❊

و نیز از جمله اسباب کلیه این علة بود ضعف عمومی مزاج بواسطه اخراج منی که افراط و سیلان براق بمدت طویل و اسهال مزمن و هم و غم مفرط و پرهیزی بنهایت و برخی اوقات نزول آب سیاه پرنده بعد از حرقه حادث شود و در حین لقرس و بعد از انعدام فوری عرق پاها هویدا گردد ❊

اما نقدمة المعرفه نزول آب سیاه بطریق عموم ❊ اولا باید دانست که صعوبت علاج یافتن آب سیاه بواسطه صعوبت تشخیص سبب و از قلة صبر مرضی در علاج است ❊ پس بنابرین امید شفا بیشتر خواهد از قرار تعیین سبب

در زیادتی صبر و دوام مریض بر معالجه و معلوم است که تقدمة المعرفة نیکوتر است

از قرار جدید بودن مرض و علة تغییر جسمانی عصب مجوف و شبکیه ❊

در برخی اوقات بدون علاج مخصوص بواسطه بحران یا بروز مرضی دیگر اسباب

شفا یافته چنانکه دیده شده است از عروض امراض جلدیه حاده و ترشح ریمی اذن

و رعاف شدید و تجدید حیض یا سیلان دم بواسیری که منع کردیده بودند

و قسمی از نزول آب سیاه که بعد از استعمال مفرط مخدرات عارض شود اکثر بعد

از ترک نمودن آنها تخفیف کلی حاصل نماید ❊

و باید دانست که چون این علة در هر دو چشم حادث گردد علاج پذیرفتن هر دو بسیار

نادر است ❊ و در صورتی که علاج حاصل شود اکثر مرضی در ابتدای علاج علامات

مذکوره در ابتدای مرض راه مجدد مشاهده کند مانند خیالات در قدام عین و نیم

بینی و امثال آنها ❊

اما علاج نزول آب سیاه بطرق عموم چنانچه سابقا مذکور شد

شرط کلی در علاج دانستن سبب اوست و تشخیص سبب بر طبیب لازم است ولی

افسوس که بعد از دانستن سبب علاج نیز بعضی اوقات بسیار صعب بود بجهة

آنکه از تاثیر اسباب تغییر جسمانی در عصب حاصل گردیده بنحوی که شناختن و علاج

او هر دو بسیار صعب ملاشد ؛

و چون طبیب نتواند رفع سبب نماید یا تشخیص سبب او را کند تکلیفی برا ونیست

مگر آنکه بواسطه معالجات مجربه رفع علة تساز د بنابرین اولا معروف تر ین طرق

معالجات مجربه را بیان کنیم تا من بعد بمعالجه تدبیری هر یک از اقسام نزول آب

که سبب او هویدا بود بپردازیم ؛ اما ادویه داخلی و خارجی که بواسطه تجربه

مفید یافته اند از اینقرارست

اول ادویه مقی استعمال شود جهة رفع امتلای معده و تغییر یافتن قوه عصبانی

دوم مسهلات قویه تخفیف چون هیجان دم در راس موجود بود

ولی چون همراهی هیجان دم نیوبت مزاج نیز غلبه نماید بهترین طرق استعمال

مسهلات آن بود که قبل و مقارن استعمال انها حقنه نیز معمول دارند ؛

سیم ادویه معرقه برخی اوقات منفعت بخشیده درصورتیکه جلد دائما

مبتلا بخشونت بود ؛

چهارم درصورتیکه بعد از حبس طمث این علة بروز نماید ادویه مخصوصه

برگشودن او بعضی اوقات مفید بود ؛

پنجم ادویه مخرجه دیدان بسیار نافع است در نزول آب سیاه

هنگامیکه بواسطه خروج طبیعی دیدان خفته یافته باشد

ششم املاح زیبقیه درصورتی که گمان برند بوجود سیفلیس قبل از نزول یا درصورتیکه کبد مریض بود ولی باید اجتناب نمود از املاح مذکوره درصورتیکه هیئت طبیعی رطوبت زجاجیه تغیر یافته باشد خواه به گلکم خواه به سنخیس ودرامزجه اسکربوت لو وبدانکه برخی از کحالان معروف در نزول آب سیاه بدون سبب واضح منافع کلی از استعمال املاح زیبقی دیده اند ازجمله معلم نمسوی لان ان بک نام نسخه معروفی درین خصوص داده است از اینقرار که صبح وشام مریض سه مثقال ازین محلول بنوشد حقیقة او بگیرند دوار اشکنه یک گندم صمغ عربی دو مثقال آب مقطر شش مثقال تعفین افیون بیست قطره واغلب درین حالت بعد از نوشیدن تا چهار گندم دوا اراشکنه بدین نوع علاج پذیرفت بتخصیص آن اشخاصیکه کدورت در عمق عقله ایشان واضح وهویدا بوده است ووبد مایر نام که نیز ازجمله مشاهیر کحالان نمسوی بوده شخص نقاشی را که شش سال بواسطه این علت اعمی بوده بدین نوع معالجه نمود که علی الاستمرار مرهم زیبق رمادی را در جفنین تدهین نمود وکلمل را بمقدار منقسم نوشانید تا دو مثقال

مرهم زنبق رمادی و دوازده کندم کلمل مصروف داشته وسیلان براق شدید
عارض گشته ابصار بحالت اول رجوع نمود ؛

هفتم ادویه ضد تشنجی است درصورتی که هیچ علامات حبحانی در مقله
موجود نبود چون سنبل الطیب وکافور وکبریت انتیمونی طلائی وخربق اسود
والقوزه و بنج و جند بیدستر و مشک و پنبه رومی واگر
ترکی وکنه کنه ولی اجتناب نمایند از کنه کنه در زمانی که سوءت مزاج موجود بود
بدلیل آنکه بتجربه رسیده که با وجود این حال ضرر مینماید ؛ وچون علامات نزول
آب سیاه بطریق نوبه ظاهر شوند در استعمال جوزی کنه کنه نیز احتیاط شود وابتدا نمایند
بعضی از انتیمون ومسهلات ملحی تا من بعد بجوز کنه کنه رجوع نمایند ودر استعمال
املاح حدیدیه نیز احتیاط لازم است بدلیل آنکه بسهولت سبب هیجان دم براس شده
وبدین واسطه سبب نقصان ابصار گردد ؛

اما ادویه خارجیه که درین مرض بواسطه تجربه مستعمل گردیده است یا در موضع بعد
یا در ردی جفنین استعمال کنند واز قسم اول میباشد اخراج دم و وضع شمع در اتخ
واضمده خردلیه وخوش وتدهین بمرهم انتیمون ودر استعمال آنها باید احتیاط از شدت
حدت آنها نمود بجهه آنکه تاثیری نماید مگر آنکه اثر آنها کلی بود ؛ وهمچنین حقنه بمسهلات

قوی و وضع اطراف سائله را در آب گرم مخلوط بخردل و قلیاب منفعت بخشند

و برخی از اطبا نیز مفید دانند عطوس ادویه معطسه را مانند انکه بکرند ❊

مولفات دوم کور نخ کندم و اساروں شامی مسحوق بیت

و نخ کندم و نخ حربق سفید ده کندم اجزارا با یکدیگر مخلوط نموده نفوخ نمایند ولی لازم است

اجتناب ازین معالجه در حالتی که دم میل بدماغ داشته باشد ❊

اما ادویه موضعیه از انجمله وضع علق و مرهم زنبق رمادی یا افیون یا بدون او

و مرهم کچوله و امثال انهاست ❊

و چون در صاحبان نزول آب سیاه تشخیص تاریکی و روشنی در وسط روز آسمان نزد است

از سایر آفات و غیره بدون حرکت و در چشم نه علامت ورم و نه علامت تغیر جسمانی

موجود بود درین صورت استعمالات موضعیه آنرا که هر شب قدری از انها را در چشمین

تدهین یا تغسیل نموده و در روز چند قطره از انها بروی دست ریخته و دو دست بیکدیگر مالیده

بخار حراری انهارا بعقله رسانند و از جمله این ادویه است نفط سفید و عرق بومادران

و جوهر کلیشی و دهن کایبوت

و تعفین افیون و جوهر نوشادر ❊ و این مذکورات بعضی از مفصلات

نزول آب سیاه بود بر سبیل عموم ❊ ولی بجهة آنکه تا بانی تشخیص علاج معلوم کردد

معروف ترین کحالان مسوی تیز نام جمیع اقسام نزول آب سیاه را

بچهار نوع منقسم نموده و چون این نوع تقسیم حاصل تامی بجهة معالجه دارد لهذا

ما در اینجا تفصیلات او را فردا فردا بیان مینمائیم

نوع اول نزول آب سیاهی است که علامات او را به تنهائی مریض تشخیص دهد

یعنی هیچ علامت تغیر جسمانی در او نبود که بدان واسطه او را فی الحقیقه نزول آب سیاه

عصبانی خالص توان خواند این قسم نیز منقسم شود بر دو قسم یا نزول

آب سیاه یا زیادتی قوه عصبانی یا با نقصان قوه عصبانی است اما قسم اول

اکثر عارض گردد در امزجه دمویه ابتدا مایه حس ثقل در مقله و احساس برق و ضعف

بصر تا بتدریج صداع شدید عارض گشته مرضی بالمره اعمی شوند

اما العلاج در ابتدا موقوف است بفصد در حین فصد رجلین و اشربه

بارده و توقف در مساکن تاریک و وضع دائمی زفاده مبلول بماء بارد در روی چشم

و نگاه داشتن استراری سر مریض را بجانب خلف و چون علامات ورم

زایل گردد رجوع شود باد و یه موضعیه محرکه قراری که در تعریف علاج عمومی بیان کردیده است

اما قسم دوم اغلب عارض شود در اشخاص ضعیف البنیه خواه این ضعف

ضعف عرضی یا ذاتی بود و در این قسم هرگز علامات برق مشاهده نشود و بالعکس

سه مرتبه هر دفعه ده قطره از او را با انضمام قند بنوشد و از فارج بخارات ادویه

محرکه قرار سی را که در تعریف علاج عمومی بیان نمودیم در چشم معمول دارند و چون

سبب از شرب وا ملاح او بود علاج داخلی مخصوص وی را نمایند از قراریکه در فقره دوم

از گفتار چهارم از فصل سیم از باب اول از مقاله دوم شفائیه ذکر شده است ❊

قسم دوم نزول آب سیاه است در مستعدین بمالیخولیا و اختناق رحم و صرع

و تشنج ❊ بدانکه اشخاص مبتلا بدین امراض در صورتیکه مقرون باشند بتشنج دائمی

حدقه بسیار وسیع و مقله بدون حرکت بود یا حس ثقل و اکثر درین مرض همچنین

نیکو منطبق نشود و هرچند نقصان در عمل ابصار است ولی نادراً ابصار بکلی باطل گردد

❊ و در صورتیکه تشنج منفصل بود حدقه اکثر ضیق گردد با حرکت غیرارادی همچنین

مقله و در مبتلایین ~~مبتلاعین~~ بسهر علاوه بر علامات مخصوصه بد حدقه وسیع و حرکت

عنبیه در نهایت نقصان است با حرکت غیرارادی مقله که بعد از علاج سهر و نزول

آب سیاه مادام العمر باقی ماند ❊ و در اشخاصی که مبتلا بتشنج و آب سیاه بالاشتراک

بوده باشند در ازمنه اثبات اسنان حرکت غیرارادی مقله بخصوص میل بجانب

اعلی ملاحظه یابد با عدم حرکت عنبیه و وسعت حدقه و بعد از علاج اکثر احولیت باقی ماند

و در هر چهار قسم از نزول آب سیاه وجع حاجبین با شفافیه حدقه موجود بود ❊

و علاج

و علاج موقوف است بدفع سبب و چون اصل علة علاج پذیرفت و باد چو
آن اندک اختلاف در عمل چشم باقی ماند رجوع شود بادویه ضد تشنجی و مقویات ❊

قسم سیم نزول آب سیاه است از امراض آلات لطفی و تشخیص داده
شود بواسطه طول مدت نمواو و تغییر لون حدقه و وسعت در زاویه پیدا نمودن
او و از لون صفرة که در صلبیه و تشنجی گردیدن شفتین و زردی صورت و تغییر دائمی
عمل تغذیه ❊

اما العلاج درین مقام نیز رفع سبب موجب رفع علة است و اجتناب
نماید از استعمال ادویه موضعیه که اغلب مورث ضرر بود ❊

قسم چهارم نزول آب سیاه است بواسطه یبوست معتاده مزاج و این
قسم اکثر عمای تام احداث نکند مگر آنکه یبوست مقرون بود با دیدان امعا
و علامات او وسعت حدقه است که با اندک زاویه بود ولی سطح او صاف
و سیاه میباشد با نقصان حرکة عنبیه و سیلان دمعه قلیلا یا کثیرا یا بحدب
تهی گاه و جشاء و وجع فم معده و سایر علامات امتلا و چون با یبوست معتاد
مزاج دیدان امعا نیز موجود باشد عمل ابصار اکثر بکلی معدوم گردد و علاوه بر وسعت
حدقه لون صلبیه که در اطراف قرنیه است اندک مایل بکبودی شود ❊

اما العلاج در صورتی که سوت دیدان معوی بدون تغیر جسمانی آلات بطن موجود بود سهل باشد بواسطه نوشانیدن ادویه مخصوصه که در مقام خود ذکر میکردد ؛

قسم پنجم نزول آب سیاه آنست که حاصل شود بعد از علاج امراض جلدیه جمانی ؛ واین قسم اغلب عارض کردد بعد از معدوم فوری شدن ابله

و سرخچه و درین صورت حدقه ضیق بوده باشد بدون تغیر لون و بدون کدورت و عنبیه عدیم الحرکه بود و شبکیه و صلبیه مانند مرمر مخطط کردد بواسطه هیجان دم در عروق او ؛

اما العلاج چون از اینها رجوع شود بطبیب بواسطه جلوس مریض در آب کرم و نوشیدن بادانه و اکنیت بمقدار قلیل سعی نماید بدانکه

مرض جلدیه بروز نموده مریض شفا یابد ؛ و چون رجوع شود بطبیب بعد از کذشتن مدت طولانی از مرض علاج موقوف است بنوشانیدن کلمل بعد از منقسم یا املاح انتیموتی یا نکاه داشتن داغ تجدی در بازو یا دروازه حلمه و خوش کشیدن

در عنق یا تدهین مرهم انتیموتی در خلف عنق بعده طویلی ؛

قسم ششم نزول آب سیاه بود در اشخاصی که مبتلا باشند بریاح افرنجی

اکرچه این علت بحد عمای تام نرسد ولی بسیار متاذی نماید مرضی را بواسطه وجع مزمن

جفنین

ویا استسقان یا عنق با عدم حرکت جفن اعلی و توقف روشنی و سیلان دمعه

ولی حدقه بقاعده طبیعی بود و عنبیه قابل حرکت نباشد

اما العلاج ابتدا رجوع شود باستعمال داخلی صمغ کوپایک

سه گندم با نیم گندم کافور در صباح و شش گندم نوور ددور

باشانزده گندم کبریت انتیمونی نارنجی اللون و شانزده گندم الکنت

کبریت منکلس بسیار مفید بود بدین نوع که هر سه جزء را مخلوط بیکدیگر نموده یک گندم

صبح و یک گندم شام بنوشند با وضع نمودن شمع ذراریح پرنده در خلف اذن

و در صدغین و در فوق جفن اعلی و تدهین نمودن حاجبین را بمرهم انانیک

و چون بدین تدابیر وجع بالمره معدوم گردد

با عدم تفاوت عمل ابصار تغسیل جفنین را بنفط سفید و تعفین ذراریح و تعفین

افیون بالسویه اکثر منفعت کلی خواهد بخشید و همچنین بسیار سودمند بود

داغ ازطاس گستیک در مابین زایده جلمه جلمیه

و زاویه فک اسفل که در فقره چهارم از جزء اول ازحمله اول طریقه عمل او را بیان

نمودیم قسم هفتم نزول آب سیاه بود با یبوت پینگ

درین قسم حدقه وسیع و املس بود با این علامت مخصوصه که زاویه بهر سه

در شام و چهار دوم اسم هر دو بلکه از

یا فقط یک گندم

حدقه است از جانب صدغ بلکه نفس حدقه مایل بجانب ماق اصغر میشود با یبوست چشم و بینی و احساس ثقل در مقله و صداع و وجع فشارنده در عظام بینی و لی ابصار نادرا بکلی فانی گردد ❊

اما العلاج موقوف است بر شرح بینی و بدین منظور بینی را تبخیر نماید بماء فاتر و بمحلول شیر خشت استنشاق نماید و عطسه آورند باین نحو که اولا سفوف مرکب از کلل و قند بمقدار مساوی رجوع کنند بعد ازان بحرتق ابیض و بالاخره باستنشاق بخار جوهر نشادر ❊

قسم هشتم نزول آب سیاه است انکه حاصل شود از استرخاء فالص ❊

بدانکه این قسم نادر است که بتدریج عارض گردد بلکه اغلب یکدفعه بروز مینماید باضیق حدقه و علامت او عدم حرکت عنبیه و فلج یک یا چند عدد از عضلات چشم و چون جمیع عضلات مقله مسترخی شوند مقله از حفره خود خارج گردد ❊

و این قسم حاصل شود از ضربه وارده بر مقله یا دماغ بنوعی که ذرات انها از یکدیگر بر کنده گردند یا نتیجه سکته بود و در صورت اول علاج بپذیرد و بیحیف بندره علاج یابد در صورتیکه سبب او سکته بوده باشد و درین حال علاج موقوف است بعلاج عمومی نتایج سکته

قسم نهم نزول آب سیاهیست که مصاحب بود با استسقاء باطنی علاوه بر علامت عمومی این علته که سبب نزول گردیده عنبیه بدون حرکت و حدقه وسیع و بالون طبیعی بود

موجب بود زدایای صغار در اطراف او وصلبه در موضع اتصال خود تقریبا اندک مایل بکبودی گردد و واضح است که بواسطه شده. سبب اغلب هر دو چشم مبتلا میگردند

اما العلاج موقوف است بدفع سبب ولی افسوس که دفع این سبب بسیار نادر است ؛

نوع چهارم نزول آب سیاه بود با موجود بودن علامات هر سه نوع قبل بالا است اک

و این نوع نیز منقسم شود به پنج قسم ؛

قسم اول نزول آب سیاه است در صاحبان نقرس و بروز این قسم اکثر بتدریج و پیشتر یافت شود در اناث و ابتدا نامدیمرئی شدن کارات یا دخنه در اطراف اشیاء خارجه با وجع اطراف مقله یا نفس مقله و مریض احساس دبیب نمله نماید در فوق جلد چشم و وجع مختلف بود از قرار اختلاف عوری هوا بدین نوع که شده یا بد در هوای بارد رطب و در خوابیدن بروی متکاهای سرد و بعد از غضب یا هم و غم مفرط و وجع بالمره در چند مدت موقوف گردد چون ضد موثرات مذکوره اثر نماید ؛ و لون عنبیه تیره تر از حالت طبیعی بود با عدم حرکت و حدقه وسیع و عریض باشد چنانکه از ملاحظه تصویر شانزدهم معلوم گردد و اکثر با تغیر لون بلکه اغلب مرکب شود این قسم از نزول آب سیاه با نزول آب سرد و در در عروق دموی مقله ؛

اما العلاج اگرچه بروز این علة اکثر بتدریج است ولی باوجود این اغلب نادر العلاج بود بواسطه
صعوبت رفع سبب که حاصل میشود از دستوراتی که در فقره اول از قسم سیم از امراض آلات
محرکه که فصل اول از باب اول از مقاله دوم رساله ثقافیه است بتفصیل بیان گردیده

قسم دوم نزول آب سیاه است که نتیجه باشد علاج فوری خراز و جرب و خشک نمودن
فوری جراحات مزمنه وداغ نمودن را ؛ و علامات این قسم مانند علامات نزول آب
سیاه است در صاحبان نقرس ولی بروز این قسم فوری بود نه بتدریج مانند نقرس و امید
بر علاج بود در صورتیکه علة حدیث و جدید بود و تغییر جسمانی در مقله حادث نشده باشد و بدین منظور
مجددا احداث جرب نمایند و سر مبتلا بخراز قدیمی را بواسطه مرهم انتیموانی اکافی
مجددا مجروح سازند وچون جراحت را فوراً خشکانیده باشد یا ضماده خردلیه یا شمع ذراریح
رو بحالت اولی نمایند دارو داخل استعمال کنند ادویه معرقه و کبریتیه مانند کبریت انتیمونی نارنجی
اللون یا کافور بمقدار منقسم، و نوشانیدن آب معدنی خواه اصلی و خواه مصنوعی ؛

قسم سیم نزول آب سیاه است که فی الفور عارض گردد بعد از غضب شدید
و این قسم شیوع دارد در اشخاص صفراوی المزاج و بروز نماید با وسعت حدقه بدون زاویه
و عدم حرکت عنبیه و درد و در عروق دموی ملتحمه و چون بطول انجامد صلبیه و رطوبت بیضیه اصفر اللون
شود اما العلاج چون در ابتدا بطبیب رجوع شود اطبای معروف بواسطه استعمال

منقی

متی حاصل نیکو یافته اند ولی چون مدتی طویل بر مرض گذشته باشد اغلب علاج شود مگر استعمال آب معدنی کبریتی بمدة طویل و نوشیدن ادویه مقویه و محرکه *

قسم چهارم نزول آب سیاه آنست که حادث شود در اناث بعد از انقطاع فوری شیر

و علامات او وجع شدید فوری جبهه و حاجبین است با اندک وسعت حدقه و عدم حرکت عنبیه با احساس برق و خوف از روشنی و هیجان دم در اکثر نسوج عینی و پستانها که قبل از این مرض مملو از شیر بوده حال خالی وافتاده شود *

اما العلاج موقوف است باستعمال انواع ادویه که مورث ازدیاد ترشح لبن گردد مانند ابخره حاره از بذر کتان و ورق شوکران و بذر البنج با شیر در اوقات روز و وضع نمودن ماهوت تبخیر شده بمصطکی و کهربا و کندر در شب و نوشانیدن شیر حیوانات با رازیانه رومی و کشیدن شیر پستانها از خارج بواسطه مکیدن طفل یا یک کوچک یا ترنبه * و چون بدین معالجات دفع انقطاع ترشح لبن گردد بدون حصول منفعت در عمل ابصار لازم شود استعمال داخلی کلل را با کافور و خون کشیدن و وضع شمع ذراریح در داغ نخودی *

قسم پنجم نزول آب سیاه است بواسطه تغیر سمانی عصب محجوب با عظام راس یا جرم دماغ

و این قسم از نزول الماء از نادر اقسام است و اگر چه کمال معروف بنموی نام بواسطه تشریح علامات مستفاد نه این قسم نزول آب سیاه را

از قرار اختلاف اسباب واضح و هویدا نبود ولی حاصل معتدبه بجهة علاج نداشت و اکثر اوقات این
قسم از نزول علاج پذیر نشود بنا برهر تقدیر بجهة اتمام مطلب علامات او را در این مقام ذکر نمائیم
پس بدانکه در صورتیکه تغییر جسمانی عصب مجوف یا شبکیه موجود بود مریض جمیع اشیاء
خارجه را محاط بدخان یا بخار بیند یا احساس وجع در عمق مقله مانند آنکه از جانب مؤخر مقله
فشاری حادث شود یا عدم حرکت عنبیه و وسعت حدقه و بودن زاویه و بتدریج علاوه بر این علامات
نزول رطوبت زجاجیه نیز مبتلا بآب سبز گشته و حجم مقله بنهایت نقصان رسد و اغلب این
علة یک چشم را به تنهائی مبتلا سازد و شیوع دارد در اشخاصی که در ازمنه سابقه مبتلا بمزاج خنازیری بوده اند
اما [illegible] که حادث شود از [illegible] بیشتر یافت شود
در اشخاصی که در زمان قبل به [illegible]
مبتلا بوده اند و اکثر هر دو چشم را بتدریج مأوف نماید بدین نوع که اشیاء خارجه غیر مرئی شوند
بدون آنکه احساس احاطه دخان یا بخار بدانها کند و مریض مبتلا بود بدوار و خوف از روشنائی
و حرکت دائمی عنبیه و حدقه ضیق یا قلة عرض بود مانند حدقه گربه یا حرکت تشنجی مقله و خفقان
و درد عروق و موی مقله و چون عمل ابصار بالمره فانی و معدوم گردد وجع منفصل قبل
متصل شود و قوه سامعه و شامه و ذائقه بالکلیه فانی گشته حافظه نیز بالمره باطل و حجم مقله
تقلیل گردد ::

و علاج

در هر دو نوع از نزول چنانکه قبل بیان نمودیم بسیار نادر است
مگر آنکه بواسطه علاج عمومی مزاج تخفیفی در حالت علیل ظاهر شود

[illegible]

در تغایر عمل قوه باصره

و این اسم عبارتست از بعضی تغیرات عمل ابصار مانند احول و نزدیک بینی و دور بینی
و شبکوری و امثال اینها اگرچه برخی از مذکورات علامت هستند بعضی از امراض چشم را
ولی بسیار شود که ذاتی نیز باشند و بدین واسطه در اینمقام محتاج بتفصیل مخصوصی کردیم
اما [illegible] چشم را بدو نوع منقسم نموده اند [illegible] از آن دو را که بفرانسه
نامند در صورتی است که یک یا هر دو چشم در حین ملاحظه نمودن اشیاء
خارجه از محور طبیعی خارج گردد ولی با وجود این حالت علیل تواند که باراده و اختیار چشم خود را
حرکت دهد [illegible] آنست که بفرانسه [illegible] او را گویند در صورتی
که علاوه بر متوجب نگاه نمودن حرکت اختیاری مقله معدوم گردیده باشد در هر حال
علامات او بنوعی واضح است که در اینمقام تعریف مخصوص علامات مورث تطویل کلام شود
ولی باید دانست که برخی اوقات چون در صرع و دیدان معوی و در [illegible]
و در استسقای دماغ این علامات ذاتی نبود بلکه عرضی است

اما [illegible] درصورتی که ذاتی و جدید بود اکثر علاج او سهل است از انجمله هرگاه در اطفال

شیرخوار موجود شود اغلب کافی بود اینکه طفل را نحوی بخوابانند که روشنی اطاق در جانب

مخالف انحنا بود و چون او قدری زیادتر سن و والدین تسلط تام براو داشته باشند

استعمال دائمی عینک چوبی که صاحب ثقبه صغیر بود در مخالف جانب تورب بتدریج علاج

نماید و چون این علت اغلب بواسطه اختلاف قوای محرکه عضلات چشم است [illegible]

نام فرانسوی که اشهر معلمین علم طبیعی بوده گمان نمود که ممکن است که علت را بدین

نوع علاج نماید که قوه محرکه یک چشم علیل را بواسطه شق بیشتر و قوه محرکه چشم سالم را بسبب

عدم عمل از کار انداخته کمتر سازد بدین نوع که در برخی مدت طویل چشم سالم را میپوشاند بنوعی

که ابصار از چشم علیل به تنهائی بود و در بعضی دیگر عینکی وضع مینمود که یک سطح او مسطح و سطح

دیگر او محدب و سطح مسطح او در محاذی چشم علیل و صفحه محدب او محاذی چشم سالم می گذارد

و بدین رفتار رخنه معالجه کامل نمود [illegible] نام که مکررا

اسم او را در این رساله ذکر نموده ام چشم سالم علیل را بسته و بواسطه چشم علیل مریض را مشغول

نماید بخواندن نوشتجات و بدین نوع در یکماه علاج تام نمود دختری را که سن بیست و یک سال

بود و از طفولیت چشم چپ او مبتلا باحولیت بوده است

و نوع دیگر از علاج منوط بعمل ید است که در صفحه نود و سیم کتاب کحالی معرب الحاقان حکیم پولاک

تفصیل او بیان شده ❊

اما نزدیک بینی که او را بفرانسه میوپی نامند ❊ بدانکه قوه ابصار در حالت طبیعی مقدار معینی دارد که کمتر از آن مسافت یا بیشتر از آن را چشم سالم نتواند همی تشخیص دهد مانند آنکه چشم سالم خط متداول را بمسافت یکشبر به نیکی تواند خواند و اشیا صغیره را در سه الی چهار شبر نیکو تواند تشخیص کند ❊ پس در صورتیکه شخصی بجهة خواندن لابد بود که خط متداول را از نیکو نزدیک ترنگاه دارد تا خواندن او را ممکن شود آن شخص را میوپس یعنی نزدیک بین نامند و چون بالعکس بجهة خواندن لازم داشته باشد که خط متداول را دورتر از قاعده مذکور نگاه دارد آن شخص را پرس بیوپس یعنی دور بین خوانند ❊

اما نزدیک بینی سبب اصلی این علة چون موقوفست بعلم طبیعی لهذا درین مقام تفصیل و بیانی ندارد و علامات او از اسم او معلوم است ❊ و علاج این علة برخی اوقات طبی بود بدین نوع که خون مرکب بود با هیجان دم بر اس فصد و استعمال مسهلات سبرده اکثر مفید افتد ❊ و همچنین ممکن است که بواسطه مشق ضعیف چشم خود را بحالت طبیعی باز گرداند ❊ ولی چون علة طغیان نماید علاج موقوف است باستعمال عینک مقعر و چون بدور جوع نماید لازم است که رجوع شود بعینکی که بحد افراط نزدیک یا دور بین نبود زیرا که اگر بافراط نزدیک بین باشد چشم دائما در مشقت و زحمت خواهد بود و چون بحد افراط دور بین بود چشم معتاد بدین حالت خواهد شد و باید احتیاط نماید.

که در صورت استعمال عینک دائماً عینک را محاذات چشم دور اعمال متداوله کرچند ان

احتیاج بعینک نبود او را معمول ندارند تا در وقت نگاه کردن بعینک چشم علیل مشق بدوربینی

نماید اما دوربینی که بفرانسه پرس بی پی وهم پرسبیا

شپی نامند عکس نزدیک‌بینی است بدین نحو که مریض اشیاء بعیده را بخوبی

تشخیص دهد و بالعکس خطوط متداوله را در مسافت متداوله نتواند خواند مگر در هنگامی که او را

بمقدار سه الی چهار وجب از چشم دور نگاه دارد و چون اشیاء بعیده بجهة رؤیت روشنی

زیاد تر از اشیاء قریبه لازم دارند لهذا قاعده دوربینی براین بود که طرة در خواندن کاغذ پشت

بروشنی کند تا کاغذ روشن تر نماید یا در شب کتاب را پشت چراغ و دست را مانند آفتاب

گردان در فوق حاجب نگاه دارد تا روشنی و قوه بصر کمتر متفرق شود و علاج این علة

اگرچه بواسطه مشق و تربیت برخی اوقات حاصل گردیده ولی اکثر موقوف است باستعمال

عینک محدب چنانکه در نزدیک‌بینی عینک مقعر مفید است ؛

اما دوبینی که بفرانسه دیپلوپی خوانند بر دو نوع است قسمی از او آنستکه

مریض اشیاء خارجه را دو مرتبه بیند چون هر دو چشم او گشوده باشد و چون یک چشم را مسدود

نماید اشیاء مذکوره را یک مرتبه بیند قسمی دیگر آنستکه اشیاء مذکوره را بیک چشم دو دفعه بیند

در صورت اول اکثر سبب او [illegible] است و در صورت دویم دوبینی بواسطه لکه یا لقای

از

اثر جراحی است در وسط قرنیه یا در وسط جلیدیه یا مولودی است بواسطه موجود بودن

دو حدقه در یک چشم و در برخی دیگر علامت یا نتیجه امراض دیگر است مانند حصول او

در ابتدای بعضی اقسام نزول آب سیاه و در اختناق رحم و مالیخولیا ولی در هر صورت

اشیائی که دو دفعه دیده شود بالنسبه بیکدیگر مساوی نبوده یکی از آنها از دیگری معین و واضح

تر ملیا شند و علاج این علت در صورتیکه سبب او مشخص بود موقوف برفع او است

چون رفع او ممکن باشد در برخی اوقات دیگر سبب معینی ندارد در این حالت وضع مشمع

ذراریح در نزدیک چشم مفیدتر است از استعمال جوابات در مواضع بعیده

اما روزکوری که بفرانسه [illegible] مانند علتی است که بواسطه ادوار ضبیع

تا شام مریض قلیل یا بالمره هیچ نبیند ولی در شب ابصار آنها نزدیک بقاعده طبیعی است و این

مرض عکس شبکوری و بسیار نادر الوقوع است و باید دانست که روزکوری برخی

اوقات عارض شود در حال وسعت غیر طبیعی حدقه که در فقره سیم از جزء دوم از جمله دوم

تعریف او را بیان نمودیم بواسطه زیادتی ورود خطوط شعاعیه بشبکیه بنوعی که عاجز شود از قبول

نمودن آنها برخی اوقات سبب این علت هیجان شبکیه بود که اشعه را قبول ننموده

مورث ضیق حدقه گردد یا آنکه لکه حادثه در وسط قرنیه یا آب مروارید ناقص در روز مانع

از ورود روشنی شود و در شب بواسطه ظلمت حدقه وسیع شده روشنی از اطراف لکه یا از اطراف

آب مروارید داخل شبکیه گردد ؛ و برخی اوقات دیگر اصلا سبب معینی ظاهر نگردد و در این

صورت این علة را عصبانی گویند ؛

و از این تفصیلات معلوم شود که این مرض اغلب اوقات علامت است پس بنا بر این در صورتی

که هیجان شبکیه موجود بود لازم است بواسطه معالجات داخلی رفع او را نمایند و چون از ضعف عدسه

بوده باشد قطور محلول عصاره بذر البنج و بلادونه یا وضع رادعات مفید خواهد بود

و چون عصبانی فقط بود علاج نزول آب سیاه عصبانی در این مقام نیز جایز بود

اما شبکوری که بفرانسه همرالپی خوانند ؛ عبارتست

از حالت عمای منفصلی که از حال غروب آفتاب الی حین طلوع او موجود بود بدون

نقصان ابصار از حین طلوع آفتاب تا غروب او و اکثر این حالت مقرون بود

با صداع و ثقل راس که در شب شده نماید یا با علامات هیجان دم و امتلای معده

و سبب او را اکحالات معروف مانند سبب نزول آب سیاه دانند ولی در بعضی بلاد این

علة شایع و وافر بود چنانکه در فرنگستان در ایام افواج دیده شود ؛

و شبکوری چون علاج یابد اکثر از سه الی چهار ماه زیاد تر طول نکشد و دیده شده

که بواسطه علاج لایق از سه الی چهار روز شفا یابد ؛

و بهترین علاج که مشاهده نموده ام استعمال شمع دراریح پرنده است روز نزدیک بشم

بار...

بانوشانیدن شش مثقال نمک فرنگی هر دو روز یکدفعه داغلب از استعمال دهد

وسایر مضمضات ضرر دیده ایم ❊ وهمچنین بیان نمائیم که در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و دو

هفت عیسوی چون افواج فرانسوی در مکهر جمیعا اجتماع نموده مبتلا بدین علة گردیدند

باسانی شفا یافتند بواسطه تبخیر مطبوخ کبد گاو و طبیب فرانسوی مایش تر

نام که در خصوص تجربیات کمالی خاصه خود رساله بسیار مفید تصنیف نموده بود گوید که در زمانی

در یکی از بلاد نمسه در ایام پرهیز جماعت بزرگ عیسوی که اکثر مردم مبتلا بشبکوری

گردیدند بواسطه خوردن کبد خروس یا کبد خوک شفا حاصل نمودند ❊

جزو سیم از جلد دوم

در بیان امراض عامه مقله که نوع مختلفه اورا مبتلا سازد

فقره اول

در ورم خارجی مقله که بقراط انفالمی اکستره

نامند ❊

علامات درجه اول ❊ در حین سوبت غیر طبعی چشم صلبیه و ملتحمه حمره بهم رساند

بدین نوع که حمره صلبیه قبل از حمره ملتحمه بروز نماید و حرکات مقله و جفنین موروث وجع گردد

و هر چند که ورت حقیقی در این زمان موجود نبود ولی شفافیه و صیقلیه طبعی قرنیه زائل گردیده

و بتدریج ورم شده بوده سرایت براس نماید و پوست چشم زیادتر و ملتحمه ۲ شده اطراف جمع

قرنیه را مانند لحم زاید احاطه کند چنانچه از تصویر سفید هم واضح و هویدا است و قرنیه احمر گردد

گردد و بدین واسطه غلبه و حدقه غیر نمایان و ابصار نقصان پذیرد و بار درجی عمومی شده تا خفیف

علامات درجه دوم اماس وحمره قرنیه زاید بوده و دمل ریمی در ما بین طبقات و در خلف

قرنیه حادث شود و قرنیه ابتداء سفید و بعد از نضج ریم او اصفر اللون و منفجر گردد و چون

منفجر گردید بعوض مقله طبیعی جسمی سرخ رنگ ولیفی بدون ترکیب منظم و حرکت باقی ماند

ولی چون در درجه اول معالجه لایقه نمایند شود که درجه دوم بدون علامات ردیه بروز نماید

و ورم برخی اوقات بتحلیل رود

اما اسباب اکثر ورود ضربه عقلیه و اجزای خارجی در ما بین مقله و جفن بوده و بسیار

خوفناک است در صورتیکه از لسع زنبور حاصل شده باشد و چون نیش او در چشم ماند اغلب

مبدل شود به ورم عمومی چشم

اما تقدمة المعرفه در درجه اول چندان ردی نبود بدلیل آنکه در این حالت برخی

اوقات توان ازاله ورم نمود ولی چون طبیب از ابتدا بمعالجه نپردازد در درجه دوم

بلاشک با علامات ردیه بروز خواهد نمود و اگرچه برخی اوقات امید بود از آنکه

مقله تمامه فاسد و ضایع نگردد لکن بنابر هر تقدیر بعد از حصول ریم لکههای عظیم قرنیه

و بعدا

و بعد از انفجار قرینه فتق عنبیه با اتصال غیر طبیعی او باقی ماند ؛

اما العلاج علاوه بر علاج ضد ورمی داخلاً و خارجاً که در ورم عنبیه و در ورم شبکیه مذکور است شرط ملتحمه بسیار مفید بود و چون دمل رمی حادث شود استعمال ضمادات حاره یا بسته و آلوده نمودن موضع ریم را بتقطیر افیون یا بدین نسخه لازم بود

صفة نسخه بگیرند عطر صعتر چهار جزء روغن کهربای تقطیری دو جزء الکحل صد جزء

وارد اطل بجهة تقویت مزاج رجوع شود به پوست کنه وادویه محرکه مانند کافور و نفط مفید با اغذیه مقویه و معلوم است که هر چند دمل را زودتر منفجر نمایند بهتر است تا از بسرعت خارج گشته بداخل مقله نفوذ ننماید

فقره دوم

در ورم داخلی مقله که بفرانسه اقتالمیت انترن نامند ؛

چنانچه سابقاً ذکر نمودیم این علت اغلب عارض گردد از ورم شبکیه یا عنبیه که سرایت نموده باشد بمنسوج داخلی مقله و این مرض را منقسم نموده اند بدو درجه

درجه اول وجع فشارنده است که بسرعت تمام مقله و حاجبین در احساس سرایت نموده علی الدوام شدة پذیرد با احساس برق و نقصان عمل الابصار و ضیق حدقه و چون

ابصار بالمره فانی گردید حدقه نیز بالتمام مسدود شود چنانکه از تصویر بهجده هم ظاهر میگردد و عنبیه که در حال طبیعی ازرق است اخضر اللون و عنبیه سیاه احمر اللون گشته و اماس و میل بتقدم نموده فضای بطن اول را ضیق نماید و صلبیه و ملتحمه حمره شدیده بهم رسانند حمای عمومی بروز کند ؛

درجه دوم وجع دائی با احساس برودت و حرارت منفصله در مقله و قشعریره عمومی بدن علامات حصول ریم بود در بطن اول که بواسطه حرکت راس تغیر مکان نماید و چون ریم زیاد گردد با بودن وجع شدید قرنیه را منفجر نموده و در حین اخراج هیئت صوری مقله را بالمره زایل گرداند ؛

اما العلاج در درجه اول مانند علاج ورم ملتحمه و عنبیه است که سابقا بیان شده ولی اجتناب لازم بود از شرط نمودن ملتحمه را ؛ و چون ریم در بطن اول مجتمع گردید بر طبیب واجب است که اولا سعی بلیغ نماید بتحلیل کردن ریم بلکه قرنیه منفجر و منشق نشود و بدین ملاحظه کمادات حاره بر روی چشم استعمال کند و بواسطه قلم موئی روزی سه الی چهار دفعه نقعئ افیون داخل چشم نماید و شمع ذراریح برنده در خلف اذن و ظهر عنق و صدغین وضع کنند و باغانت مبضعه او را منفجر سازند مگر وقتی که خوف کلی بود بر انشقاق و انفجار او و چون در صورتیکه منفجر شود ریم بحدی غلیظ بود که خروج او صعب است قطور لعاب کل بابونه حل

معد براخراج او خواهد بود ؛

فقره سیم

در باباقوزی که بعربی مورسج و بفرانسه استافیلم دو لاکرنی نامند ؛

بدانکه اطبای فرنگ استافیلم دو لاکرنی خوانند تغیر هیئت و برآمده گی ثلث مدور قرنیه را با اتصال غیر طبیعی او بعنبیه که نتیجه او نقصان یا انعدام بصرات و بجهة توضیح مطلب اقسام اورا در تصویر دوم و سیم و نوزدهم و بیستم نمودیم و این علة عارض گردد از ورم نسوج داخلی مقله بخصوص عنبیه و سطح انسی قرنیه اما تقدمة المعرفة مختلف است ؛ از انجمله چون قوه باصره جزئی باقی بود امید بر علاج باباقوزی بوده باشد ولی قوه باصره زیاد نخواهد گردید و چون قوه باصره بالمره فانی گردد نیز ممکن است که برآمدگی قرنیه تحلیل رود ولی قوه ابصار بهیچوجه رجعت نخواهد نمود و چون دردو عروق دمویه موجود باشد خوف کلی است در تحلیل بردن نتو قرنیه که بواسطه استعمال ادویه مخصوصه مجددا جمیع مقله متورم شده فانی گردد بلکه برخی اوقات ورم سرایت بدماغ نموده مورث هلاکت شود ؛ و اغلب تقدمة المعرفه درباباقوزی مدور مسلم بود و از تقدمة المعرفه انقسم دیگر د شود که این علة خود را یا بتدریج حادث گردد و بحد بعینی رسید

توقف نماید و زیاده نقصان دراو ظاهر نشود ولی نادراً نیز دیده شده که علی الدوام نمو نموده منشق گردد و جمیع رطوبات چشمی خارج گشته و از کثرت نقصان تنفیه مقله فانی غور عین عارض شود ؛

اما العلاج در صورتیکه باباقوبی ناقص یعنی به تنهائی موضع مخصوصی از قرنیه را مبتلا ساخته باشد برخی اوقات علاج بواسطه ادویه قابضه مانند تانات دوزنک حاصل گردیده است بدین معنی که برآمده گی بتحلیل رفته بدون تغیر در ابصار ؛ و همچنین استعمال موضعی عرق شده دفلور دودو انتیمونیث مفید بوده بشرط بداکه درور عروق دمویه موجود نبود بدین نوع که یکی از مذکورات قلم موئی را آلوده و روی باباقوبی طلا نماید تا قلق شدید از محترق شدن قرنیه حاصل شود و بعد از آن قلم دیگر را بشیر آلوده نموده بموضع محترق طلا نمایند و در هر حال باید اجتناب نمود از ادویه حاره که توانند در تمام سطح قرنیه و ملتحمه منتشر گردند

و در صورتیکه باباقوبی بسیار جدید بود برخی اوقات از وضع زفاد و مبلول بماء بلح بعد تطویل حاصلی نیکو دیده شده است ؛ و بنابر هر تقدیر در حین هر قسمی از علاج قطور محلول عصاره بلادآنه حد قوی است در علاج بلکه بدین واسطه عنبیه متحرک گشته اتصال غیر طبیعی حدقه فانی گردد و برخی از اطبا در باباقوبی بسیار عظیم رجوع بعمل ید نمایند و جمیع رطوبات چشم را فارج سازند

تا بعد از ازاله ورم چشم مصنوعی از بینا قرار دهند ؛

جزء چهارم از جمله دوم

در بیان امراضی که تمام چشم را مبتلا سازد

فقره اول

در ورم عام چشم

بدانکه این مرض را نیز اطبا بدو درجه منقسم نموده اند ؛

درجه اول وجع فشارنده در مقله و اطراف او با حمره ملتحمه و صلبیه علامات اولی این مرض اند و چون حمره شده تا به ملتحمه مجتمع گردد همچنانکه در فقره اول از جزء سیم در ورم خارجی مقله بیان نموده ایم و حدقه ضیق و حرکت عنبیه بالمرة فانی و لون او مایل بخضرة یا حمره شود با عدم قوه باصره و خوف از روشنی و اماس مقله بنوعی که حرکت او نیز معدوم گردد و ورم سرایت نماید بجفنین و بواسطه شدة ورم جفن اسفل منقلب بخارج شود با شدة نتوت مقله و حمای عمومی و برخی اوقات شود که از شدة حمی هذیانها عارض گردد ؛

درجه دوم اماس ملتحمه شدة ترااید یابد و لون او سرخ تیره شود و وجعی که تا حال متصل بوده منفصل گردد با تغیر حرارت و برودت موضعی و جفن اعلی بواسطه

ث رنقطه برآمده کبود لون شود و بمقداری از قرنیه که ماسحال ملتحمه او را پوشانیده بود
سفید و بالاخره مایل بصفرة گردد چنانکه از تصویر بیست و یکم معین میشود و وجع فشارنده
علی الدوام تزاید نماید تا در یکی از این اوقات تزاید وجع قرنیه منشق گردیده ریم و موی
یا جلیدیه و رطوبت زجاجیه خارج شود ❊ و چون بواسطه قصور استعمالات ضد ورمی در درجه
اول حدت ورم تخفیف نیابد یا فت شود که غانقرایا و سرطان عارض گشته مورث هلاکت
گردد ❊
اما العلاج موقوف است بمعالجات ضد ورمی بدون تامل و اگر لازم آید فصد و وضع
علق در اطراف چشم و شرط ملتحمه و چون ناخوشی بیمار موجود بود فصد در ید و داج منفعت کلی بخشد
با استعمالات داخلی ضد ورمی از قبیل پنج باد و حموضات نباتیه مانند جوهر لیمو
و جوهر ترشک ❊ و چون ورم بدرجه دوم رسد معلوم است که امیدی برتقای قوه
باصره نیست و بر طبیب است که بواسطه اضمده ملینه امداد حصول ریم کند مشروط بدانکه
اضمده بروی چشم سرد نماند که مورث شدة وجع خواهد گردید و از داخل رجوع نمایند
بادویه مقویه مانند کنه کنه و اگر ترکی دوج دجطیا نا با جزئی نقط سفید و چون نقاط ریمی
مشخص شود بتعجیل او را منفجر سازند و مانع از توقف ریم گردند و چون علامات
غانقرایائی ظهور نماید بواسطه خرقه مبلوله بمطبوخ فاتر پوست کنه کنه و تعفین ابون

و استعمال داخلی کافور و سایر ادویه مذکوره

در عانقرایا لمنع از سرایت او کردند :

قسم دوم

در نقصان تنمیه مقله که نقراسه اتروفی دوئلی

گویند :

بدانکه حجم مقله بچند نوع نقصان قلیل گردد نوعی آنستکه رطوبت زجاجیه و بیضیه خارج شده قرینه عفونی بهم رساند که بعد از تجدد نمو رطوبت بیضیه فانی گردد دیگر نوعی آنکه بواسطه اورام شدیده داخلیه و خارجیه و عمومیه مقله ریم حاصل و خارج شده مقله قلیل یا بالمره فانی گردد : ولی حقیقة نقصان تنمیه مقله بنوعی که حجم او صغیر شود نتیجه نقرس خواهد بود بدون آنکه ورم شدید ریمی عارض شده باشد و درین صورت تشخیص بیحرف واضح است که بیان علامات او درین مقام باعث تطویل کلام است : و هر چند علاج او اغلب بسیار نادر است ولی بر طبیب لازم است که بواسطه استعمال ادویه مخصوصه ضد نقرسی و مقویات محرکه از داخل مانند شراب حنطیا نا و کنه کنه و امثال آنها مانع نمو شده از ازدیاد این مرض گردد و چون با وجود این تدابیر نیز مقله فانی و زایل گردد تغییر دهند هیئت و هیولای چشم را بقدر امکان بواسطه چشم مصنوعی :

در دوور عروق دمویه چشم که نوراسه نامند

بدانکه در این مرض اکثر مقله بنحوی عظیم گردد که جفنین او را نتوانند بپوشند وابصار بالمره باطل
ورایل شود وسفیدی مقله مبدل گردد بلون کبودی رصاص وعروق دمویه صلبیه وملتحمه
برآمده بادم سیاه رنگ وقرنیه شبیه ببابا قوری گشته ومقله وعنبیه بدون حرکت بود
وچون این علت بطول انجامد بتدریج نیز مرکب باآب سبز گردد
وهرچند ازتعریف این علامات شود که تشخیص هیجان دم موضعی واستعمالات ضد ورمها
نمایم ولی بتجربه رسیده که بهترین رفتار طبیب آنست که مریض را بواسطه غذا به تنهائی
بحالت خود نگاه دارند زیراکه در استعمال ضد ورمی چشم اغلب مبتلا بنقصان تغذیه
وخشک گردد وباستعمال محرکات عروق دمویه است لسرعت منشق شده مورث سیلان
سیلان دم ببطن اول یادوم بلکه بسبب سیلان شدید دم ازمقله وسرطان شود

درامراض مزاجی چشم

بدانکه دروجود وعدم امراض مزاجی ازبرای چشم اطبا رااقوال مختلف است بنوعی که اطبا

نسوی اغلب قائل بوجود آنها باشند و هر قسمی از اقسام امراض عین علاماتی مخصوص
از قرار مزاج مخصوص و علاجی جداگانه دانند برخلاف اطبای فرانسوی مخصوص معلم
نام که مبالغه بران دارد که در هیچ یک از امراض چشم
علامات مخصوصه او مربوط و منوط بمزاج مخصوص نبود و تشخیص دادن ورم
و خنازیری و نقرسی چشم و امثال او را از تشخیص علامات موضعیه تنها تأثیر خیالات
طبیه نه اثر علامات مخصوصه دانند هرچند منکر تأثیر مزاج خنازیری وغیره در امراض چشم
نیست و نیز منکر نباشد برانکه بواسطه علاج داخلی مخصوص در امراض چشمی صاحبان
خنازیر مثلا زود تر و بهتر شفا حاصل شود تا انکه بعلاج موضعی فقط رجوع شده باشد
ولی فلاسفه اند انکه کسی بخواهد بملاحظه الات ابصار فقط تشخیص امزجه مختلفه دهد
و چون حقیقة شناختن علامات تشخیصیه امراض خنازیریه چشم و نقرسیه وغیره نقاعده
اطبای نسوی صعوبت کلی دارد ما درین چند سال در عمل طبی خود دستور العملی جدا
از هر دو قسم برقرار نمودیم و چون ازین دستور العمل اغلب اوقات فاصل
نیکو مشاهده کردیم لهذا تفصیل جزئی از اعتقادات خود در اینمقام بیان می نماییم
بدانکه در هیچیک از ا[illegible] نتوان از ملاحظه آلات
ابصار فقط تشخیص نمود که این مرض حاد موقوف است بمزاج مخصوص یا نه

دوم انکه در امراض مزمنه چشم تشخیص مزاج مخصوص بسهولت از مقدمات و از تقریر مریض و از علاماتی که در آلات دیگر موجودند و بندرت و صعوبت از علامات مخصوصه الآت ابصار حاصل شود ❊

سیم در هر زمان که امراض حاده چشم بدون سبب واضحی مزمنه شده بهم رساند احتمال کلی است که مزاج مخصوص مانع از صحت یافتن چشم گردد و در ین صورت بر طبیب است که از ملاحظه عوارض و علامات موجوده در آلات دیگر یا از تقریر مریض یا از ملاحظه مزاج ابوین تشخیص مزاج مخصوص موجود و تجویز علاج موافق نماید ❊

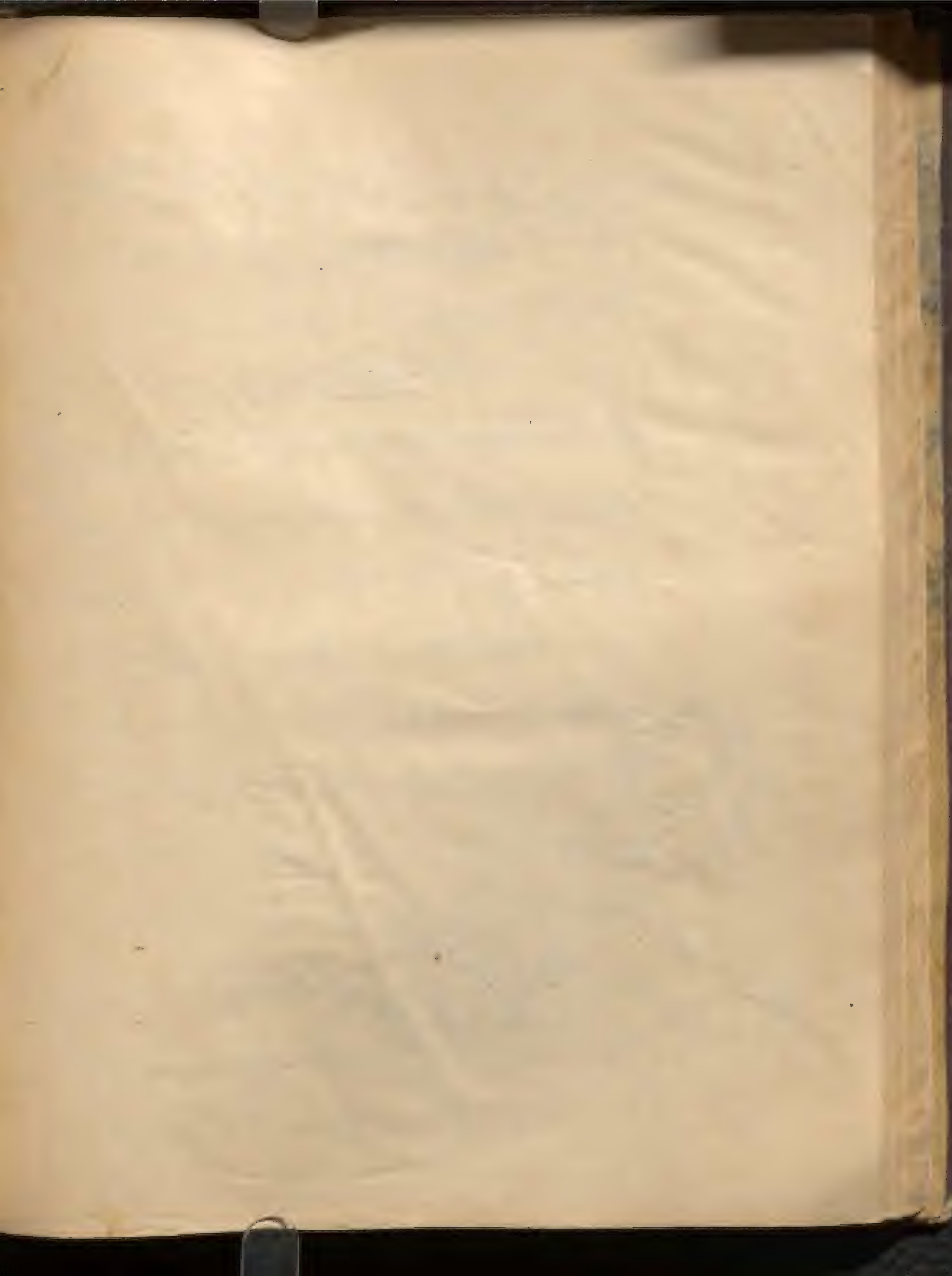
چهارم از جمله امزجه مخصوصه که مانع علاج پذیرفتن امراض چشم اند مزاج خنازیری و سیفلیسی و [illegible] و نقرسی بود و رفتار طبیب البته موافق انها خواهد بود و در خصوص بعضی از امراض چشم که موقوف باشند بامراض جلدیه چون محلک و جدری و حمره علاج مخصوص بعد از شفا یافتن مرض اصلی لازم نبود مگر امساک و پرهیز و ملاحظه ستة ضروریه بجهة انکه علاج هر تغییر جسمانی الآت باصره که بواسطه یکی از علل مذکوره عارض گردیده باشد از قراریست که در شفائیه در قوات مخصوصه بهریک بیان میشود و چون خود علاج پذیرفت دیگر تاثیرش بر عمل ابصار نخواهد نمود و این مذکورات

فی الجمله تفصیلی بود از علم کلی طبی که انشاء الله بلطف و رحمت

خداوند منفعت کلیه از او عاید بندگان خدا خواهد

گردید خدمت الرساله فی یوم سه شنبه غره شهر

ربیع الاول سنه ۱۲۸

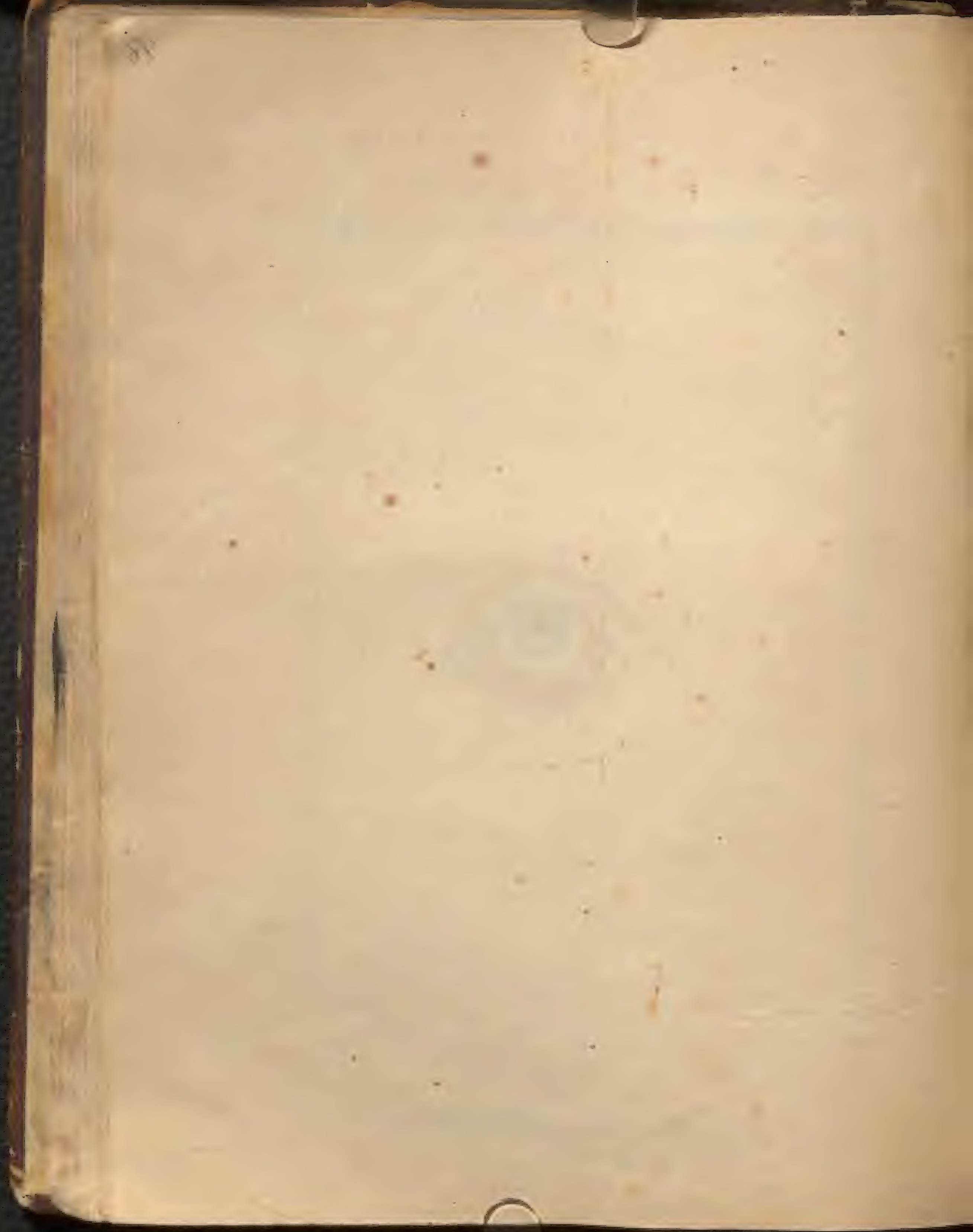






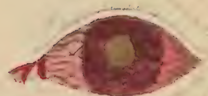




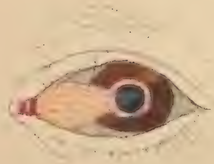




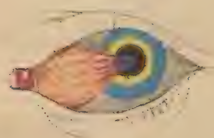
5



٧



٨



٩





١٠
١١
١٢



شکل ۱





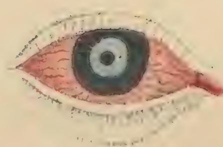




14



IA





٢٠





+ Index to colored illustrations. +

فهرست

مفتاح الخواص ناصری

تالیف الدکتر شلیمر الفلمنکی طبیب ناصرالدین شاه

بسم الله الرحمن الرحیم

چون در عهد اعلیحضرت قدر قدرت سلیمان حشمت سکندر شوکت فلک رتبت ملک طینت
خسرو عدالت گستر هژبر عرصه بردلی شیر بیشه شجاعت دلی همای همایون تخت شهریار
فریدون تخت مالک رقاب القیاصره حازم اعناق الانام الجبابره السلطان
ابن السلطان ابن السلطان خاقان الاعز الاشرف الامجد ابو المظفر ناصر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه و دولته و ادام الله ظله و سلطنته کافه اهل تربیت حضرتش در هر ساعت از آن
بتکمیل صنایع و فنون مشغولند و بدین منظور حضرت مشارالیه معلمین ایتالیائی و فرانسوی و سایر
معلمین فرنگی را مامور بانتشار علوم خویش نموده لهذا بنده درگاه عرش اشتباه
شلیمر فلمنکی تا مدتی مدیده بتعلیم علم طب در مدرسه مبارکه دولتی دار الفنون مشغول و تلامذه خود را
بقدر امکان تربیت نموده اکثر شعب علم طب را بدیشان آموختم و پس از آن چندی در
خانه نشسته بالاخره چنان که بعضی از تلامذه قدیمه خود زیاده از حد وصف خواهان رساله در
بیان کیفیت تاثیر ادویه را بدانند بناء علی هذا منظور خدمتی جدید بدولت قاهره علیه

و تمامیت شعب علم طبی که خود تعلیم نموده بودم رساله مذکوره را در اردی بهشت ماه جلالیه هذه السنه
سچقان ئیل مطابق شهر شوال المکرم سنه ۱۲۷۲ هجریه باتمام رسانیده امید که مقبول نظر کیمیا اثر حضرت
شاهنشاهی گردیده هم بر همه کس هویدا شود که همیشه بر توالی ایام و لیالی مقصود این بنده درگاه
آبادانی دولت جاوید مدت بوده است و از آن راهی که بسط عبارات و بیان اصطلاحات
اینه چنانچه باید و شاید قاصر بودم لهذا بجهة تمامیت رجوع نمودم به میرزا ابوالحسن تفرشی
که از جمله تلامذه خاصه حضرت است اگرچه توصیف او از این بنده شایسته نیست ولی همین قدر اظهار
کنم که در امتحان عام دولتی واقع در لیالی متبرکه ماه رمضان المبارک سنه مذکوره فاضلیت
و حذاقت او بر جمیع اطبای ممتحنین از فرنگی و ایرانی و هم بر امنای دولت علیه واضح
و هویدا گردیده است و به دستیاری و فرط زحمت او این رساله اتمام پذیرفت بنابراین
باید قدر زحمت او را در هر زمان منظور داریم و این رساله را منقسم به دو بیان ساخته موسوم
نمودم به مفتاح الخواص ناصری و قبل از شروع در بیانات بطریق بعضی از مطالب لازمه را بیان اصطلاحا
: بدانکه دوا گویند هر جسمی را که از قوای طبیعیه را که قابل بود تغییر دادن بنیه یا عمل یکی
از آلات بدنیه را و استعمال شود بجهة رفع مرض یا حالت غیر طبیعیه مزاج یا آلت
: و طبیعی آنکه گویند دوا هر چیزی است که پس از ورود به بدن و انفعال از حرارت
غریزیه تأثیر به بدن نماید بدون افساد و هم جزو بدن نشود ملاحظه نموده اند که برخی از
ادویه معروفه تأثیر قوی بر بدن نمایند و هم جزو او شوند با عرق بعضی برده ها مانند
حدیدیه که در قلت دم بجهة رفع این علت مستعملند و قبل از نوشیدن آنها در دم موجود هستند

ولی بواسطه عمل تغذیه تغییر یافته‌اند پس از علاج در دم و سایر اجزاء بدن یافت شوند و آهن
ماهی که در سل و خنازیر مستعمل است موجب فربهی گردد و در فتح عظام اطفال استعمال ادویه
آهکی مخصوص فسفات دو شو Phosphate de chaux در حجم عظام داخل
و موجب صلابت و استحکام آنها شده حجم آنها را بیفزاید و چون تا مدتی چند در غذای انسان
یا حیوان روناس مخلوط کنیم عظام آنها را حمرت پدید آرد و بواسطه ماده رنگین روناس
که بواسطه دوران دم جزء آنها شوند و چون مرضای مبتلا به صرع را چندی نیترات دارژان
Nitrate d'argent که عبارت است از نقره محلول در اسید نیتریک
Acide nitrique بنوشانیم جلد آن مرضی بتدریج قهوه گردد و جهت آنکه نمک طعام
که در بدن هر انسان بالذات موجود است مرکب شود با نقره و اسید نیتریک بالول
منتفع شود و این ترکیب حادث از نقره و نمک طعام جذب دم و جزء تمام بدن
شده از تأثیر آفتاب بر جلد جلد سیاه گردد. برخی از اطبا گویند که بعضی از اغذیه توانند
مبدل گردند به دوا و دوا به سم و تفاوتی در مابین اینها نبود مگر از قرار مقادیر مستعمله و موارد استعمال آن
چنانکه فی المثل کلمل دوا و نیز نجی است مفید در صورتیکه بمقدار یک الا دو گندم نوشیده مریض
پرهیز از خوراکیهات و نمک طعام نماید و سم قوی شود چون مریض چند ساعت قبل یا بعد از
کلمل اسید موریاتیک Acide muriatique که عبارت است از جوهر
نمک است بنوشند. تفاوت غذا با دوا این است که علاوه بر اختلاف مقدار و موارد مستعمله منظور
در دادن غذا تقویت مزاج سالم است و استعمال اغذیه نافع است به بدن سالم و مضر است

در بدن غیر سالم بر خلاف دوا که باید مفید افتد در بدن غیر سالم و مضر در بدن سالم. سم نیز همان
بود از دوا با اینکه تغییری که از دوا در بدن موجود شود کننده و زوال بدن است بر عکس تغییری که
که حاصل آید پس از ورود سم را که علی الدوام حالت غیر طبیعیه بدنرا افزونی برخ نماید ولی برخی
از ادویه هم سم و هم غذا بواسطه تغیر مقدار با صورت شود که مبدل به دوا گردد چنانکه هیچ کس منکر نیست
که ورارشکنه و سم الفار و کچوله سم شدید مع هذا معروف ترین ادویه طبیه اند در خصوص مبدل شدن
غذا به دوا به اینکه شراب را با غذا بشمردیم و با وجود آن منظور دوا نیست با حصول منافع کلیه از استعمال آن
و سالم ترین اغذیه انسان بالبداهه گندم است ولی بواسطه تغیری که بسبب ادویه غیر معین آنرا معروف
به سکاله *Segale* مشاهده کنیم که این گندم دوائی مخصوص شود از دیاد سیلان دم
نفاس را دفع از ضعف حمل نوشیدن او سم شدیدی گردد و هم جنین را و هم موجب اسقاط او شود
خارج که در هنگام تازه گی بجز غذا نیست ثمری دیگر ندارد و پس از خشک شدن دوای مخصوص ضد
دیدان معوی است و هم چنین بادنجان بجهة غذائی بسیار نیکوست ولی خام او از آنکه
رطب یا مسوق خشک او بود دوای مخصوص ضد دیدان معوی است و بلوط که دوائی بود
عفص پس از ماندن چندی در زیر خاک نمناک مبدل گردد بغذای نشاسته بسیار لطیف
و سبب رغبتی که در این چند سال در ایران شیوع یافت چون در هنگام بروز بدن تمام او
نیکوئی از خاک مستور شود و بعوض بیاض لون سبز و بعوض غذا نیست موجب [illegible] شود
بدانکه در استعمال ادویه باید به نیکوئی ملاحظه نمود اشاراتی را که ولیکن در استعمال اینها چون آن اشارات
را به نیکوئی شناختند مداوائی را که از قرار آن اشارات نمایند معروف است به راسیونل

Rationel يعنی از فهمه دلایل ولی چون دوا را استعمال کنیم بمحض رفع
علامات این مداوا را سمپاتیک sympathique یعنی علاج علاماتی
گویند ؛ برخی از اوقات شود که طبیب علاج خواهد بطریقه پرتورباسیون Perturbation
که نیز منود پرتورباتوریز Méthode perturbatrice
نامند یعنی علاج نمودن بواسطه برهم زدن مزاج چنانکه در قواعد الامراض بیان نمودیم ؛
در خصوص علامات و اشاراتی که دلیلند بر استعمال یکی از ادویه گوئیم که هر مرض انسان را
ناچار نماید که در فکر علاج و مداوای خود افتد ؛ و هر مرضی از علامات خاصه خود شناخته معلوم
؛ بواسطه علم و عمل طبی مفهوم شود که فلان مرض لازم دارد فلان علاج را ولی وجود بعضی
از علامات تغییر دهد اشاره بر کیفیت استعمال آن دوا، لازمه را و برخی از علامات دیگر
دلیل شوند بر عدم استعمال آنها ؛ و این بشارات و اشارات برخلاف طبیب بخود گونه‌ها چرا بینند
؛ اول آنکه طبیعت انسان بالذات در هنگام عطش مفرط مایل است بشرب مبردات
چنانکه در صورت امتلا ساعی بود بر اخراج جسمی که زاید است و در ضعف مزاج مشتاق باشد
بمقویات ؛ دوم آنکه طبیعت بواسطه بحران مانند سیلان دم و عرق و ادرار شدید
دقی و اسهال و ظهور دمامیل عدیده برخی از اوقات رفع مرض را نموده و ما در عوض این
کار بن رجوع کنیم بفصد و اشربه حاره یا الفعل بمقدار تام و مسهلات و مقیئات و ادرارات
و عدابات سیم آنکه مزاج بدون بحران واضح و آشکاری بحالت صحت رجوع نماید که ما در
اینصورت بواسطه پرهیز و مداوای جزئی نیز مداوا کنیم ؛ چهارم آنکه برخی از اوقات بعضی الاوقات

حمد کردند تعیین بعضی ادویه را در علاج ∴ چهارم آنکه بواسطه تجربات بردی جوانی بعضی معالجات
جدیده را اختراع نمایم ∴ پس چون مرضی عارض گردید باید تعیین نمود از قبیل اشارات
و علاماتی که هادی اند طبیب را بر رجوع نمودن به نوعی از انواع معالجات و درین منظور لازم آمد
که طبیب ملاحظه کند اشارات و اشارات بر خلاف جمیع علامات و هم الفاظات را از
قبیل مزاج و سن و فصل و امثال اینها و در اینصورت از تأثیر ادویه به موافقه صحت به عارض خواهد
نمود ∴ تأثیر دوا عبارتست از اثر اخیر ادویه بر بدن و از این اثر اخیر فهمیده شود منفعت یا ضرر
هر یک از ایشان ∴

اثر اخیر ادویه مختلف بود از قبیل اختلاف

چنانچه اجزاء ترکیب کننده دوا و هم از قبیل تغییرات ذاتست اینها که تشخیص این تغییرات
تا بحال ممکن نگردیده چنانکه هیچ کس مگر تأثیر زیبق و کینه کینه نیست ولی چگونگی تغییر یافتن و تغییر دادن
اینها که موجب حصول از اینهاست تا حال به یکی معلوم نشده ∴ باید دانست که تأثیر ادویه در
حالت صحت و مرض مختلف است ولی از تجربه نمودن ادویه را در اشخاص سالمه بعضی خواص حقیقیه اینها
شناخته گردیده ∴ و واضح است که باید اثر ادویه در جمیع اوقات متحد باشند چنانکه امراض
مختلف نبود ولی اتحاد امراض در جمیع اشخاص و اوقات نادر است و مرض تغییر یابد از
اختلاف امزجه و فصول و اهویه و غیره هر چند ذات سبب در جمیع اوقات یک
ذات سبب است لکن حدت و شدت او و در هر یک از مبتلایان به مختلف گردد
از قبیل عمق و حجم موضع معلول ∴ علاوه بر این در برخی از امراض علت آلیه هم لازم شود بنوعی
که لازم شود مداوا نمودن از قبیل تجربات سابقه و معلوم است از آن راهی که خرابی اختلاف

در شباهت علامات است فی الجمله اختلافی در اثر اخیر ادویه خواهد بود و نیز اثر اخیر ادویه مختلف شود باختلاف
مقدار شان بنحویکه چون جزئی بود تاثیر انها نیز جزئی بلکه برخی از ادویات هیچ اثری از ایشان
ظاهر نشود و بالعکس بمقدار کلی توانند مهلک گردند پس بنا بر این اثر اخیر ادویه منوط است بکمیت دوا
و شدت مرض و بحالات آلات مریضه و سالمه

و چنانچه سابقا بیان شد هم اثر ادویه نیز مختلف بود از قبیل تغییر ذاتی انها در هنگام عبور شان از آلات
بدنیه چنانکه از تجزیه اجزاء موجوده در امعاء از تجزیه بول و براز و برخی از ازمنه از تجزیه عرق هویدا است
و چون ملاحظه نمائیم آنکه ادویه پس از ورود ببدن علی الدوام در سی و دو الی سی و سه درجه حرارت اند
و نیز انجره و رطوبات بدنیه بر هر آنچه وارد بدن شود تاثیر کلی مینمایند واضح و هویدا گردد که ادویه نیز از
تاثیرات انها معاف نمیمانند و همچنین برخی از اجزا انکه در حال طبیعه خود غیر محلول اند در آب
بواسطه رطوبت امعاء و سایر رطوبات بدنیه محلول شده در دوران دم داخل گردند پس معلوم است
که ادویه پس از ورود ببدن تغییری مخصوص پذیرند و چنانکه در خارج بوده باشند ولی افسوس که اغلب
تفصیل کیفیت تغیرات انها را نمیدانیم و در تعریف عمومی علم ادویه ناچار مانیم بر انکه انها را از قبل تاثیر ظاهر
خود تقسیم نمائیم در این رساله ادویه را منقسم کنیم به نه قسم اول از انها است کوستیک Caustiques
که عبارت است از کالات دوم انفلامان
Inflammants که عبارت بود از ادویه مهیجه سیم استرانژان
Astringents یعنی ادویه قابضه چهارم کوروبوران Corroborants
یعنی مقوی پنجم ستیمولان Stimulants یعنی محرک ششم

اواکوان *Évacuants* یعنی مستفرغ هفتم نرکوتیک *Narcotiques*
یعنی مخدر هشتم اتونیک *Atoniques* یعنی مضعف نهم سپسیفیک
Spécifiques یعنی مخصوصه :.

بیان اول در اکالات :. بدانکه اکال گوئیم هر آن دوائی را که بواسطه اثر شیمیائی خود نسیجی از
بدن را که به و ملاقات نمود فاسد ساخته او را مبدل بجسم فاقد الحس میت نماید :. و این جسم فاقد الحس میت
فی الحقیقه نیست مگر غانقرایای موضعی محدود که در سرعت و بطوء و عروض مختلف و در بزرگی و حجم
و عظم و صغر موضع محدود سرعت و بطوء سقوط متفاوتند از قبیل اقسام الکالات :. و نسبت تاثیر اول
تاثیر او در استشمام آن بود که واضح سازیم الکه چه نوع تغییر جسمانی از استعمال آنها ظهور میرسد پس الکالیها اجزای تر
کننده نسوجی که مخصوص از کالات متاثر شوند آب و بیاض البیض و الیاف و ابریشم اند لهذا
گوئیم که چون چهار خمس از وزن نسوج حیوانیه آب است و این مقدار از آب شرط و لازم حیات
آنهاست لهذا هر دوائی که میل شدید بجذب آب داشته باشد مثل عرق گوگرد و جوهر پوتاس
آن نسج را کشد و موجب موت او شود :. نیز هر آن دوائی که بیاض البیض رقیق را منجمد سازد
مانند حموضات معدنیه و الکل خالص الخ و دیگر بیاض البیض منجمد و الیاف و ابریشم را محلول کنند
مانند قلیائیه اجسام اثر الکالیت شدیده در نسوج ظاهر نماید :. بعضی از املاح چون دارالشکله و کات
کلبه و محلهای روی در جوهر نمک در هنگام ملاقات بنسوج سالمه آنها را مبدل بجرمی دیگر کنند که تفاوت او
با نسج میت آن بود که نسوج میته بزودی بدرایحه و متعفن شده زایل و برطرف گردند برخلاف
نسجی که از یکی از این املاح متاثر گردیده باشد که تا مدتی طولانی بد بو و عفن الرایحه نشود بلکه بواسطه ام

فرادویه ممکن است که نفس انسان و حیوانات را تا چند سال نگاه داری نموده بدون ظهور یافتن آثار
عفونه از آنها و چون یکی از خواص نسوج بدنیه آن است که علی الدوام جرم او تبدیل یابد و اصلاح مذکوره مانع اند
این تغییر دائمی جرم نسوج را لهذا حیات آن نسوج فانی گشته میته گردد بدانکه
معروف ترین ادویه اکاله باشند عرق گوگرد جوهر نمک و جوهر شوره و اسید فسفریک
Acide phosphorique و جوهر سرکه و پطاس کستیک
Potasse caustique و جوهر نشادر و آهک
Beurre d'antimoine و بوره دانتیمون Acide arsénieux که هم
کلرور دانتیمون Chlorure d'antimoine گویند و کلرور دو زنک
Nitrate d'argent نیترات دارژان Chlorure de zinc
Deuto-nitrate de mercure دوتونیترات دو مرکور
پراکسید دو مرکور Peroxyde de mercure که عبارت است
از زنگ احمر و سولفات دوکیویور Sulfate de cuivre و استات دو کیویور
Acide chromique و اسید کرومیک ~~Acide chromique~~ Acétate de cuivre
و اطبا این قسم از ادویه را استعمال دارند بجهت زائل ساختن نسوج غیر طبیعیه مانند ثالیل مسماریه و زوائد آکیهای
سیفیلیتیکی Syphilitiques جلد و برخی از اقسام
و بجهت زائل نمودن تأثیر بعضی از سموم و هم بجهت حاصل نمودن تفرقات مصنوعی منظور جذب یا
و هم بجهت انفجار دمامیل و توسیع برخی از مواضع ضیقه چنانکه در ضیق موضعی از مجرای بول

بیان دوم

در ادویه جهیجه

بدانکه جهیج خوانیم هر دوائی را که بواسطه ملاقات و اتصال او بر بعضی از مواضع بدن حمرتی یا ورم یا بدون او
در آن موضع بظهور رساند یا احداث ترشیح رطوبت مخصوصه یا عدم او :. این قسم از ادویه استعمال شوند گاه از
خارج و از طبی اینها بیشتر شود از قرار مقاومت مزاج و حیات جلدیه :. اطبای فرنگ اینها را منقسم نموده اند
به روبفیان Rubéfiants یعنی محمر و اپیسپاستیک Epispastiques
یعنی مقرح از قصد سرخ نمودن سطح جلد را یا پس از سرخ نمودن سطح جلد در تحت بشره نیز اجتماع رطوبت
نمایند :. اثر این ادویه را فی الحقیقه با یکدیگر تفاوتی نیست مگر در شدت و ضعف عمل و طول و قصر مدت
استعمال ولی ما بجهة عمل طبی تفصیل هر یک را بانفراده بیان مینمائیم :. ابتدا بطریق عموم باید دانست
که اثر هر یک از این دو قسم بواسطه قوه محرکه این ادویه است که مورث میل دم شوند بآن موضع و چون از
ادویه جهیجه قوی یا طولانی بود دم رطوبت خود را در آن موضع زیاده از مقدار طبیعی مترشح ساخته موجب برآمدگی
بشره شود :. و هر دو قسم مستعمل بود بجهة جذب هیجان و ثوران یا ورمی را از آلات رئیسه بموضعی دیگر
و چون مقصود طول مدت جذب بود اثر ادویه را نیز طولانی کنند به نحوی که موضع علیل ساخته را
بمدت مدیدی بحالت ترشیح نگاه دارند :. و برخی از اوقات منظور اطبا در استعمال این قسم از ادویه
آن بود که حالت ضعف قوی را در امثال امراض محرقه و سکته بواسطه قوه محرکه این ادویه بحالت طبیعیه
رجوع دهند اما قسم اول که ادویه محمره اند یعنی ادویه که استعمال شوند بجهة محض سرخ نمودن جلد
تخم خردل و فلفل و زنجبیل و برگ انجره و زفت و سرکه تند و آب بسیار گرم و محلول قوی نمک طعام

و حموضات معدنیه مخلوط با آب و ادویه قلیائیه اکاله محلول در آب و اشیمون فی مخلوط بدهن بسیار آب
مشروط بدانکه مدت استعمال اینها طولانی نبود زیرا که چون مدت استعمال آن تطویل انجامد موجب ایجاد
بشره داخل در قسم اخیر کرده‌اند ÷ و این قسم از ادویه تاثیر نمایند در غشای تولولی جلد که تعریف او را در انگلیسه
بیان نمودیم بدین نوع که میل دم را بدان اعضا زیاد نموده جمیع جلد الموضع با بشره او مورد احساسات
حرارت و حکه شود بنوعی که ابتداء مریض از او لذت برد و بتدریج آن لذت مبدل گردد بوجع تحسی و حمره
مکان او نیز شدت پذیرفته اندک اماسی در او ظهور یافته عرق الموضع را فرو گیرد و چون استعمال این موضع
بروز نمود از چند ساعت تا چند روز باقی ماند از قدر شدت عمل دوای مستعمل و لطافت جلد
مستعمل فیه ÷ اما قسم دوم که عبارت است از ادویه منفرجه ادویه باشند که بیش از احداث
حمرت مورث اجتماع رطوبت در تحت بشره کردند و این قسم ادویه اقوی و سریع الفعل تر
از قسم اول است و ورمی که از اینها حادث شود زیاد تر بود بنحوی که عبور دم نیز در الموضع سریع
تر گردیده و رطوبت دم در تحت بشره متمکن گردد و اینموضع اجتماع رطوبت بسیار شبیه باشد بدانچه
که حادث شود از احتراق با آب جوش ÷ اینقسم ادویه علاوه بر تاثیر موضعی توانند محرک
آلات بعیده از موضع استعمال شوند و برخی از اوقات نیز محرک جمیع بدن گردند بواسطه جذب
شدن بعضی از اجزاء اندوا ÷ از ضعف قسم دوم است درا ریح و فرفیون و مازریون و [illegible]
Ammoniaque liquide و دهن کرچک هندی و جوهر سرکه و آبی که در صد درجه حرارت بلکید
باشد و امثال اینها ÷ بیان سیم در قابضات ÷ بدانکه در این بیان گفتگو نمائیم
از ادویه که چون اینها را از داخل یا خارج استعمال کنیم مورث اجتماع و غلظت الیاف و نسوج

لیفه گشته بدین جهت موجب قوت آنها شوند ∴ اینقسم از ادویه با تأثیر مخصوص بر آلات آلفه نمایند که
آن را عفوصت خوانند و در صورتی که این ادویه را از خارج استعمال نموده باشند و بدان واسطه
مورث سد سیلان دم گردند اطبای فرنگ آنها را استیپتیک Styptiques
خوانند یعنی مسد دم ∴ نیز اطبا فرق گذارده اند ما بین قابضات نباتیه مره و قابضات نباتیه
بدون مرارت که قسم ثانی را طعم عفص بدون مرارت باشد چون مازو و پوست درخت او
داوداورسی Uva Ursi و راتانیا Ratiana و کات کالانی
و پوست انار و گلنار فارسی و صمغ کینو Kino ∴ قابضات مره نامند اجسام نباتیه
انجنانی را که علاوه عفوصت مرارت طعم نیز در آنها موجود بود مانند پوست گنه گنه و پوست
نارون و پوست بید که در این ها علاوه قوه قابضه قوه مقویه تامه نیز موجود است ∴
از جمله ادویه قابضه معدنیه اند زاج سفید و سولفات دو زنک Sulfati di Zinc
و استات دو پلم Acétate de plomb و زاج سیاه ∴
ادویه قابضه مخصصند در جمع نمودن الیاف و ضیق نمودن مجرای عروق و مویه لمفاتیکیه
و نقصان نمودن ترشحات اغشیه مخاطیه یا موضعی از بدن که سیلان غیر طبیعیه مبتلا گردیده
باشند ∴ و شبهه در آن نیست که این ادویه قوه کهزیون Cohésion
یعنی اتصالیه ذرات الیاف را زیاد و ترقی میدهند چنانکه هویدا شود زیرا که قطعه از امعا یا یکی از عضوها را
در مطبوخ یکی از این ادویه نقیع نموده و قطعهای دیگر از همان جسم که در آن نقیع طبخ مدتها مانده باشند
بر گرفته بر هر دو جسمی متساوی الوزن معلق کنند که در این هنگام قطعات نقیعه را دوام و مقاومت

بسیار افزون تر از قطعات غیر نقیعه بود :: و اطبّا این ادویه را استعمال کنند در نفث الدم ضعیف و در این هنگام اغلب مفید ولی از استعمال اینها احتیاط لازم است در نفث الدم و قی الدم معدی زمانی که منوط باشند به تغییر جسمانی آن آلات لهذا در این مقامات باید از ابتدا شروع نمود بقابضات خفیفه و تدریج با قوی رجوع نمود :: بدانکه عموماً اشاره بر خلاف در استعمال اینهاست هنگامیکه حالت تورمیه در یکی از آلات رئیسه موجود باشد و بر عکس اشاره بر استعمال اینها بود در حالت مزمنیت که وجع او معدوم شده و ترشحات بقانون طبیعه عود نموده باشند همچون در اسهال مزمن دموی یا غیر دموی و در رشحهای اورام ترلیه فرج یا مجرای بول ::

بیان چهارم

در مقویات

بدانکه مقویات که بفرانسه کرربران Corroborants فرتیفیان Fortifiants خوانند عبارتند از ادویه مخصوصه یکه بجهت ازدیاد یا ایجاد نمودن قوی در اشخاصی که مبتلا بضعف یا ببطلان ذاتی یا عرضی بعضی از قوی هستند استعمال شوند :: پس هرچه بدین منظور استعمال گردد از جنس مقویات شماره شود ولی از قدیم که مقویات داخل ادویه یا از جمله اغذیه اند اطبا اینها را به دو قسم منقسم نموده اند تنیک Toniques یعنی مقوی صرف و انالپتیک Analeptiques یعنی مقویات غذائیه :: بدانکه مقویات صرفه ادویه ای باشند که بواسطه استعمال طولانی و اثر موضعی موثر از دیاد قوه تمیه و تغذیه گشته مثل دم الاخوین موضع زیاد نمایند تا بدین واسطه قوه حیات موضع

مذکور افزون تر شود ∴ در صورتیکه مقدار خردی استعمال شوند تأثیر آنها اغلب باقی باشد که از محلّ استعمال
بوده ولی چون مقدارشان بیشتر بود اثر آنها پراکنده گردد و تجمیع الآثار با اکثر آنها و عمومًا دوام
اثرشان افزون تر بود هنگامیکه در ابتدا آن تأثیر ظهور روز بروز کمتر باشد و برخی از ادویهٔ مقویهٔ خاصّه
بواسطهٔ خصوصیت خود در ابتدای استعمال قابض شوند ولی نتوان آنها را جزء قابضات شمرد
زیراکه ادویهٔ قابضه ممتاز نه بواسطهٔ اثر اخیر که تقویت مزاج با موضعی خاص است ∴
ولی باید دانست که تقویت مقویات منوط است ببعضی حالات بدنیه چنانچه برخی از
اوقات هیچ اثری از آنها بوجود نیاید در بعضی از زمینه دیگر بعوض تقویت محرّک محض شوند
∴ در حالت صحت مقادیر جزئیه را چندان تأثیری نبود مگر آنکه استهای صادق یا
کاذب را اندک بازیاد بیفزایند و مقادیر کلیه مورث تهوع و قی گردند و هنگام تورم آلات
تغذیه در حالت حمائی بدن مهیج سبب ازدیاد علامات ردیه است ولی چون در موقع خود استعمال
شوند اجزاء لیفیه بدن مانند عضلات و بافته زنبوری را اصلب نمایند و نبض را نیز صلابت
عارض شود بدون آنکه بر سرعت او بیفزاید و بتدریج جمیع اعمال قوت پذیرفته مریض قابل
تحمل مشقات گردد ∴ باید دانست که برخی از اوقات ادویه مقویه مسهل و بعضی اوقات
دیگر موجب قبض گردند ∴ مثلا در صورتیکه منوط بضعف امعا بود ادویه مقویه انهار را بقوت
منهه سبب یبوست شود و بالعکس چون یبوست موقوف بضعف امعاء بود مانند اغلب اوقات
که مبتلا به یبوست مزمن اندازادویه مقویه اکثر اوقات اسهال رخ نماید ∴ وهمچنین باید
برخی از اطبای فرنگ املاح ارسنیکیه وقصبه دسی وبسموائی

و بسموث Bismuth را جزء مقویات شمرده اند ولی خلاف بود
بلکه آنیقسم ادویه را جزء ادویهٔ محرکهٔ اعصاب باید شمرد زیرا که بمقدار اندک بار یاد تأثیر
شان بر اعصاب فقار است و اشخاصی که انها را مقوی دانسته اند بدین واسطه است
که تأثیر این ادویه فی الجمله شباهتی دارد با اثر کنه کنه در مداوای امراضی که بطریق نوبه ظاهر شوند و لی
ولی نتیجه مقدمات ایشان غلط است هر چند در نوبه ارسنیک و هم کنه کنه موجب دفع
اوست ولی همین اثر برخی از اوقات نیز حاصل شود از تأثیر مختلفه دیگر مانند انکه از فصد
و الکهل و حرکات نفسانیه و اگر گویند که ارسنیک مقوی است و از آنجهت نوبه را همچون کنه کنه
دفع کند پس بر انها الزام شود که فصد را نیز جزء مقویات شمرند و حال انکه بداهت حکم بر خلاف
او کند و قبل از انکه ارسنیک را جزء مقویات شمریم باید با تعریف مقوی را التغییر و لعه با انکه
اثبات شود که ارسنیک موجب ازدیاد قوه تغذیه و تتمیه بنیه است و حال انکه استعمال
ارسنیک موجب تهوع و هزال و نقصان اشتهاست ؛ و اشاره بر استعمال
مقویات بود در امراض غیر موزمه مانند سکربوت Scorbut و خنازیر
و غانقرایا و امثال انها و در درجه اخیرهٔ امراض و رمیه سیما در صورتیکه وجع و حمی بالمره فانی
گشته مزمن گردیده باشند و نیز استعمال شوند در ضعف آلات تغذیه و از خارج
مستعمل اند در تقرحات ضعفی و غانقرائی ؛ و از جمله مقویات نباتیه اند کنه کنه و الاج
او دکو اسبا و سیماروبا Simarouba و کواسیا Quassia
و انگوستورا Angustura و کلمبو Columbo و جنطیانا و دوت

پاردن و پوست بید و جوهر بید و پاراپرا براوا *Pareira brava*

٭ وازجمله مقویات معدنیه اند حدید و املاح او و میاه معدنیه که در آنها اجزاء حدید محلول باشند
٭ ونیز در سلک مقویات شمریم حموضات معدنیه را در صورتیکه بمقدار قلیل استعمال شود
شوند وبخصوص چون آنهارا با مقویات نباتیه ترکیب کنند اثر تقویت هر دو ظاهر
از تأثیر هر یک بانفرادها ٭ علی ای تقدیر چون حموضات معدنیه را استعمال نمایم
باید آنهارا با آب زیادی مخلوط نمود و در این هنگام رافع کردند عطش را و مدد نمایند بر تحلیل
و تجزیه غذا و هم ترشح بول را بیفزایند و چون مدت استعمال آنها طولانی گردد حرارت
بدنیه و سرعت نبض نقصان یافته نبض را نیز صلابت رخ نماید ولی چون مقدار آنها
فزون تر شود یا زمان استعمال بطول انجامد موجب اختلال عمل تغذیه و سبب ورم
معده و امعا گردند ٭ دانالپتیک *Analeptiques*

یعنی مقویات غذائیه بعضی ادویه مخصوصه اند که مستعمل باشند در برخی از نقاهات امراض
مزمنه و در ازدیاد عملی از اعمال طبیعیه و در این صورت این اغذیه فی الحقیقه اسباب دوائیه گردند
٭ وعمل آنها مانند عمل سایر اغذیه بود بدین معنی که پس از رسیدن بمعده و ظاهر
ساختن تأثیر محرکی خود بتدریج بدل مایتحلل آلات شوند ولی ظاهر است که باید مقویات
غذائیه را غذائیت زیاده از سایر اغذیه بود زیرا که مقصود از استعمال مقویات
غذائیه آنست که علاوه بر نگاه داشتن بدن را بحالت خود بدنی را که از دست
رفته و هزال اورا عارض شده بحال سابق رجوع دهند و شرط مقوی شدن غذا

غذا آنست که سریع الاستحاله بغذای بدنی باشد زیرا که اغلب معده مانند سایر آلات حالت در
ضعف و علت و از حال طبیعی ناقص تر است بنابراین استعمال مقویات غذائیه مقویات
تحصیل غذا و کمالات خاصه آلات تغذیه ✻ و از جمله مقویات غذائیه اند اقسام نشاسته
در کیسات او و شیر بتخصیص در ابتدای علاج مقویات و پس از آنها ماء اللحم و ماء الاکارع و
چربی و بیض و نیمبرشت و گوشت مرغ و گوسفند در آب پخته و یا کباب شده و حمد اند در تکمیل
رفتن آنها مقدار جزئی از ادویه محرکه و شراب عفص کهنه ✻ و در این قسم معالجات باید اجتناب نما
نمود از گوشت حیوانات جوان که ژلاتین *Gélatine* یعنی ماده سریشمی آنها
بسیار قلیل است و از لحوم مملحه و یا در سرکه مانده و از عرق شراب که ابتدا فی الجمله محرک ولی
در آنها مورث ضعف گردند ✻ و باید دانست که شرط مداوای بدین ادویه آنست که چون
بدن بواسطه استعمال آنها سیکلت طبیعیه رجعت نمود بتدریج آنها را با سایر اغذیه مشتد و لکن ترک
نموده اندک اندک متروک دارند تا آنکه آلات بدنیه بواسطه کثرت استعمال آنها بحالت
ورم مبتلا نشود ✻ بیان پنجم در محرکات ✻ بدانکه محرکات عبارت
از آن ادویه اند که اثر اولی مقدار قلیلی از آنها تحریک اعمال بدنیه بود تا زمانی اندک در
این هنگامی که بمقدار قلیل استعمال میشوند اثرشان فی الجمله شبیه بمقویات است ولی
چون مقدارشان زیاد نمایند فرق مابین آنها واضح و ظاهر خواهد گردید مانند آنکه اثر مقویات
بتدریج و متصل بوده بدون سرعت یافتن حرکت قلبیه و بدون تغییر فوری لون صورت
و حرارت غریزیه چرا که بمدت طولانی استعمال شوند بر عکس محرکات که بزودی حرکات

غیر ارادیه آلات و دوران دم را سریع و حرارت غریزیه را اضافه نموده مورث علامات
هیجان دماغی و عصبی گردند و بهمان سرعت که اشتعالات آثار ورم نموده اند نیز در هنگام ترک استعمال
انها فانی و معدوم شوند ؛ و این ادویه محرکه بعضی محرک کننده جمیع بدن را و برخی دیگر بعضی اعمال
مخصوصه یا آلتی خاص را بنوعی که اطباء فرنگ انها را از قبیل اعمال خاصه بیازده قسم تقسیم نموده اند
که تفصیل لازم هر یک از انها را در اینجا بیان می نمائیم ؛ اول از انهاست ادویه
محرکه عمومیه و از انجمله شمرده اند ادویه محرکه آسجنائی که تاثیر قوه خاصه خود را بیکدفعه بجمیع بدن [illegible]
و اقسام ادویه هر چند اثرشان عام ولی بخصوص تاثیر انها ظاهر شود در آلات عصبیه که چون
تحریک انها قوت پذیرد موجب تشنج گردد ؛ و اغلب استعمال شوند در هر زمانیکه اشاره
بر استعمال مقویات بود و اثر انها نیز بسیار شبیه باشد با اثر مقویات جز در طول دوام اثر غیر
و از انجمله اند افسنتین و دوج و سیر و انژلیکا *Angélique* و انیسون
و ارنیکا *Arnica* و بادیان و بادیان خطائی و قهوه و بابونه و دارچینی
و سنابسه و جوز هندی و اقسام نعناع و چای و وانیل بو *Vanille*
و روغن ماهی و الکهل و امثال انها ؛ و فی الحقیقه حرارت و روشنی و هوای متعفنه و آب
و الکتریسیته *Électricité* و غذا از جمله محرکات لازمه حیاتند که بواسطه
زوال یا نقصان هر یک نقص کلی در بدن سالم وارد آید ؛ دوم از انهاست ادویه محرکه
ضد تشنج که عبارتند از ادویه اسجائی که اثر خاص انها رجعت دادن اعمال عصبیه و دماغیه
است بحالت طبیعیه خود و اغلب اثرشان فوری بود و سیما در اشخاص ضعیف البنیه

و عصبی

وعصبی المزاج ولی سرعت این اثر زایل کرده ومزاج بسهولت بدنها معتاد شود ؛ واکثر
تقویت نماید آلات عصبیه را ورفع ودفع کنند بدون کسالتیکه نتیجه مخدرات است وهمه کوند
زایل سازند حرکات غیر طبیعیه عضلات را مشروط بدانکه منوط بتورم دماغ نباشند واز انجمله
عنبر وجند بیدستر ومشک وروغن حیوانی دوپل Huile animale de Dippel.
که عبارت است از چوب شاخ بزکوهی ویا در سنجوبه وبرگ وگل نارنج وفو ونیل هندی والفوره
وانیسون وکافور ونفط سفید وکهربا واقسام ایتر Ether وکلورور دوزنک
Cyanure de fer وسیانور دوفر Chlorure de Zinc
واکسید دوبسموت Oxyde de Bismuth واکسید دوزنک
وسولفات دوکویبوا امانیاک Oxyde de Zinc
Sulfate de Cuivre ammoniacal ومثال اینها ؛

سیم ازان هاست ادویه محرکه دماغ ونخاع که بفرانسه اکسیتاتور نرو
نامند که عمل اینها مخصوص بود بتحریک آلت مذکوره Excitateurs nerveux
واین عمل خاص هویدا گردد هر آن زمانی که بمقدار تام درحیوانات یا استثناءً در انسان استعمال شوند
که فی الحال حرکات غیر ارادیه بی نهایت بلکه برخی از اوقات تشنج عارض شود وچون
این عمل خاص از اینها بظهور پیوندد لهذا اینها را برخی از اطبا استعمال نمایند در بعضی از اقسام
فلج ودر بطلان عمل برخی از آلات ؛ ومعروف ترین این قسم ادویه است کچوله وجوهر است
ادو مرگ ماهی وپی کروتکسین Picrotoxine ونکا له

Segale والکتریسیته Electricité دوه

مقناطیسیه که جمیع آن‌ها بتأثیر محرکیت مخصوصه بدماغ و نخاع و اعصاب منسوبه از آنها دارند ::

چهارم از انها است ادویه محرکه قوه باه که بفرانسه افرودیزیاک Aphrodisiaques

نامند که عبارت از ادویه مخصوصه‌ای که بواسطه استعمال آنها میل جماع زیاد نمایند هر چند محرکات

بسیاری در اینخصوص ذکر مینمایند ولی فی الحقیقه زیاده از دو دوا نیست که بدون شبهه تأثیر بر

تناسل دارند مانند ذراریح و فسفر Phosphore و این تأثیر مخصوص نیز

چندان محرک عمل مذکور نیست بلکه باعتقاد برخی از اطبای فرنگ حالت مرضیه بعمل آورند که

بدان واسطه موجب ازدیاد حرکت شوند موعی که از استعمال بقاعده آنها بعضی اوقات ضرر کلی بوجود آید

:: بعقیده بنده عمل آلات تناسل مانند عمل سایر آلات منوط بسلامت مزاج و بعضی از حرکات

نفسانیه است چنانچه در شفائیه در تعریف امراض آلات تناسل مذکور میشود :: پنجم

از انها است ادویه مدره طمث که عبارتند از ادویه مخصوصه بزیاد نمودن عمل طمث ولی باید دانست

که حبس طمث علتی است منوط بچند سبب که هر یک از انها را علاجی خاص بود و اگرچه برخی از ادویه

را در اینمرض مخصوص دانسته‌اند ولی این از آثار آنست که آن ادویه عمل تحریک عمومی بر بدن دارند

و از انجهت که خود رحم در حالت طبیعیه در هیجان است لهذا اثر انها بر رحم زود نمایان شود ::

مثلا در صورتیکه آهن مدر طمث گردد نتوان گفت که خاصیت آهن این بوده بلکه بواسطه

رجعت دادن مراسم حالت طبیعیه ترشح مذکور نیز برقرار شود :: علی ای تقدیر بنا بر نظر اغلب اطبا

ادویه مدره طمث را بدو قسم منقسم نمایند :: قسم اول ادویه مدره طمث اند بدون واسطه که

که عمل آنها هیجان دم است بعروق شعریه رحم ولی در سایر آلات هیجان نیاورند مانند
آنکه زعفران در نسوان جوانی که مبتلا بمرض بواسیرند هرگاه در هنگامیکه موعد طمث آنها
نزدیک شود استعمال شود مورث سیلان دم بواسیری گردد وبالعکس چون موعد
طمثشان نزدیک بود و پس از زوال سه روز از استعمال او در طمث زودتر و مقدار
او زیاده از مقدار معتاد خود بروز نماید ؛ واکثر این قسم از ادویه معطرند ولی آنچه آنها چندان معطر
نیست مانند ابهل و افسنتین و سذاب و القوزه و چند بیدستر و عرعر و بابونه و بودنه
و بارچه و سکبینج و مرکی و بیخ تازه خرما و امثال اینها ؛ قسم دوم ادویه مدره طمث اند
بواسطه که عبارتست از ادویه که بواسطه رفع نمودن حالت غیر طبیعیه مزاج موجب
رجعت دلون طبیعی دم گردند چنانکه چون مزاج دموی بود اشربه بارده تواند
باعث سیلان دم گردند و برخی از اوقات نیز در اینحالت تفاوتی کلی دیده شود
از بخورات ملینه و از وضع زلوبین یا دخول در ماء فاتر تا مورث رفت دم شود و
بالعکس در ضعف عمومی مثل انمی Anémie منفعت تامی بخشد استعمال ادویه
حدیدیه و از هر بیادجه که سبب حبس طمث مجهول است وضع مشمع ذراریح در فخذ
و استعمال الکتریسیته مفید خواهد بود و در نسوان فربه برخی از اوقات عجیب افتد
مسهل قوی ؛ و چون اینقدر قسم ادویه مدره طمث را قبول نمودیم ناچار نوبه بیان
کون آنکه علاوه بر ادویه مدره طمث بواسطه یا بدون او بعضی تدابیر همه بر ادرار طمث اند
که همچون ادویه مخصوصه در هنگام علاج استعمال اینها لازم گردد مانند حرکت زکوبا ام را حلا

و شنا در زورخانه و سنگین نمودن در اهویه سالمه کوهستانات که چون بدین تدابیر حرکت
دم سریع تر شود قوای بدنیه نیز افزون تر شده ترشح طمث بحالت طبیعیه رجوع نماید ::
ششم از انهاضات ادویه مدره بول :: بدانکه چون در برخی از امراض مزاج منفعة ادرار
بول را اضافه نماید و بواسطه بول بعضی اجزاء غیر لازمه را که سبب یا نتیجه مرض گردیده خارج
سازند در هنگام علاج نیز بعضی از اوقات سعی نمائیم که بول را بدین منظور اضافه کنیم
بنا از انجمله بتجربه رسیده که اشربه جاره بمقدار زیاد موجب ادرار مقدار کثیری از بول گردیده بدین
جهة حرارت بدنیه را تخفیف رخ نماید و نیز دیده اند که چون در اشربه جاره بعضی ادویه
مخصوصه داخل نمایند برخی از اجزائیکه سبب یا نتیجه مرض اند بهمراهی بول خارج گردند و همچنین
در هنگام تجربات معلوم گردید که بعضی ادویه مخصوصند در ازدیاد بول در صورتیکه بواسطه اسباب
غیر نمایان مقدار او نقصان پذیرفته باشد :: پس بنا بر آن ادویه مدره ضد ورمی که
انهار اجزء ادویه مبرده توان شمرد مانند نیترات دو پطاس Nitrate de Potasse

قسم دوم ادویه مدره آنچنانی است که موجب اخراج اجزاء غیر لازمه باشد با بول مانند
سورنجان و کطیر که مورث اخراج اسید وریک Acide urique
اند :: قسم سوم ان ادویه است که نقصان ادرار بول را بحالت طبیعیه رجوع دهند و فی
الحقیقه این قسم اخیر از ادویه مدره خاصه اند زیرا که قسم اول از ادویه مذکوره بهمان صورت
که وارد شده خارج گردد و قسم دوم اجزاء غیر لازمه را از بدن خارج کند بدون ازدیاد
مقدار بول ولی در هنگام استعمال قسم ثالث از ادویه فی الحقیقه مقدار خود بول افزون

ترشح شود ⁂ باید دانست که عمل ادویه مدره بول منوط است بچند شرط مانند محلول بودنشان
در آب یا مایع دیگر دیگر آنکه در صورت استعمال آنها بطریق حب یا سفوف تاثیر آنها
بسیار کمتر است بالنسبه بمحلول آنها و نیز اثر محلولشان در حالت سرد کمتر بود از آنکه گرم
یا در حالت فتور بوند و لازم است که مسکن مریض چندان گرم نباشد زیرا که بتجربه دیده شده
که هرچند حرارت خارجه کمتر بود ترشح و ادرار بول اضافه گردد ⁂ بدانکه در دستورات طبیه
باید ادویهٔ بول را بدو قسم نمود قسم اول ادویه مدره ملینه که از جنس ادویه ضد ورمی اند قسم ثانی
ادویه مدره محرکه اند که هم آنها را حاره گویند ⁂ و قسم اول از قسم دوم مستعمل تر بوده از قسم اول
میباشد شوره و نباتات شوره دار چون ورق کاذبان و گل او و اشترغار و نبات معروف
به هفت بند و بارجوبه و چوده کازران و صابون بادام و بی کربنات دو سود
Bicarbonate de soude و میاه معدنیه قلیائیه و ماء الجبن
و شربت لیمو و سکنجبین و طرطیر و این ادویه مدره نیکو باشند در حمیات و در امراض ورمیه
⁂ و قسم دوم مستعمل بود در صورتیکه اشاره بر ازدیاد ترشح بول باشد چون در ضعف
مثانه و در تغییر جسمانی قلب و بعضی از اقسام استسقا ⁂ و برخی از اوقات تطبیب بسیار
صعب بود تشخیص آنکه بچه قسم از ادویه مدره باید رجوع نمود و در این صورت بهترین تکلیف
اطبا آنست که بمدرات ملینه ابتدا کرده و بتدریج بمدرات حاره منتهی گردند ⁂
عموما باید دانست که اطبا مستعمل دارند ادویه مدره بول را بخصوص در اقسام استسقا
تا بدین واسطه رطوبات مجتمعه در بافته زنبوری یا در تجاویف میل بکلیه نموده در راه مثانه از

بدن خارج شوند و بدین منظور اغلب اوقات رجوع نمایند با دویه مدره محرکه چون تخم
کاکنج و پوست درخت افطی واو واورسی *Uva ursi* و پیاز عنصل و [illegible]
مصری و دژیتال *Digitale* و کوپاهو *Copahu* و جوهر [illegible]
و اکونیت *Aconit* و ذراریح و برخی از ادویه معطره چون زیره کرمانی و تخم
عصفری و بادیان و تخم کرز جمله اند بر عمل مدرات مذکوره ∴ و اقوال اطباء در
خصوص استعمال اشربه و عدم او در استسقا مختلف بود چنانکه برخی استعمال آنها را جایز ندانند
بجهة افراط تا عطش مفرط مرضی تسکین یابد و بعضی دیگر بواسطه ازدیاد رطوبت از آنها اجتناب
ورزند ولی باعتقاد حقیر قول نخستین اصح از دوم بود و زیانی از اشربه نادر در صورتیکه بازدیاد البول باشند
نبود چنانچه در چند نفر از مستسقیان خود باثبات رسانیدم که مقدار آب مشروب بتمامه
با بول خارج گردیده هیچ مقدار از او در نسوج بدن توقف ننماید ∴ و نیز در امراض
آلات بول بسیار رجوع شود با دویه مدره ولی در جمیع اوقات استعمال آنها غیر جایز
و با احتیاط بود و پیش از آنکه چون بول بدون وجع خارج گردد نقصی در استعمال آنها نباشد
ولی چون بول با وجع و صعوبت خارج شود اکثر ازمنه استعمال ادویه مدره موجب ازدیاد
علامات بود بواسطه املاح حاره محلوله در خود بول با ادویه مستعمله ∴ پس بنا بر این باید اعتبار نمود
امراض آلات بول را از یکدیگر تقسیم که ادویه مذکوره در کدام مفید و در چه قسم مضر گردند ∴
چون رجوع نمائیم بمدرات بجهت اخراج حصاه یا رمل مثانه باید بدانها ابتدا نمود تا از تجربه
رمل یا حصاه اجزاء مرکب سازنده آنها شناخته شود ∴ هفتم از امهات ادویه معرقه ∴

باید دانست که ادویه معرقه را اقسام بسیار بود چنانکه فی المثل حرارت خارجه و استعمال وافی
مایعات بمقدار تام موجب تعریق شدید است و در هر زمان که انسان اشربه زیادی بنوشد
فاضل اینها بواسطه ادرار و تنفس و تعریق خارج میگردد ۞ و چون بدن را گرم نگاه دارند بواسطه
لباس یا توقف در مساکن حاره رطبه عرق شدید حاصل شود و بالعکس چون بدن سرد بود اضافه
رطوبات با ادرار خارج گردد و مجموعاً توان گفت که دلک بدن و حرکت و هر عمل
دوران دم را سریع نماید موجب عرق گردد و همچنین از استعمال خارجی میاه بارده بواسطه صدمت
عرق حادث شود ۞ و چون عرق بنهایت عروض یابد نفسه یا بواسطه بحران طبیعت یا
نوشیدن ادویه مخصوصه یا استعمال تدابیر خاصه علامات مقدمه موجوده از قرار بود که
صورت را حمرت پدیدار شده فی الجمله تهیجی در او نمودار گردد یا حرارت عمومیه بدن و نبض
عریض و سریع شده جلد نیز در ابتدا لطافت و لینت پدیدار گردد بالاخره رطوبت بهم رسانیده
که بتدریج این رطوبت بخار به قطره قطره مجتمع شده خارج گردد ۞ و چون این حالت ظاهر شود
دو حالت لازمه او باشد یکی هیجان جلدی دیگری سرعت دوران دم علاوه بر اینکه حرارت
خزینه مجاوره و شربه بمقدار تام خواه گرم خواه سرد ممد بر تعریق اند ۞ و منقسم نمایند تدابیر ادویه معرقه را
به خارجیه و داخلیه و از جمله خارجیه بود دلک و توقف در حمام و در حوبه ئی که اسخن از بدن
باشند و لباس گرم و امثال اینها ۞ و در سلک ادویه معرقه داخلیه بشمرند مطبوخ حار جاری
و خطمی و بادرنجبویه و بابونه و اقطی و کشنی و افسنتین و ساسافراس *Sassafras*
و عشبه و چوب چینی و چوب گواپاک *Guajac* و مسک و عنبر و کبریت

واثیمون وترکیبات او وترکیبات الکهلیه وبرخی از ترکیبات ابیکا ؛ وازین فهرست
معلوم است که تا چه مرتبه ادویه معرقه بایکدیگر مختلفند وفی الحقیقه جهت استعمال لازم بود فرق
مابین انها چنانکه در بعضی امزجه بادویه معرقه ملینه و در برخی از امزجه دیگر بمعرقات حاره باید رجوع
نمود ؛ وامراضی که لازم دارند استعمال معرقات را نیز بسیار مختلف اند چنانچه انها را مستعمل دارند
در نوائب و در اورام عضلانیه وامراض جلدیه و نزلات ؛ هشتم از انهاست ادویه محرکه
الآت صدری که بعضی از انها داخل در ادویه انجنائی است که بفرانسه اسپکتوران
Expectorants یعنی مخرجه بلغم وهم انسیزیف Incisifs
یعنی مقطعه ادنامند وعمل مخصوص انها بر غشای مخاطی ریه وقصبه است که بدین واسطه بسهولت مقدار
بلغم طبیعی که بکثرت افراط مجتمع شده خارج گردد یا ازدیاد ترشح او و انفصال رو کند ؛ واکثر ادویه
که بدین منظور استعمال شوند سبب ازدیاد ترشح را رفع نموده موجب علاج گردند
وبعضی از انها موضعیه اند مانند بخارات وبرخی دیگر را باعتقاد اطبا عمل مخصوص بر غشای مخاطی باشد
که بسیار مفید اند در نزلات مزمنه مانند اقسام بلسان واشق وپیاز عنصل وبرخی از ادویه دیگر
که در بعضی از امراض مزمنه ریه منفعتی تامه بخشند همچون سولفات دوزنک ulfate de Zinc
واستات دوپلم Acétate de plomb موجب ازدیاد اخراج بلغم باشند بلکه سبب
گردند انسداد ترشح او را بنوعی که اطلاق مخرج بلغم بر بعضی از انها بمعنی وعلامات ادویه
محرکه مخصوصه آلات صدریه که در برخی از ازمنه مخرج بلغم شوند آن چنان ادویه ئی باشند که تغییر
دهند حالت غشای مخاطی این آلات را و خروج بلغم در اینصورت نتیجه اثر اخیر انفعال ادویه است

؛ و از جمله ادویه محرکهٔ آلات صدریه شمرده می‌شود بخار کلر Chlore و بخار زفت از
آبانباک Ammoniaque و یُد Iode و آب و نفط و هم جوهر حسن لبان
و جوهر سرکه و دخان توتون و باتوره و جموع منبته و بلسامات و انثیمون فی مقدار
بسیار اندک و اپکا و پیاز عنصل و سنیرودسنکا Senega و سولفات دوزنک
Acetate de plomb و استات دوپلم Sulfate de Zinc
و املاح ارسنیکیه Arsenic را و احتمال کلی بر آن است که تاثیر این ادویه
بواسطه جذب شدنشان بوده نه تاثیر موضعی زیرا که بعضی از این ادویه بواسطه جذب شدنشان
تاثیرشان بر آلات صدریه در بول نیز ظاهر گردد ؛ نهم از انهابست ادویه مولد اللعاب
که بفرانسه ماستیکاتوار Masticatoires یعنی ممد بر عمل مضغ و هم سیالاگوگ
الاگوک Sialagogues یعنی مولد بزاق نامند که عبارتند از آن جنان ادویه که
بواسطه تاثیر موضعی فوری بر غشای مخاطی دهان و غدد او موجب ترشح تامه براقند
و این قسم از ترشح را ربطی نیست بترشح بزاقی که از استعمال زیبق حاصل آید زیرا که ترشح زیبقی بعد
تدریج و بسبب سیلان زیبق است در تمام بدن و اهم ترشح بزاق زیبقی مدبرانجه است برعکس ترشح
بزاقی که از ادویه مولد بزاق حادث شود که او را با بزاق سالم فرقی در مقدار تفاوتی نبود
؛ علاوه بر این در صورت طول استعمال ادویه مولد بزاق محرک معده گردد ؛
و این ادویه استعمال شوند چه تحریک زبان در هنگام استرخای او و یا به منظور جذب اخلاط
در برخی از امراض موجعه راس ؛ و از این قسم ادویه اند عاقرقرحا و زنجبیل و بولاغ اوتی و

و فلفل فرنکی و فلفل هندی و میخک و توتون و امثال اینها ؛ و هم از اینهاست ادویه معطسه که بفرانسه استرنوتاتوار Sternutatoires یعنی معطس و هم ارن Errhins یعنی دوای مخصوص بینی گویند که بواسطه استعمال موضعی در غشای مخاطی بینی موجب ازدیاد ترشح بلغمی او و هم موجب عطسه گردند بواسطه اثر محرکه اینها که بتوسط شعبه انفی عصب زوج پنجم از اعصاب دماغیه بدماغ رسد ؛ و برخی ازین ادویه مانند قند و سعوف برگ اسطوخودوس معطس ملائم بوند ولی فرفیون و ورازین Vératrine معطس بسیار قوی باشند و در حد وسط است انفیه متداوله ؛ و این ادویه را چون بمقدار تام معمول دارند مجذوب شوند چنانچه ظاهر شود در اشخاصی که معتاد بانفیه نیستند که از استعمال اینها مبتلا گردند بتهوع و سایر علامات دخول توتون در دوران دم ؛ و نیز طول استعمال ادویه معطسه موجب زوال و بطلان قوه شامه است و هم تغییر دهد صوت را و در هنگام مبتلا بودن یعنی بتقرح سیفلیتیکی Syphilitiques بعضی از اطبا استعمال ادویه معطسه را موجب حدوث نواصیر دانند و این قسم از ادویه مستعمل بطریق جذابات در اورام مزمنه چشم مخصوص در صداع مزمن ؛ و از جمله ادویه معطسه قند مسحوق و گلگلیوتی و مرزنجوش و اسطوخودوس و توتون معروف به انفیه و فرفیون و خربق ابیض و ورازین Vératrine و اسارون شامی و نمک طعام مشوی و نشادر و سولفات دو مرکور Sulfate de Mercure مشروط بدانکه هریک از اینها در نرمی و درشتی در حد وسط بوند ؛ یازدهم از اینهاست ادویه محرکه محلله که بفرانسه آلتران Altérants یعنی تغییر دهنده و هم فوندان Fondants یعنی محلله خوانند که عبارتند از آنچنان ادویه که

ادویکه تغییری دهند حالت مرضیه را بصحت بدن چندان تغییری ظاهر نمی‌کنند بمعنی که بدون قی
و اسهال و عرق و سایر بحرانات دافع مرض کردند نه اینکه مانند مستفرغات اجزاء غیر طبیعیه را
براهی معین از بدن خارج نمایند ؛ وچون به بسکی ملاحظه کنیم مقویات در هنگام ضعف
عمومی واد و به ضد ورمی در اورام دکنه کنه در نوبه از جنس ادویه مغیره مراند بدلیل انکه مزاج
علیل را بحالت صحت دهند بدون اخراج ماده مخصوصه و برخی از ادویه مغیره را تاثیری
فوراً بر مرض بود همچون کنه کنه و بعضی دیگر را تاثیر تدریجی بود مانند زیبق در سفلیس و برخی دیگر
از جهه اختلاف مقدار در زمانی دیگر مستفرغ شوند چنانکه زیبق بمقدار اندک تغییر دهنده و بمقدار تام
مسهل است و همچون صبر زرد نبات علی هذا خواص اعظم ادویه بتغیر چون سایر ادویه تستی است
و بعقیده قدمای اطبا ادویه مغیره موجب نضج بودند رطوبات بدنیه را ولی احقیقت عمل
و تاثیر انها مخفی باشد وچون اغلب مستعمل اند در تغییر جسمانی الآت لهذا معلوم است که استعمال
شان تیز باید طولانی بود تا توانند اثری از انها بظهور رسد و معروف ترین ادویه مغیره اینست

کلر Chlore و برم Brome و یود Iode وارسنیک
Arsenic و زیبق Al——— و پلاتین Platine
و شوکران و نباتات قلیاییه وار سوخته ذغال حیوانی و موریات وامونیاک
Muriate d'ammoniaque وکبریت و موریات دوباریت
Muriate de Baryte. ؛ باب ششم در مستفرغات
بدانکه عموماً مستفرغ گویند آن دوائی را که ممد باشد در اخراج اجزای خارجیه یا غیر طبیعی

را از آلات و آنچه که حاصلند از آنها از وریدین و واسطه ادویه مدره بول و مخرجه بلغم و معرقه و مدره طمث از
اقسام مستفرغات اند ولی اطبای فرنگ عموماً مستفرغ گویند ادویه‌ئی را که مخصوص باشند در
حصول قی و اسهال که قسم اول را ومیتیف Vomitifs یعنی مقی و قسم دوم را
پورگاتیف Purgatifs یعنی مسهل نامند ؛ اما ادویه مقیه ؛ بدانکه
اغلب ادویه و اغذیه را چون بمقدار زیاد نوشند موجب تهوع و قی گردند ولی لازم مقیات
خاصه آن بود که مقدار جزئی از آنها مورث اخراج اجزای موجوده در معده شود ؛ در اکثر مقیات
اغلب اوقات بیست الی سی دقیقه پس از نوشیدن مقی حالت تهوع و کسالت عامه
ابتدا کند با صغر و عدم انتظام نبض و سفیدی و جستن شفتین و نقصان حرارت غریزیه و
خروج بزاق بمقدار تام و کدورت و تیرگی عینین ؛ و این علامات در مقام درجه اولی
باشند قی را که دوام نماید تا در درجه دوم اجزاء موجوده در معده براه مری از دهان خارج
گردند در هنگام جمیع علامات مذکوره تغییر یابند مانند آنکه نبض عظیم و منتظم و حرارت بدنیه شدید و عرق
جلد را فرو گیرد و چون در زمان قی آلات بطنی فشرده میشود و بدین سبب دوران دم از دور
صعوبت بهم رسد لهذا دم نیز بصعوبت از راس رجعت نموده صورت منتفخ و سرخ گردد
با حمرت ملتحمه و انتفاخ ورید وداج و ترشح دمعه زیاده از مقدار طبیعی و از آنچه که معده را شدت
حرکت غیر طبیعی عارض میشود صداع و وجع عینین حادث شود و برخی از اوقات خروج
بول و براز از مردان ارادی ؛ و ماده مخرجه از معده مختلف است بدین نوع که بعضی از اوقات
خلط دمویه در او موجود است که از انصداع عروق شعریه حلقوم حادث شوند و مقداری نیز مخلوط

از قبیل حالات آلات تغذیه و مزاج مریض ⁂ و چون قی سد شود حالت ضعف بر مریض
با غثیان بالنسبه و ضعف نبض و بندرت ضعف مزاج چنان شدت پذیرد که بهلاکت
رساند چنانچه دیده شده در شخصی مبتلا بدرجه اخیره سل که مقی بدو داده اند مضطر و خارج
از حیز تحمل درر سید که اغماء شدیدی او را عارض گردیده منتهی شد بموت ⁂ و نیز از جمله تأثیرات
ادویه است پس از استعمال ادویه مذکوره بدون موقع حالت اغماء و هیجان دم بدماغ و
و نفث الدم و سیلان طمث و قیئ بطنی و سقط جنین و انقلاب رحم و امثال اینها در مقابله از آنکه
حمل عضلات در حین عمل قی بسیار شدت یافته باشد ⁂ و شدت و طول زمان قی
مختلف بود باختلاف ادویه مستعمله چنانکه سولفات دو زنگ *Sulfate de zinc*
و سولفات دو کویور *Sulfate de cuivre* بسیار سریع الاثر و تهوع اینها
بسیار قلیل است و بدین جهة از جمله مقیات جیده اند در مسمومین بسموم مخدره و انتیمون
و توتون از جمله مقیاتی باشند که در عمل قی بطئی و بر عکس موجب تهوع طولانی اند بنوعی که
اشاره بر استعمال اینها در صورتی است که مقصود ضعیف نمودن مزاج مریض بود ⁂
بدانکه از استعمال مقیات ترشح بلغمی معده و اثنا عشر ازدیاد پذیرد چنانکه هویدا باشد از رطوبت
غلیظه شبیه بکتوطلی که در آخر زمان قی ظاهر میگردد و از یاد رفتن ذکه شخصی که زیاده از یکبار آن است
در اثر و ترشح شده بواسطه قی بکمتر نیم افراج نموده ⁂ و برخی از اوقات بهمراهی افراز
مدفوعه یعنی صفرا خارج گردد و بعضی چنان گمان نموده اند که صفرا قبل از استعمال مقی در
معده موجود بوده ولی چنین نیست زیرا که صفرا در ابتدای قی دفع نشود و اهم در هنگام خروج

هر قدر مدت قی افزون تر شود مقدار او نیز افزون تر گردد پس معلوم است که ادویه مقیئه ممدّ اند
بر اخراج صفرا از مخزن خود ⁂ و هم بدانکه مورث عروض قی شود اثر مخصوص بعضی از ادویه بعصب
زوج دهم و شعب عصب کالکیولی که در معده و معاء علیا متفرق اند ⁂ و ثبوت قول
اول بدین است که بواسطه احتکاک حلقوم به پر مرغ قی عارض شود در حالیکه هرگاه آن پر فرو
رفته بمعده رسد مورث قی نگردد پس چون اعصاب مذکوره محرک معده و حجاب حاجز
و عضلات بطنیه گردیده بشدت تامه مبتلا شوند بحرکت غیر طبیعیه که موجب خروج اجزاء موجوده
در معده است ⁂ بدانکه اطباء ادویه مقیئه را معمول دارند در امراض مختلفه مثلا در صورتیکه فاعل
غیر طبیعیه منوط بود بامتلای معده یا موجود بودن اجزاء غیر منهضمه یا زیاد بودن حموضات
معده و در عدم اشتها و در نوشیدن بعضی از سموم ادویه مقیئه اغلب بسیار مفید باشند
در برخی از اوقات موجب خروج حصاة مراره اند بواسطه فشاری که بجمیع آلات بطنیه وارد آید و هم
بواسطه ادرار استرخاء در مجرای مراره و همچنین نیکو بود استعمال آنها در برخی از امراض تنجیه آلات
تنفس اگرچه دلیل بر نیکو یکی تأثیرشان واضح و هویدا است و هم بدانکه در ابتدای حمیات نوبتیه
مقیات اغلب مفید باشند مشروط بدانکه حالت حمائیه منوط بورم آلات اغذیه نبود
و چون بمقدار خرقی نوشیده شوند بنوعی که مورث تهوع فقط گردند استعمال آنها نیکو بود
در اقسام نزف الدم که در اینصورت قوه نبض انقصان رو نماید ⁂ علاوه بر مذکورات
جایز بود استعمال این نوع از ادویه در استسقا که در اینصورت موجب ازدیاد ترشح بول
دارد یا دخل عروق جاذبه گردند ⁂ اشاره بر خلاف در استعمال این نوع از ادویه در استسقا

در صورت

که در اینصورت قوه نبض را نقصان رونماید ∴ علاوه بر مذکورات جایز بود استعمال
این نوع ادویه در استسقا که در اینصورت موجب ازدیاد ترشح بول و ازدیاد عمل عروق
جاذبه کردند ∴ اشاره برخلاف در استعمال اسهالات هنگام هیجان دم برأس سیما
چون علاوه بر هیجان موضعی مذکور مزاج مریض دموی بود و هم در صورت
متورم بودن یکی از آلات تغذیه دور حمل هر انقلاب رحم و فتق ∴ و باید دانست
که مداومت استعمال مقیئات موجب ضعف معده بود ∴ و هر مقئی باید محلول یا
مخلوط در آب باشند و بعد از قی بایست نوشیدن ماء فاتر یا چای یا بونه بمقدار ام
زیرا آنکه معده دم ساختن اثر او به مقیئه موقوف بود و در صورت دید طبیب بواسطه نوشانیدن
چای ختائی یا مطبوخ مازو یا جوهر او چنانچه در نسخه باصره مذکور شد ∴ و معروف ترین
ادویه مقیئه بود ایپکا و پیاز عنصل و اسارون شامی و بیخ مقیئه کبود که بفرانسه وی
ادل Viole خوانند و خردل سفید و توتون و انتیمون قی و سولفات دو زنک
Sulfati de Zinc و سولفات دو کویور Sulfate de cuivre
و کرمس منرال Kermes minéral. اما مسهلات آنچنان بوده
اند که بمدت طولانی اخراج براز را شدید نماید و علت شدت عمل ازدیاد حرکت
طبیعیه امعاء و ترشح انهاست ولی این دو سبب مختلف شوند از قبیل مزاج مسهلات بنوعی
که مسهلات ملینه موجب ازدیاد حرکت و مسهلات قویه بخصوص مورث ازدیاد
ترشح اند و چون بحد افراط استعمال شوند باعث تهوع و قی و وجع و ورم معده و امعاء گردند

با برودت اطراف و ضعف نبض ∴ و همه مسهلات اشربه ملیّنه همچون ماء الشعیر و شربت
قند و آب گوشت و چون سطح الآلات تغذیه تخمیناً هزار و چهارصد پوس مربع است که
در هنگام شرب مسهلات جمیع این سطح را ترشّح زیاده از حالت طبیعیه شود معلوم میگردد که
تأثیر مسهلات مخصوص و محدود نیست در هر صورت که تحصیل لازم دارند اخراج رطوبات
بدنیه را و جهت این ازدیاد ترشّح است که پس از نوشانیدن برخی از مسهلات مقدار
کلّی از رطوبات بدنیه خارج گردد و از جهت اخراج این رطوبات عطش زحمت نماید و هم موجب شود
جذب شدن رطوبات مجتمعه در بعضی از تجاویف بدن را ∴ و برخی از اطبّا فرق گذارند
مابین مسهلات بارده و حارّه و از قسم اول دانند املاح مسهله را زیرا که مسهلند بدون آنکه سبب ورم
گردند در عقب پس از زوال اثر موجب تخفیف حرارت و حمّی باشند و از جمله قسم دوم شمرند
آنچنان مسهلات را که در هنگام اثر مورث قوّت نبض و حرارت بدنیه اند به نوعی که در حالت
حمّی و ورم استعمال آنها ممنوع بود ∴ ولی ما در این جا مسهلات را منقسم نمائیم به [illegible]
قسم ∴ قسم اول از آنها ادویه ایست که اطبای فرنگ لاکساتیف Laxatifs
و هم لنیتیف Lénitifs یعنی ملیّنه نامند مانند شیرخشت و ترنجبین
و فلوس و تمر هندی و آلو و عسل و طرطیر و بعضی از دهان چون دهن کرچک که بدون
از حرارت گرفته باشند و دهن بادام شیرین و دهن زیتون هرچند ادویه
مذکوره ملیّنه نامند از جهت که باعث اخراج مقدار کثیری از براز شوند بدون احداث
هیجانی معتدّبه و بدون تأثیر تام در مزاج ولی با وجود این شیرخشت مورث قولنج

کرد چنانکه در تحفه ناصریه مذکور شده و منقسم از دو به استعمال شوند در صورتیکه منظور تحلیه نمودن
آلات نفذیه بوده بدون حدوث هیجانی تام چنانکه لازم گردد در اطفال و سوان حامله و نفاس
مبتلا بورم یکی از آلات نفذیه یا آلات بول یا فتق یا خروج مقعده یا بواسیر یا تشنج عضلانی
مقعده و پس از عمل یدجراحی در بطن یا لگن :: قسم دوم مسهلات بارده یا ملحیه اند مانند
فسفات دو سود *Phosphate de soude* و سولفات دو سود *Sulfate de Soude*
و سولفات دو پطاس *Sulfate de Potasse* و سولفات دو مگنزی *Sulfate de Magnésie*
که بخصوص استعمال شوند در هنگامیکه علاوه بر اسهال منظور بود اخراج رطوبت کثیره از بدن
زیراکه مدفوع از آنها بسیار رقیق است :: و چون بمقدار لازم مزاج نوشته شد بهیچوجه موجب
حرارت و هیجان نمایند و نگویند هرچند مورث عطش اند و شاره بر استعمال آنهاست در
امراض حمائیه و ورمیه و امراض دمویه در هنگامیکه اسهال قوی لازم بود :: قسم سیم از آنهاست
مسهلات حاره خفیفه همچون سنا و کل و ریوند و صبر زرد :: واثر این دو ادویه
از اثر مسهلات سابق الذکر است هرچند نهار اجاره گویند ولی از آنها القدر شد بنحوه الاعداد
لایق موجب ورم گردند :: و سنا یکی مستعمل بود چون منظور اخراج براز و هیجان جزئی
بر امعا ضعیف باشند زیراکه علاوه بر قوه مسهله قوه مقویه نیز دارد و بود و صبر مخصوص است
در ملهم با ضعف اعمال امعا و علاوه از امراض دماغیه و لی اشاره بر خلاف استعمال آن است
در بواسیر و خروج مقعده :: قسم چهارم از آنهاست مسهلات حاره قویه باشند مانند علیه بیقمونیا
و ظریق اسود و رب ریوند و همچنین کرجک هندی و حنظل و قثاء الحمار و از آن جمله نهار

حاره قویه نامند که چون مقدار تمام نوشند اغلب موجب هیجان و ورم شدید اند در آلات
تغذیه و مستعمل اند در هنگام ضعف یا بطلان عمل امعاء و در استسقاء بمنظور اخراج دائمی رطوبات
و بجهت جذب ماده از رأس و اجتناب از آنها لازم بود در هر زمانی که هیجان یا ورمی در
آلات نطفیه موجود باشد ؛ قسم پنجم از انهاست مسهلات زیبقیه چون زیبق مرکب با
اهک و حب مشهور به پیلول بولو Pilules bleues یعنی حب کبود و کلمل ؛
و مخصوص این ادویه مستعمل اند در امراض کبدیه ولی چون اثر مسهلیت آنها در هر زمان بیک شدت
نیست اغلب پس از نوشیدن آنها در شب مسهلی دیگر در بامداد لازم شود ؛ باید دانست
که قسم چهارم از مسهلات اکثر ادویه محرکه موضعیه اند مانند ریوند که اگر کمتر بخورند از راه
تغذیه خود را بصورت هم اغلب موجب قی و تهوع است ولی برخی دیگر با شر نمانند هم
از آنکه براه دهان داخل بدن شوند یا آنکه بنحوی دیگر داخل دوران کرده یا در جلد مجروح معمول
دارند چنانچه بعضی از فضلا آنها را در فقره پانزدهم از گفتار ششم از فصل اول از باب دوم از
مقاله دوم شفائیه ذکر کرده ؛ و شبهتی نبود که بعضی از ادویه مسهله مجذوب دم شوند
مانند آنکه پس از استعمال ریوند ریونده سولفات دو پطاس Sulfate de Potasse
در وقت سفر چون فصد نمودیم دم را اگر به ملاحظه این اجزاء در دم نمودار شوند و سنامکی و ریوند و جلب
در شیر زنان قوه مسهله ادویات گشنه لون قنوس و ریوند و سنامکی و در ریوند نیز
در بعضی مشاهده کرده اند ؛ بدانکه بعضی از مسهلات نیز بدرد رسند چون طرطیر و ریوند و مانند آن بعضی
که ادویه مدره خاصه را بمدت طولانی بدون حصول منفعت استعمال کنیم و بالاخره بمقدار آن

شرب ربوند از ایام عروض باید و بر این عمل مخصوص دلیلی نیست جز آنکه گویم بواسطه
رسیدنشان بکلیه محرک او گردند :: و نیز بدانکه تاثیر صبر مخصوص بود بامعاء مستقیم از اثر حنظل
و شرب ربوند و خربق اسود بسیار اندک بود بر امعاء دقاق و اشخاصی که از فرط شرب
اینها بهلاکت رسیده اند در امعاء غلاظشان جمیع علامات ورمیه موجود بوده با سلامت امعاء
دقاق را از آن دانند که ادویه مذکوره را ننوشیده اند بلکه بواسطه ذرورشان بر موضع مجروحی
از جانب انسی فخذ در دوایش دم داخل نموده اند :: اما در خصوص عطشی که اغلب منتجه استعمال
مسهلات ملحیه است اطباء غیر حاذق چنان دانسته که مسهلات ملحیه حار و موجب احداث
سخونت اند ولی اختیار این قول بواسطه عدم عمل تشریح است زیرا که از تشریح آلات
تغذیه حیوانات زنده پس از استعمال نمک فرنگی که در هنگام اسهال است زیاد دیده شده
هویدا گردیده که در هیچ یک از آلات تغذیه هیجان یا ورم موجود نبوده و بر اینها که عطش را دلیل
بر حرارت نمک دانند گوییم که سبب عطش نیست مگر میل شدید نمک فرنگی بجذب
آب بنوعی که منفصل رطوبات بدنیه جذب بخود نموده را تا خود خارج نماید و بدین جهة
مزاج علی الدوام ساعی بود بر اینکه بعوض رطوبات مخرجه رطوبتی از خارج بخود رساند
بیان هشتم در مخدرات :: بدانکه مخدرات عبارتند از اشیائی که ادویه که تاثیری خاص
بر آلات عصبیه بخصوص بر دماغ دارند که چون بمقداری اندک استعمال شوند حس
و حرکت عصبیه را نقصان کنند و موجب راحت و نوم گردند و چون مقدار را بسیار
بود مورث علامات مخصوصه گردد که اطبا فرنگ اینعلامات را نرکوتیسم

Narcotisme موسوم و منهم اند ؛ و از جمله علامات خاصه مذکوره بود
ثقل رأس و ظلمت بصر و نقصان عقل و سستی عضلات و بیحالی یا نوم مفرط یا غیر
مفرط و برخی از اوقات با تنبه بعضی از خواب و بعضی از اوقات بدون آن و چون
مقدار ادویه مذکوره زیاد بود یا مستعملین اینها عصبی المزاج باشند صداع شدید یا دوار و
حرکات تشنجیه و خیالات پریشان و نفس ایشان را عارض شود که مریض در اینحال
سهکی قلب و بی ارامی شده مبتلا گردد تا زمانیکه بتدریج اغمای بینهایت او را رخ
نماید که دلیل بود بر قرب موت ؛ و در این حالت اغماء برخی از اوقات نبض
سریع تر و بعضی از اوقات دیگر بطی تر از حالت طبیعیه است ولی در هر صورت غیر منتظم با
عسر النفس و التهاب عرق شدید باشد ؛ و اثر انقسام ادویه مخصوص بود یا آنها
نعوذ به نبوش که اکثر از اوقات موجب قلت اشتها باشند سیما چون بمدت طولانی
استعمال شوند ؛ در هر صورت ادویه مخدره اعم از آنکه مشهور به اثر مخصوص دیگر یا اثر عام
کنند مضعف خاص آلات عصبیه اند ولی این مخدرات آنچنان ادویه ای باشند
که بدستور طبیب حاذق موجب معالجات عجیبه گردند و استعمال بیموقع و بیجا آنها
تنها مورث ضررهای تامه شود چنانکه بر هر کس واضح و هویداست از حال کسانیکه
مداومت با فیون دارند ؛ اطبای فرنگ استعمال کننده ادویه مخدره
را در چند موضع اول در برخی از حمیات دوریه حاده و هر صورتیکه حمیات مذکوره
مرکب باشند به بعضی از علامات عصبیه مانند وجع شدید با تشنج یا سهر مفرط در هنگام

دو در هنگام بودن التهابات استعمال آنها موجب شدت هیجان گردد ؛ دوم در حمیات
منومه معمول دارند برخی از اطباء در هنگام عروض نوبه چنانچه مفصل در تحفه ناصریه در بیان آن
افیون مذکور شده است سیم در اورام عادة منظور که در حمیات ورمیه معمول میدارند دو در
اورام اغشیه مخاطیه چشم و قصبة الریه و حلقوم مفید مشروط بر آنکه موجب تخفیف وجع
نشوند زیرا که بتجربه رسیده که تخفیف وجع مورث تخفیف ورم و شدت او باعث
شدت ورم است چهارم در نزف الدم و سیلان رطوبات سرزیه و علمیه همچون
فالنجات موجب انسداد آنها کردند پنجم در اوجاع عصبیه خاصه که بهترین ادویه است
و اغلب بسیار مفید اند در ق عصبی و قولنج و تشنج که در حالات مذکوره از استعمال
مقدار تام اغلب هیچ اثری ردی بظهور نمیرسد ششم مرکب کنند ادویه مخدره را
با برخی دیگر از ادویه بجهة تغییر دادن شدت عمل ادویه مستعمله یا آنکه مزاج بسهولت آنها را
قبول کند ؛ و در صورتیکه بر سبیل اتفاق یا بواسطه مزاج مخصوص مخدرات شده
از آنها بروز نماید باید بعلاج آنها بدین دستور پردازند که بسرعت مقیی استعمال کرده
تا هرچه از آنها در معده باقی مانده خارج گردد و چون این حالت بسیار شبیه بود بحالت
مسمومین که تفصیل مداوای آنها را در فقره هفدهم از کتاب ششم از فصل اول از باب دوم
از مقاله دوم شفائیه ذکر نموده‌ایم و علاج او نیز مانند مداوای سموم است لهذا در این مقام
تکرار او لازم نبود ؛ هفتم موافق استعمال طبی اغلب مقادیر مخدرات بسیار اندک بود
چنانچه در بیان تفصیل هریک از آنها در تحفه ناصریه مقدار شربت شان ذکر کردیم

ودر موارد استعمال اغلب عصاره انها را بکار دارند وهم بندرت سوف
یا مطبوخشان مستعمل بود ∴ وعجب است که گوسفند وگاو وشتر بسیار بندرت اثری از
از مخدرات بینند وبمقدار تام استعمال مخدرات در آنها هنگام تجربه نیز حاصل است ولکن
ودلیلی بر این حالت مخصوصه نداریم جز آنکه گوئیم موقوف است بخواست خداوند که حیوانات
بی ادراک را محفوظ نماید در بیابان هائی که اقسام نباتات مخدره را در مابین سایر
نباتات ماکوله ایشان رویانیده ∴ واشاره بر خلاف در استعمال مخدرات بود
ایدیوسنکرازی *Idiosyncrasie* یعنی حالت مخصوصه بعضی از اشخاص
که بهیچوجه طبیعتشان مقدار جزئی از انقسم ادویه را قبول نمی نماید یا آنکه فی الفور مبتلا میگردند
بعلامات سمیه ونیز ممنوع باشند در امزجه دمویه زیرا که مورث بطوء دوران دم اند
واهم در هیجان دم راس که بواسطه استعمال مخدرات فزونی یابد واهم در هنگام امتلای
معده از غذا زیرا که اغلب مانعند تحلیل رفتن غذا را ∴ ومعروف ترین ادویه
مخدره است افیون واملاح وترکیبات او وبلادانه وتاتوره وبزر البنج و
وشوکران وکاهوی بری واسید پروسیک *Acide prussique*
وسیانور دوپطاسیوم *Cyanure de potassium* وبادام تلخ
وترکیبات او وشاهدانه هندی بیان قسم در ادویه مضعفه بدانکه
مضعف گوئیم هر آنچه دوائی را که هیجان وثوران یا حالت ورمیه یکی یا چند آن از
بدنیه را تقلیل دهد دوران دم را بطئی نماید ∴ واطبای فرنگ انها را از جمله تانیرات ان

منقسم نموده اند به تامپران *Tempérants* یعنی مبردات و امولیان
Emolliens یعنی ملینات و کنترِ ستیمولان *Contre-stimulants*
یعنی ضد محرک ؛ اما تامپران ها ادویه ائی است که عمل آلات را ناقص نماید بواسطه
بطی نمودن دوران دم و کاهیدنشان حرارت غریزیه را ؛ و تاثیرانشان واضح تر بود
هنگامیکه اعمال بدنیه بالنسبه بحالت طبیعیه اندر فزونی باشند و اثر انها ضد مقویات و قابضات
زیرا بعوض میل و لون دم را موضعی موجب رادع او گردند ولی بدون جمع ساختن الیاف
عروق ؛ و چون موافق قواعد متداوله استعمال شوند قوت و سرعت نبض و حرارت
غریزیه و عطش مفرط را قلیل نموده هم ترشح بول و عرق را زیاد کرده نیز موجب تسکین جمیع
علامات حمائیه گردند ولی چون بحد افراط بکار روند برخی از اوقات عمل آنها شبیه گردد بعمل
مسهلات ؛ و مداومت استعمالشان موجب ضعف آلات تغذیه و هزال عمومی و باختگی
سیمات ؛ در صورتیکه معده را هیجان جزئی بود استعمال ادویه مذکوره مفید افتد ولی چون
تقرحات یا تغیرات شدیده جسمانیه موجود باشد موجب بروز علامات ردیه شوند ؛
و از آنجهت که تاثیر جمیع این قسم از ادویه منوط است بجسمی مخصوص که ویرا حموضتی جزئی بود و مخلوط به مقداری
کثیری از آب و مقدار جزئی از اجسام حلوه و این اجزاء در هر یک از آنها بمقدار قلیل یا کثیر موجود
لهذا تبدیل نمودنشان در زمان استعمال موجب تفاوت فاحش نگردد. ؛ و معروف
ترین ادویه مبرده است محلول هر یک از اسید بوریک *Acide borique*
و اسید کربنیک *Acide carbonique* و اسید استیک *Acide acétique*

در مقدار زیادی از آب و اسید طرطریک Acide tartarique
و اسید سیتریک Acide citrique و اسید اکسالیک Acide oxalique
و فواکه حامضه و عصارات انها و طرطیرات و اکسالات و پطاس Oxalate de potasse
و میاه حامضه معدنیه که بخودی خود در جوش شده ؛ اما امولیان Émollients
اینچنان ادویه باشند که بواسطه اجزاء خاصه خود نسوجی را که بانها آلوده شده نرم و ملایم سازند
و تمام این قسم از ادویه را اجزاء صمغیه یا نشاسته یا دهنی یا اجزای قندی یا ژلاتین Gélatine
باشد که بسهولت در آب گرم حل شده موجب ظهور اثر خاص خود گردند و جمیع
این ادویه حیوانی یا نباتی اند و هیچیک از انها معدنی نبوده معروفترین انها صمغ عربی
و داغوم و کتیرا و خبازی و انجیر [illegible] و بادام شیرین و جو و برنج و عناب و خرما و انجیر خشک و مویز
و شیر و ماء الجبن و سریشم سنگ ماهی و دنبه و کره و امثال انها ؛
اما کنترستیمولان Contre-stimulants بعقیده بعضی از اطبای این ادویه
که عمل انها ضد محرک بود و این عقیده را از معلم معروف ایتالیائی رازوری
Razori نامست که بکرار اقوال ورا در کتب ناصریه بیان نمودم و اطبای مقلدین او
گویند که این ادویه ضد محرکند از ان جهت که زایل بنمایند اثر محرکات را مانند انکه چون [illegible]
در سلک ادویه محرکه شمرده هر دوائی را که زایل کنند عمل محرکیت اوست ضد محرک بود
؛ هر چند گفته رازوری Razori در بعضی از مطالب بسیار سعی است ولی
با وجود آن قبول او لازم است زیرا که معالجات بسیار صحیح و مقبول از تجربات وی حاصل گردیده مانند

علاج ذات الجنب و ذات الریه بواسطهٔ استعمال مقدار تام از انتیمون و علاج ورم غشاء
دماغ بواسطهٔ استعمال بلادونه که تعریف انها را بتفصیل در تحفهٔ ناصریه بیان نموده‌ایم و
در آن جا بذکر رسیده ادویهٔ ضد محرک مخصوص نافعند در صورتیکه اثر فوری انها در امراض غیر
نمایان و اثر اخیره کلی بود مانند آنکه انتیمون قی باور و آنکه مقی است هیچ وجه موجب عروض
قی نگردد و بعوض آنکه در حالت صحت استعمال مقدار کلی از او موجب ظهور علامات
سمیه و ورمیه گردد در این امراض مخصوصه موجب تحلیل ورم شود و هرچند متقدمین نکته از روی
ادویهٔ بسیاری را در سلک ضد محرکات شمرند از آن جهت که اثر اخیر شان ضد محرک است
ولی فی الحقیقه جز انتیمون قی و بلادانه و ریوند بتجربهٔ نامه باستعمال نرسیده اند و بعضی
که استعمال بعض انها را بمنظور ضد محرک احتیاط لازم بود و استعمال انها جایز باشد مگر
در آن وقتیکه از جمیع معالجات معروفه دیگر امیدی نبود بیان نهم
در ادویهٔ مخصوصه بدانکه ادویهٔ مخصوصه عبارت از دوائی است که تاثیر او مخصوص بود بسبب علامات بعضی
از امراض مخصوصه و این ادویه بسیار قلیل العدد اند زیرا که دوا مخصوص نشود مگر آنکه مرض مخصوص را
همیشه علاماتی خاصه بود :. و ادویهٔ مخصوصه منقسم گردند بهفت قسم قسم اول از انهاست
نوعی از جاذبات که بفرانسه ابسوربان Absorbants خوانند که
استعمال شوند از خارج بمنظور جذب بعضی از رطوبات ظاهره از جروح مانند ذرور و مرهم
و امثال انها :. و از جمله انهاست غاریقون و ریشهٔ کتان و پنبهٔ محلوج تازه و اره و ریزهٔ
چوب و زغال مسحوق و خاک رس و سبوس گندم و امثال انها قسم دوم

ازا نهایت ادویهٔ تریاقیه که بفرانسه نوترالیزان *Neutralisants* یعنی
زایل کننده نامند که عبارت از آن ادویه است که بواسطهٔ تأثیر شیمیائی خاص اجزاء
ضاره خارجیه یا مرضیه را زایل کنند نامند ادویهٔ ضد حموضات و تریاقات :. اما
ضد حموضات بدین نوع تأثیر بخشند که اجزای حامضه را جذب نموده موجب زوال
ضرر حموضات گردند :. ولی چون حموضات در بدن بروز نمایند که بواسطهٔ حالت غیر
طبیعیهٔ آلات تغذیه و ضد حموضات ماده حامضه تنها را زایل کنند بدون دفع مرض
لهذا این ادویه فی الحقیقه مخصوص بعلاج مرض نباشند بلکه مخصوص اند بتخفیف دادن
ئی از علامات ازدیاد :. و بسیلک ضد حموضات دانیم مگنزی مکلس و کربنات دو مگنزی
Carbonate de Magnésie و آب آهک و کربنات دو شو
Carbonate de chaux و بی کربنات دو سود *carbonate de soude*
و بی کربنات دو پطاس *Bicarbonate de potasse* را باید اما
تریاقات که بفرانسه انتیدوت *Antidotes* و هم کنتر پوازان
Contre-poisons یعنی ضد سم نامند آنچنان ادویه‌اند که منفعل و از بدن پس از ورود آن شدن
سموم بمعده بطوریکه آن سم را تغییر داده و با او مرکب شده جسمی غیر محلول قلیل الضرر یا غیر مضر حاصل شود
تا طبیب را فرصتی که خروج او از بدن حاصل آید دهد و بدین واسطه باید تریاقات را از بدو ورود
معده و لو از المعده و صفرا تغییری یابند که موجب عدم تأثیر انهار سم گردد و هم چنین عموما
مفید به باشند هر قدر بدن سم را کمتر جذب نموده باشد :. و عدد تریاقات قلیل بود

چون متفصیل تام علاج ورفتار طبیب را در شرب سموم در فقره هفدهم از گفتار ششم از
فصل اول از باب دوم از مقاله دوم شفائیه بیان نمودهایم لهذا در این جا تفصیل آنها لازم نیست مگر آنکه
گوئیم معروفترین تریاقات اند بیاض البیض و شیر و تنن Tannin با مطبوخ تازه
تازه و بلکنری و مگلس و نمک طعام و کلر Chlore و هیدرات دو پر اکسید دو فر
و آب آهن حدادان و هیدرات Oxyde de fer و در اخراج سموم
قی باعانت زولفات دو زنک Sulfate de Zinc و سولفات دو کویور
Sulfate de cuivre و اپیکا Ipeca و شراب تارتر حتکاک حلقوم
و امثال آنها. قسم سیم از آنهات ادویه ضد نوائب که بفرانسه فبریفوژ Febrifuges
نامند که تاثیر مخصوص آنها رفع مخوف امراضی است که خود در الطریق نوبه ظاهر نمایند مانند بعضی
از اوجاع عصبیه و حمیات منوبه و دلیل بر اختصاص تاثیر آنها ندارم مگر آنکه گوئیم یا بر سبیل عموم مزاج را
تقویت نموده دافع مرض کردند یا بسبب تحریک مخصوص آلات عصبیه شده عمل آنها را تغییر دهند و
چون اینمطلب را به تفصیل در فقره اولی از گفتار چهارم از فصل سیم از باب اول از مقاله دوم
شفائیه بیان نمودهایم و همین قدر کافی بود که بر سبیل فهرست اینقسم از ادویه مخصوصه را بیان نمائیم
بدین تفصیل کنه ارسنیک Arsenic فلفل پیپرین Pipérine سالیسین
Salicine فلوریدزین Phloridzine فلوداتیم برگ شمشاد برگ زیتون
حب کاکنج تنن Tannin فلفل فرنگی اتیر Éther سیانور دو فر
Cyanure de fer اپیکا Ipeca پوست درخت آلو سولفات دو

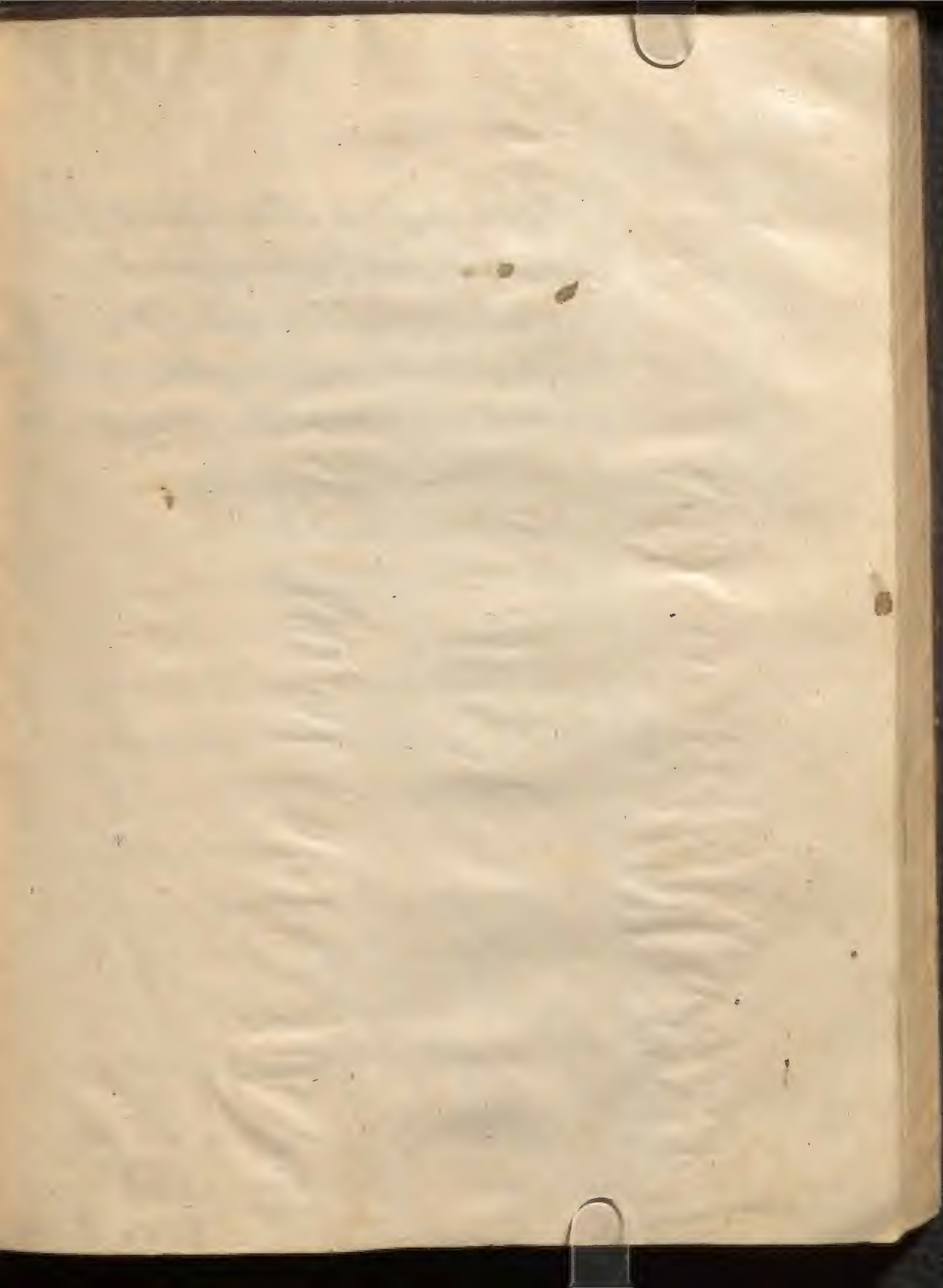
وامثال آن ∴ قسم چهارم از انهاست ادویهٔ انتیسفلیتیکی Anti-syphilitiques
یعنی ضد داء افرنجه که مخصوص‌اند در دفع مرض مذکور ∴ هر چند
اطباء این قسم از ادویه را بسیار دانسته‌اند ولی باید دانست که باعتقاد بعضی هر نسخه از انها نباتیه‌اند ممد اند
معالجه را و به تنهائی دافع مرض نکردند برعکس ادویهٔ فلزیه و شبه فلزیه چون زیبق و طلا و یود و پلاتین
Platine که بدون ممد ساختن نباتات را بتنهائی در علاج کافی‌اند ∴ و دلیلی براین
عمل خاص ندارم ولی این بنده چنان دانم که چون جمیع این ادویهٔ فلزیه اجسامی باشند که مانع گردند
اجزاء میته را از عروض عفونت همچنین برسبب سیفیلیس تاثیری مخصوص نمایند ∴ و این قول
پذیر دار ازانکه مکرر سیفیلیسی را که بزیبق مداوا نشده بود بواسطهٔ املاح ارسنیکیه مداوا نمودم بلکه مکرر نیز رجوع
نمودیم به بی کرمات دو پطاس Bichromate de Potasse که نیز از جمله
ادویهٔ مانعهٔ عروض عفونت ام جسم حیوانی را و بواسطهٔ استعمال او روزی سه دفعه بهر نوبت مقدار
ربع گندم در مدت شانزده روز علاج سیفیلیه که عبارت از سیفیلیس جلدی است نمودم در حال
انکه بمدت چهار سال بواسطهٔ زیبق و یود و املاح انها شفا نیافته بود ∴ قسم پنجم از انهاست ادویهٔ
ضد جربی و انها را نیز اقسامی زیاد بود ولی اثر جمیع انها این است که قمل جربی را میرانند و چون
بتفصیل تمام این مطلب را در فقرهٔ دوم از جملهٔ دوم از مقالهٔ اولی زینة الابدان بیان نمودیم
تکرار او در اینجا تفصیل بلاطائل است ∴ قسم ششم از انهاست ادویهٔ ضد دیدان که استعمال شوند
بمنظور اخراج دیدان معدی و معوی و تاثیری بر حیوانات غریبه چه موجوده در سائر آلات بدنیه نیز دارند
و این صنف از ادویه را به دو قسم منقسم نمائیم با واسطه و بدون واسطه با واسطه گوئیم انها را در صورتیکه

بیرون

موجب تقویت معده و اشتها گردیده و دیدان را هلاک نمایند یا بواسطه اسهال قوی آنها را زنده
یا مرده خارج سازند و بدون واسطه گویم آن ادویه را که بواسطه اثر مخصوصه تقتل دیدان ایشان را
هلاک نموده خارج کنند و چون تفصیل ادویه ضد دیدان را در فقره هفدهم از گفتار ششم از
فصل اول از باب دوم از مقاله دوم شفائیه بیان نمودیم طالبین آنها را رجوع بدانجا لازم
بود قسم هفتم از انهاست ادویه مسقطه جنین که بفرانسه ازیف [illegible] گویند
بدانکه ابتدا چنان لازم نمودم که این قسم از ادویه را ذکر ننمایم تا برخی از جهله و فسقه بعضی اعمال ناشایسته
را مرتکب نشوند ولی از آن راهی که پنهان نمودن بعضی از مطالب طبیه را از متعلمین علم طب
خلاف مأموریت خود دانستم مانند آنکه بعضی از ادویه سمیه و هم برخی از ادویه قویه را از آنها پنهان
ننمودم با امید آنکه بمنظور نیکو استعمال کنند لهذا در اینجا نیز ادویه مسقطه جنین را بیان نمودم
با امیدواری آنکه باعث فراغت مریضه بمنظور هلاک طفل بدان ها رجوع شود و اگر چه اکثر
اطبا و اشخاص جاهل خواستند بمنظوری ناشایسته بدین ادویه رجوع کنند معصیت
آنها دامن گیر خودشان شود بلکه در این دنیا نیز اثر این عمل شامل ایشان خواهند گردید مانند
آنکه زن یا الاخره بسببی از اسباب ابراز مطلب را نموده عامل را بعقوبات لایقه آن معذب
سازند علاوه بر آن از تجربیات بسیار در سلک و کرر با ثبات رسیده که اغلب از اوقات
ادویه مسقطه جنین تأثیری نبخشند تا زمانیکه مدت حمل با نتهار رسد و این از قدرت باری
تعالی است چنانچه مدت حمل اغلب منعقد شوند تا زمانی که موعد حیض در رسد
پس بعد از آنکه خاطر جمع کردند از دامن گیری این امر عظیم گوییم که طبیب در کار رجوع

نماید بدین قسم از اول و به آخر زمانی که حامله بواسطه نقصان قوه محرکه رحم از وضع حمل عاجز بود و مشروط
بدانکه مکان طفل بر نهج طبیعی و وضع حمل ممکن باشد که در این مقام علاوه بر سکاله
Segale دیژیتال و تفصیل که در ایران معروف گردیده مفید بود Digitale
و مطبوخ آلو اورسی Uva Ursi که تفصیل استعمال آنها را در تحفه ناصریه در امراض آلات بول
در باب سیم از مقاله دوم مفصلاً ذکر نموده‌ایم امید آنکه این رساله مطبوع نظر خاص و عام گردیده
معایب او را با قلم عفو مبدل بصحت نمایند

قد فرغت من ترتیب
هذه الرساله فی شهر
محرم الحرام
۱۲۸۵



فهرست

هذه رسالة الفها وصنفها شلیمر فلمنکی
فی قواعد الکلیة للامراض
وسماها بقواعد الامراض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام علی سید الانبیاء محمد وآله سیما ابن عمه وصهره ووصیه امیر المؤمنین
الی یوم الدین اما بعد از حمد و ستایش حضرت معبود و درود نامعدود بر پیغمبر محمود در طالبان علم طب
پوشیده و مخفی نماناد که از آن زمانی که شمس فلک هدایت و مرکز دایره عدالت ابو المظفر
ناصر الدین شاه غازی دام ظله را مدار رای همایون بر آن بوده که علوم طبیه فرنگیه را در ایران تعمیم نماید
و بدین ملاحظه اطبای فرنگیه چند را بر انتشار این علم حکمت تا از تصنیفات و تألیفات و اعمال ایشان
اطبا و متعلمین علم طب بهره مند گردند ولی چون از قواعد کلیه طبیه فرنگیه رساله فارسی تصنیف نگردیده
بود و اطبای ایران را چنان بخواطر خلید که اطبای فرنگ را قواعد کلیه نیست لهذا بنده آستان

حضرت ظل الله روحی فداه حکیم مسیو شلیمر فلمنکی بجهة رفع اشتباه ایشان قواعد کلیه طبیه فرنگیه را که بفرانسه
پاتولوژی ژنرال نامند مجمع و مرتبط نموده تا کلیاتی بوده
بوده باشد متعلمین طب فرنگی را و موسوم نمودم او را بقواعد الامراض امید از لطف عمیم حضرت کریم
آنکه مقبول خاص و عام گردد :: واین رساله مشتمل است بر مقدمه و سه باب
باب اول در علم باسباب امراض است بطور عموم که بفرانسه اتیولژی ژنرال
نامند :: باب دوم در علم بعلامات امراض است
بطور عموم که بفرانسه سمیولوژی ژنرال
گویند :: باب سیم در علم بعلاج امراض است بطور عموم که بفرانسه تراپی ژنرال
نامند :: اما مقدمه :: بدانکه مرض عبارت است
از تغییر جسمانی که عارض شود در اجسام صلبه و مایعه بدن و یا تغییر عملی که اختلال در یکی از اعمال
بدن و یا در چند اعمال آن که مجمع اند بهم رسد :: تغییر جسمانی عبارت است از هر حالتی که
که خارج نماید اجسام صلبه و یا مایعه بدن را از حالات صحت :: تغییر عملی عبارت است از هر حالتی
که مانع شود حس و حرکت را که بسبب آن نمیدان حالت اثر در اشیاء خارجی کند و یا متأثر
از آنها شود :: باید دانست که تمام اعمال بدن منوط بآلات است که تغییر جسمانی ینبغی
ممکن نشود مگر به تغییر اعمال و بالعکس و اگر کسی بحث کند که چگونه میشود که بعضی از اوقات تغییر در
اعمال باشد و تغییر در اجسام نبود جواب گوئیم که با تسبب است که آن تغییر جسمانی در قسمی
نا نمود که او را پیدا نمائیم و یا اینکه حواس ما آن کمال را ندارد که ادراک آن تغییر نماید و یا آنکه

در حیات تغییر بوده و در ممات مفقود شده است ؛ و باید دانست که بعضی اوقات
تغییری در قوای حیات خواه حسی و خواه حرکتی موجود باشد بدون آنکه تغییر جسمانی در حیات
و یا در ممات نمایان شود ولی باید ملاحظه نمود که قوه حیات چون قوه جرخ الماس
و مقناطیس است که قوه جرخ الماس در جسمی حاصل شود بدون آنکه تغییری در آن جسم ظاهر
باشد مثل آنکه در جرم دماغ اعمال مختلفه از تأثیرات خارجه بدید و تأثیرات [illegible]
پدید آید بدون آنکه در جرم دماغ تغییری بود که جمیع دماغ بیک صورت مشاهده شود پس
معلوم است که میشود تغییر در اعمال ظاهر باشد و تغییر در اجسام مخفی بود ؛ و دیگر آنکه چنانچه که جهة
توسعه علم فیزیولوژی لازم بود دانستن علم تشریح هم همچنین لازم است در علم امراض
دانستن تشریح امراض را تا طالبان این علم البصیرت حاصل آید اما چون در ملک ایران
ممنوع است تشریح ابدان لهذا هر مرض قابلی را که تشریح او را در فرنگستان نموده اند بیان
خواهم نمود ؛ و در این علم پتولوژی عمومی چهار چیز را باید ملاحظه نمایند اول آنکه ملاحظه نمایند
تغییرات اجسام صلبه و یا مایعه و یا هر دو را باتفاق در بدن انسان ؛ دوم آنکه میشود
که این تغییرات در برخی اوقات مخفی باشد بخصوص در آلات عصبی و دماغی سیم آنکه
بعضی اوقات شود که این تغییرات خود را یا در حیات یا در ممات ظاهر سازند ؛
چهارم آنکه بعضی اوقات شود که این تغییرات در حیات و در ممات بهیچوجه آشکار نشوند
و در پتولوژی عمومی ملاحظه میکنیم ابتدا اسبابی را که بدو تشخیص امراض هستند و دفعه ازاله
علامات آنها را فهمیده بدایم و بتجربه شدت و ضعف آنها را ادراک نماید یعنی تشخیص

وتقدمه المعرفه کند و پس از آن مشغول شود برفع اسباب و علامات ردیه :

باب اول

در اسباب امراض بطور عموم

ومشتمل است بر پنج فصل فصل اول در اسباب خارجی فصل دوم در اسباب داخلی فصل سیم
در اسباب موروثی فصل چهارم در مناسبات مابین اسباب و تاثیر آنها در بدن فصل پنجم
در فرق مابین امراض از قرار اسباب فصل اول در اسباب خارجی امراض بدانکه چون
بدن انسان محکوم بحکم مایحتاج وجود است و بجمیع اطراف خود نسبت دارد لهذا اشیاء
خارجه چون مخالف طبیعت باشند و به بدن اثر نمایند اسبابی چند بعمل آورند که مورث
امراض گردند و آن اسباب دو گونه باشند یکی آنکه مهیا و مستعد کنند بدن را از برای وقوع
امراض که بفرانسه پردسپوزانت نامند و دیگران آن
که سبب آن اسباب وقوع امراض گردد که این قسم را بفرانسه دترمینانت
گویند اما قسم اول اسبابی باشند که بتدریج مهیا و مستعد سازند بدن را از برای امراضی
که بسهولت آن امراض واقع شوند چون تاثیرات هوائی و لباسی و غذائی و شرابی و عادات
و امثال آنها مادامیکه از قاعده خارج باشند اسباب مهیه بدن از برای مرض مثل آنکه
شخصی همیشه اوقات دولتمند بوده و از اضرار خارجی معاف بعلت ناز و دولت
مندی بفقر رسد و جمیع اسباب خارجی او چون غذا و لباس و منزل و امثال آنها
غیر موافق گردد اگر چنانچه قوه مزاج او غلبه بر امراض ننماید این شخص بدان حال صحت

ماند و اگر چنانچه مغلوب این اضرار گردد کم کم آن اسباب به آلات بدن او ضرر رسانده
و به ضرر آلات اختلال در اعمال بهم رسد و مستعد کنند بدن را از برای وقوع امراض بعد به
سبب اسباب قسم ثانی این شخص مبتلا بمرض شود ∴ اما قسم دوم که اسباب وقوع امراض
باشند بر سه نوع است نوع اول را که بزبان فرانسه کز دترمنیانت سیمپال
گویند اسبابی باشند که همیشه خود را بیک صورت ظاهر سازند چون حرارت نار که سبب احراق
و برودت که سبب انجماد و قلت هوا که سبب اختناق شود و سموم و مضرات و امثال
آنها نوع دوم را که بفرانسه کز دترمنانت سپیسفیک گویند
اسبابی باشند که همیشه خود را بیک صورت ظاهر کنند و علاوه
بر این سمیت خود را بدیگری توانند رسانند و این نیز بر دو قسم است قسمی آن است که از انسان
یا حیوان مریض سمیت بانسان صحیح رسیده او را مریض نماید و از او بدیگری رسیده او را
مریض نماید و از او بدیگری رسیده او را نیز مریض کند الی غیر النهایه چون داء افرنجی و آبله و
ملدوع از سگ هار و این قسم باسباب قوه طبیعت از بدن خارج شود چون آبله یا بحجاب
دواء مخصوص رفع آن گردد چون سفیلیس از زیبق یا آنکه نه بحجاب دواء و نه بقوه
طبیعت خارج شود بلکه هلاک نماید چون ملدوع سگ هار قسمی دیگر آن است که از حیوان
صحیح بانسان صحیح رسیده انسان را مریض گرداند اما از انسان سمیت بدیگری اثر ننماید چون
ملدوع از مار و امثال آن ∴ نوع سیم را که بزبان فرانسه کز کونتاژبر
گویند یعنی مسریات هوائی و مراد از او اجتماع افراط مرضی است در اهویه ردیه و یا در مواضعی

که اجتماع خلق باشد و یا انتقال نماید هوای عفونی از موضعی بموضع دیگر بجهت وزیدن ریاح و سرایت
نماید مرض بواسطه انسان مثل آنکه شخصی در بلدی که وبا بوده باشد و مبتلا بدان وبا گردد و از آنجا بغیر
مکان کرده به بلده دیگر رود و سبب ظهور وبا در آن بلد شود و یا سرایت نماید بواسطه لباس مثل آنکه شخصی لباس
کسی را که بمرض سفلیس گرفتار بوده بپوشد و خود مبتلا به افرنجی گردد و یا سرایت نماید مرض بواسطه سیلان
ماده مسری به بدن چون آبله ∴ و این سه قسم اسباب مذکوره هر سه با هم و یا یکی از اینها باعث بروز
مرض باشند و این دو قسم آخر همیشه با قسم اول موجود بوده به تنهائی یافت نشوند فصل دوم در
اسباب داخلی و مراد از او هر تغییر و عملی است که مزاج را از حال طبیعی خارج نماید و او نیز دو قسم است
∴ قسمی اسباب داخلی جهتیه و مستعده و قسم دیگر اسباب داخلی محصله ∴ اما قسم اول که اسباب
جهتیه و مستعده باشند چون اسنان و مزاج و صنف و حرکت نفسانی و ابوین گرازی
اما سبب اول که اسنان است ∴ بدانکه هر سنی را استعداد
امراضی باشد مخصوص چون سن طفولیت که مستعد است از برای تشنج و امراض جلدی حاده و خناق و خنازیر
و امراضی که منوط به بدن معوی و بآلات غذا باشند و سن بلوغ که مستعد است از برای نزف الدم
و احتلام و آماس قلب و ورم حلقوم و ریه و لوزتین و سن کهولت که مستعد است از برای بواسیر و امراض
کبدی و مالیخولیا و ورم مزمن معده و سکته و سن شیخوخیت که مستعد است از برای امراض مخصوصه
چون ضعف آلات دماغی و حواس اربعه و فالج و امراض آلات بول ∴ و سبب دوم که
مزاج است ∴ بدانکه هر مزاجی را امراضی مخصوص مستعد باشند چون امزجه دموی که استعداد دارند
بامراض ورمی و سکته و نزف الدم و ابو رزم و امزجه عصبانیه مستعدند از برای تشنج و صرع

و حمی عشقیه و جنون ∴ و امزجه صفراوی مستعد باشند بامراض معده و کبد و مالیخولیا و امتلاء معده
و امعاء و امزجه بلغمی استعداد دارند بخار زیر و اورام بارده ∴ و سبب سیم که ضعف باشد
∴ مدابه‌ی نوع بشر را اختلاف ضعف سبب اختلاف امراض باشد مثل آنکه ضعف مردان را
استعداد بر سل و امراض مثانه و نقرس و مالیخولیا و فالج بیشتر از ضعف زنان است و هم چنین ضعف زنان را استعداد
بر امراض عصبانی و حمای عشقیه و قلت دم بیشتر از ضعف مردان است و همچنین بجهت اختلاف آلات تناسل مردان و زنان استعداد
ابتلا که مردان را در آلت تناسل امراضی باشد که در زنان نبوده و همچنین در زنان بعکس آن است ∴ و سبب چهارم
که حرکت نفسانی است بدانکه حرکت نفسانی از اسباب امراض کلی باشد و بدین جهت بعضی را عقیده آن است که امراض در حیوانات
کمتر از انسان است از آنکه حرکت نفسانی غم و غصه در انسان بیشتر بود ∴ و سبب پنجم که ادیوسن کرازی ∴
نامند بدانکه ادیوسن کرازی آن حالت را گویند که بعضی تأثیرات خارجه به برخی ابدان اثر نماید که در بعضی دیگران
نوع اثر هیچگونه ننماید مثل آنکه بعضی اشخاص از بدن حرارت غشی نمایند و برخی دیگر از استشمام رایحه مخصوص
ضیق نفس پیدا نمایند و برخی بمربیخ داهی حمره در بدن ایشان پدید شود و امثال اینها ∴ پس در صورتیکه سبب واحد
امراض مختلفه در اشخاص عارض شود این استعداد را ادیوسن کرازی نامند مانند آنکه اشخاص چندی در دریا
غرق شوند و نجات یابند ولی یکی از ایشان مبتلا شود بوجع مفاصل و یکی بورم حلقوم و دیگری به نزله در فصل البرد
و دیگری بسل مبتلا باشند پس اتحاد سبب شد ولی اختلاف امراض است ∴ و ایضاً چون با اتحاد سبب اتحاد مرض باشد
ادیوسن کرازی نیز صادق آید زیرا که اگر چه اتحاد مرض است ولی همان مرض بعینه در اشخاص بحسب اختلاف است
مثلاً بواسطه تعفن هوا جمعی بمرض محرقه مبتلا شوند و اگر چه جمیعاً بمحرقه گرفتارند ولی آن محرقه در هر یک بخلاف
دیگری است ∴ و چون ادیوسن کرازی متنوعی باشد که بواسطه آن چند حالت بدن یک دفعه

یابی دربی مرض گرفتار شوند این حالت ایشان فرانسه دیاتز نامند یعنی مزاجی

پس دیاتز حالات عمومی بدن است که بواسطهٔ آن بعضی امراض بروز کند بسبب شخص خود را ظاهر سازند
چون دمامیل و سرطان و غانغرانا و خنازیر و بروز و بثورات ردیه و امثال آنها که مزاج خنازیری و یا مزاج
سرطانی و یا مزاج غانغرانائی و غیره نامند :: اما قسم دوم که اسباب داخلی محصله باشند :: و اینها خود مرض
هستند یا اثرات مرض که بسبب علامات مخصوصه در بدن گردند از جمله سوراخ شدن امعاء یا فتق آمدن رحم و یا فوراً
موقوف شدن مرض و یا انتقال او بموضعی دیگر و یا موقوف شدن سیلان معتاد :: فصل سیم در اسباب
موروثی و این اسباب بر دو قسم است یکی جهیه و دیگری محصله اما اسباب موروثی جهیه :: بدانکه از ابتدای
در خلقت و یا اسباب ابتدای سن گرارای (?) که در پدر یا مادر موجود بوده باشند مستعد نمایند ولد را از برای وقوع امراض
چند که بموقع خود بروز نمایند چون سل و خنازیر و صرع و جنون و سکته و نقرس و مفاصل و کوتس (?) اما اسباب
موروثی محصله :: بدانکه بعضی امراض هستند که چون طفل متولد شود همراه او باشند که بودن آن مرض
در والدین چون خنازیر و دسی فیلیس و در این صورت هم اسباب جهیه و هم محصله هستند که اسباب جهیه حاضر
بودن مرض و اسباب محصله سبب بروز مرض در ولد گردیده و علاوه بر اینها امراضی چند از قبل از تولد
در طفل روی دهد که این امراض در پدر و مادر موجود نبوده اند و این امراض را مرض مادرزادی نامیده اند چون
تغییر در ترکیب اعضاء و هیأت آنها که بهیچوجه بسبب اینها شخص نشده :: فصل چهارم در تأثیرات
این اسباب و تأثیر آنها بر بدن :: بدانکه علم با اسباب امراض از جمیع علم طب مشکلتر است نه
که بجهة عدم وضوح اسباب ولیکن از آن است که انسان بدرستی فهمد که چگونه اسباب اثر
نماید و بجهت فهم تأثیر اسباب باید که طبیب اولا فهم بر اسباب جهیه بنماید که چگونه میشود که سبب واحده

تأثیرات مختلفه در ابدان احداث شود   از آنجمله از طبیب همیشه پرسند که این مرض از سبب حرارت است
یا برودت یبوست است یا رطوبت و یا امثال آنها و طبیب جواب گوید نه مطابق واقع بلکه نزدیک
باو بجهت آنکه شنوند جوابی بکلی راست و صحیح گوید   و جواب مطابق واقع گوید در صورتیکه اسباب خارجی
بلا واسطه ببدن اثر نماید چون ضربه و سقطه و سوختن و امثال آنها ولی چون میتواند طبیب گوید چون
سمیت معینه واحده و یا ارثی در دو شخص باشند که یکی در رفاه و آسایش و دیگری در رنج و محنت و در هر دو مرض
یکنوع بروز نماید در کسانی که اسباب نزله ریه یا وجع مفاصل و یا منطقیه یا امثال آنها موجود دارند و با وجود این از
ازان امراض آزاد مانند برعکس شخصی که روزگار خود را در فراغ بال بگذراند و بدون اسباب نمایان باز مبتلا بدان
امراض گردد :. پس طبیب بعضی اوقات خبری باقی نماند مگر آنکه گوید که شخصی مریض باشد بی نصیب و قسمت
:. و چون اسباب و تأثیر ایشان را همه وقت بتفصیل نتوان جست لهذا در اینجا بعضی مطالب
که بدون شک اند بیان مینمائیم   اول آنکه یک مرض با نسخه خود را یکنوع ظاهر نماید و مختلف شود از قرار
اختلاف اسباب و ترشحات آنها مثل آنکه اوراق اشجار و حال آنکه همه از یک شجر بند باز
با اختلاف اند و همچنین دو حالت طبیعی یا غیر طبیعی باشند هم نشوند هر چند که آن امراض یک اسم مشهور باشند
و در یک عضو قلیل گیرند هر دو نفر که هر دو مزاج عصبانی و یا هر دو مزاج دموی و یا امثال اینها داشته
باشند موجود گردند چون محرقه که در چند نفر باشند ولی هر چند همه را محرقه نامند باز این مرض در ایشان یک
با اختلاف است :. دوم آنکه علاج مریضی را بعینه گاهی موقع در مریض دیگر که آن نیز همان مرض را
دارد نمیتوان کرد دیگر آنکه معالجه امراض نسبی سیفلیس باشند ولکن در
این امراض جسم هر چند دوا یکی است ولکن با زهم در مقدار ترکیب آن اختلاف باید در هر مریض

از قلت درس و مزاج و اندوسن کرازی :: سیم آنکه هرچند طبیب حاذق باشد ولکن چون انسان که
مجبه بکمال نرسیده مثل آنکه هیچکس در دنیا نخوانده که جمیع لغات مرکبه از حروف تهجی را عالم باشد و هم
چنین هم هیچ طبیبی را قوه آن نیست که جمیع اسباب امراض و ترکیبات آن اسباب
که بی نهایت است و وقوع علامات جدیده که روز بروز حاصل شوند عالم گردد و بسیار اوقات
شواند که در کتب تمام علامات و اسباب نماید لهذا بعضی اوقات بر طبیب حاذق اتفاق
می افتد که از جهت جهل خطا نماید :: چهارم علاوه بر آنکه علم طب را باستعمال قاعده و قانونی بی اختلاف
نباشد بلکه هرگز هم نخواهد شد باید ملاحظه نمود که هر طبیبی را سلیقه خاص و اعتقاد مخصوص است
که بعضی اوقات طبیب را راه خطا می اندازد چون چند طبیبی در یک مرض تشخیصات مختلف کنند
طبیب حاذق باید اقوال اطبا را غور رسی فرماید و ملاحظه علم و فهم و سلیقه هر یک از انها را نماید و
از آن میان تشخیص خوب بعمل آورد و این تشخیصات مختلفه اطبا در مرض دخلی بنا تمامی علم طب
ندارد بلکه از عدم فهم بعضی اطبا است :: پنجم آنست که بعضی اوقات اطبا در معالجه خطا نمایند
در صورتیکه چون دیدند که مرضی را دوائی معالجه کرد در همان مرض در اشخاص مختلف بدون ملاحظه اختلاف
امزجه بهمان دوا رجوع کنند :: ششم آنکه سبب این اختلاف عقاید در میان جهال
علم بعضی را اعتقاد آن شده که طبیب را علمی باشد و نفع و ضرر ادویه بالنسبه زیادی و کمی قوای
طبیعی است و یا از بخت و طالع حکیم و یا از مقدرات الهی :: و این اقوال خلاف است زیرا
که خداوند عالم طب را سبب علاج و نباتات و حیوانات و جمادات را آلات آن
علاج فرموده است پس علم طب موجود است اگرچه بعضی قبول ندارند ولیکن بدانستن طب علم را از

نوشا

نقصان اوست نه از نقصان علم مثل آنکه حاکم شرعی اگر بی دین باشد و حکمی ناحق کند نقصی در شریعت نباشد
بلکه از عدم تدین آن حاکم شرع بود :: پس عمل طب منوط بعلم اوست که بعلم طب مشغول باشند
از برای عمل او نه آنکه عمل طب به تنهائی منوط و بسته به تجربه طبیب باشد بلکه هر طبیبی که علم او کامل تر و عمل
بدن را در حالت صحت از حرکات و افعال طبیعی بهتر شناسد حذاقت او بیشتر و عمل او کامل تر خواهد
بود :: پس طبیب خوب آن است که عالم با فعال بدن باشد و از اسباب خارجی و داخلی اگر چه
سببها را اکثر بدانند تشخیص مرض کند و بدون شناختن تغییرات مخصوصه اعمال به دانستن تنها
و تجربه و مشاهده احتراز کند بعضی اوقات سهل است از اقوال عوام استدلال جویند زیرا که بسیار
از اوقات میشود که از احوال مردم تشخیص کامل از برای طبیب حاصل گشته و اکثر صحبت ادویه از تجربیات
عوام و از کسان خارج طب است :: و طبیب هر چه موافقت در رفتار او بکند و بنده او بهتر بود حذاقت
او اکمل خواهد شد

فصل پنجم :: در فرق مابین امراض از قبیل اسباب :: بدانکه بتفاوت اسباب تفاوت دارند
باشند و نیز بدانکه غیر از امراض خارجی و داخلی وراثی دیگر امراضی چند میباشند که با اختلاف اسباب
مختلف اند چون اسپورادیک — اپیدمیک
اندمیک — ایدیوپاتیک
ستموپاتیک — سیمپاتیک
که تفصیل هر یک را بیان مینمائیم :: اما اسپورادیک امراضی باشند که در یک شخص یا در چند نفر خاص
در بلاد عظیمی واقع شوند و این قسم امراض اکثر از اسباب خفیه مخصوصه عارض میشوند تولید

که امراض سپورادیک در بلادی اپیدمیک گردد و بالعکس ∴ پس باید فهمید که اپیدمیک حضرات
∴ بدانکه مراد از مرض اپیدمیک امراض عمومی باشند که عارض گردند از تاثیرات هوائی که
مخصوص آن امراض باشد بدون آنکه بکلی فهمیده شود که این کیفیت در هوا چه حرارت و عارض شود
این مرض در عموم اهل بلدی و مزاج این مرض از امراج اپیدمیک باشند که حاصل شود از بخارات
متعفن که یا از خود آن بلد حاصل گردد و یا منتشر از بلاد دیگر که بواسطه وزیدن ریاح و یا تردد بعضی اشخاص
تجارتی از بلدی به بلد ∴ و در بلاد ایران امراض اپیدمیک داخلی چون اسهال دموی و محرقه
و آبله و نزلات و خناق و اپیدمیک خارجی که از خارج آیند چون طاعون و وبا باشد و بعضی اوقات
اسباب اپیدمیکی تاثیر کلی نمایند که امراض مخصوص عارض گشته بلکه در علامات امراض دیگر تغییری کلی روی
نمایند که چندی باشند و بعد موقوف گردد و تا علامات قدیمی آن مرض باقی ماند چنانچه بعضی سالها از قرار در
میان یک شهر زیاد است و هر چه مرضی که در میان آن شهر عارض شود مرضی علامات خناق هم
او باشد بدون آنکه خود مرض خناق در آن شهر دیده باشد و بعضی از سالها اتفاق می افتد که اغلب از زنهائی که وضع
حمل نمایند به حمای نفاسیه مبتلا شوند و بعضی اوقات دیده شده که آنچه جراحات در میان قشون
اتفاق می افتد جمیع را علامات باد سرخ همراه بوده و هم چنین در بعضی از سالها مطبقه و محرقه
عموما حصبه باشند و در بعضی سالهای دیگر بسبب روداشت مرض این فصل مرضا عموما هلاک گردند
∴ اما اندمیک که عبارت از واقعه بود مراد از او مرضی باشد که در بلد مخصوصی در تمامی فصول
او و یا در یکی از فصول آن یافت گردد و سبب آن امراض اثر زمینی و یا هوائی آن بلد باشد و یا از عادات
بدی که در میان اهل آن بلد معتاد است چون مرض نوبه که مرض اندمیک گیلان و مازندران است

و طاعون مرض اندمیک کنار رودخانه نیل و وبا که مرض اندمیک هندوستان در کنار رودخانه گنگ
باشد و جذام که مرض اندمیک ملوکات طارم و عرق مدنی که مرض اندمیک ایالات
فارس و عربستان است و چون اکثر معتادان شناخت اسباب مرض اندمیک را البته
حفظ بدن از وقوع آن امراض سهل و رفع آن امراض از آن بلد ممکن باشد مثل آنکه خشکانیدن
مردابها که در بعضی از بلاد فرنگستان بوده و سبب نوبه شده در آن بلاد و فی الفور رفع نوبت از آن
بلاد گردید. و ایضا در دویست سال قبل جذام که شیوع زیاد در فرنگستان داشت به سبب تغییر در غذا
و تدابیر در غذای ایشان و بالکبره کلی در هوای عوض نمودن لباس انها رفع مرض جذام از آن بلاد گردید
و حال چنان نادر الوقوع است که برای تجربه خیلی ندان جذام را از بلاد دیگر آورند.
اما ایدیوپاتیک دیگر لواز او امراضی باشند که ناگهان در یکی از آلات بدن بدون آنکه امراض
دیگر حاصل شده باشد عارض گردد چون دمل در عضو مسکه ربی که از او بالا بدن یافته رنجوری آن موضع
موجود گشته باشد و چون ریم آن دمل از موضع دیگر بدن موضع انتقال یابد آن دمل را سمپاتیک
نامند. و اعمی شدن از فلج عصب مجوف که بدانجهت اختلال در عمل باصره پدید آید ایدیوپاتیک
نامند و چون اعمی شدن به سبب مرض دماغ بوده که بصدمه او اختلال در عمل باصره پدید آید او را سمپاتیک
نامند. و ایضا غشائیکه به سبب امراض معده رخ نماید ایدیوپاتیک است و چون این غشی از جهت
مرض خفقان باشد سمپاتیک است. پس سمپاتیک امراضی را گویند که حاصل شود از مرض دیگر
بارتباط بنا آن چنانچه حصبکه بعد از جراحات حادثه یکموضع بدن از جهت ضربه که باعصاب آن
آن موضع رسیده حاصل گردد و جمیع سمپاتیک است به علتی و حصبه بدون تغییر بنا آن جرم

عصبانی بعض تشابه که او را وجع ابدان با شکالی مانند :: و بدنبال هر دو نوبت الجنب دو نوبت اثر بر رانها ن
سمپاتیکی خوانند بجهت آنکه دماغ بواسطه عصبانی که بریه و منشاء او دارد از حالات صحت خارج گردیده
و سمپاتیکی امراضی را گویند که بواسطه مرض دیگر حاصل شوند ولی با ارتباط غیر نمایان چون امراض معده
بواسطه امراض رحم و قی نمودن در صداع و رحمی شدن از دندان و وجع رکبه از مرض ورک و امثال
اینها :: و چون این تفاوت مابین امراض باید در جمیع اوقات ملاحظه نمود لهذا
بتفصیل ذکر نمودیم ::

باب دوم در علامات امراض بطور عموم :: بدانکه تغییرات در آلات و در افعال را علامات مینامند
که در هنگام مرض از طبیب یا مریض هویدا و آشکار گردند و عمده در علم طب معرفت بر علامات است
زیرا که موقوف است معرفت امراض و علاج آنها بمعرفت بر علامات ::
و این باب مشتمل است بر نه فصل :: فصل اول در تفاوت علامات از همدیگر در آنها ::
فصل دوم در وقوع علامات از آلات و افعال نفسانی :: فصل سیم در علامات امراض
از آلات و افعال تغذیه :: فصل چهارم در علامات امراض از آلات تناسل ::
فصل پنجم در رفتار امراض از جهة علامات :: فصل ششم در انتهای امراض از جهة علامات
:: فصل هفتم در مشابهات امراض با یکدیگر :: فصل هشتم در تشخیص و پیش گوئی امراض از جهة
علامات :: فصل نهم در اختلاس امراض است :: بدانکه منظور از ذکر علامات عمومی آنست
که معرفت پیدا نمایند بر علاماتی که در چند مرض عموما واقع شوند تا معرفت بر علامات
مخصوصه هر مرض جداگانه آسان گردد :: فصل اول در تفاوت علامات از

از قرار ذیل است :: در این فصل باید ملاحظه نمود علامات موضعی و علامات عمومی و علامات عرضی را
اما علامات موضعی علاماتی اند که منوط باصل المرض باشند در همان مکان که مرض بروز نموده العلامات
نیز ظاهر شوند از این جهت این علامات را علامت پرتیبیف یعنی علامات مبدئی نیز نامند
چون مرض داخس که ورم و وجع و حمرت انگشت از علامات موضعی یا اصلی اند ::
اما علاماتی عمومی که نیز کنسکوتیف نامند یعنی نتیجه عبارتند از تغییر در آلات و اعمال که ارتباطی به تعبیرات
مبدئی نداشته باشند مگر بواسطه مجهولی چون حمی و صداع که همراه مرض داخس عارض گردند علامات عمومی
یا نتیجه اند و چون از جمله علامات نمایان اند که ارتباط انها با مرض معلوم نشده لهذا این علامات را علامات
مجهولی نامیده اند :: اما علامات عرضیه یا لوازم علاماتی است که از ضعف مرض در اعضای
مجاور او بروز نماید چون طپش قلب در استسقای صدری که بواسطه اجتماع رطوبت و فشار آن قلب را به طپش
و خفگی عارض گردد ::
و تفاوتات مابین این قسم علامات لازم است چون تفاوتات مابین اسباب لهذا
تفصیل این ها را در علم المرض مخصوص ذکر خواهم نمود ::
و باید دانست که علامات موضعی زودتر از علامات عمومی عارض شوند که علامات عمومی نتیجه ابتدائی علامات
موضعی را و بعضی اطبا را عقیده آن است که علامات موضعی نتیجه باشند علامات عمومی را دلیل
اینکه در مرض آبله و شری که [illegible] نامیده اند
در ابتدا علامات عمومی چون حمی و صداع و دنبال انها بروز نمایند وجود علامات موضعی در جلد بدیده
ولی این قول ضعیف است و دلیل انها مثبت قول ما است زیرا که نه آنست که مکان آبله و شری در جلد

باشد چون ورم است پس اولا درد ورم بزرگ و حمی و صداع و امثال آنها آنچه باشند این تغییر ورم را ::

پس بباید دانست در امراضی که در ظاهر بدن معلوم گردند و علامات عمومی [illegible] نیز بروز نماید اصل حصص

ورم و یا در سایر رطوبات بدن است که الا نقصان در آنها پدید گشته و بعد علامات عمومی بروز نماید اگرچه

نقصانی در آن رطوبات از ظاهر مشاهده نگردد ::

و بدانکه علامات در امراض یا متصل اند یا منفصل و یا شدید اند و یا خفیف ::

فصل دوم در وقوع علامات از آلات و اعمال نفسانی بدانکه اینها از جمله علامات کلیه هستند و لهذا

از تغییر آنها تغییرات کلی در حیات پدید آیند و مشتمل است بر پنج گفتار ::

گفتار اول در علامات از قوه محرکه و حالات نسانی :: بدانکه تغییر در قوه محرکه و حالات نسانی منوط با امراض

ایدیوپاتیکی و سیمپتوماتیکی و سمپاتیکی دماغ یا نخاع یا عصب نیز از وسائط است زیرا که سبب حرکت [illegible]

آن حرکت در آن آلات است :: و بجهت تشخیص و لون تغییرات قوه محرکه باید هیئت و مکان و اسباب آن را

ملاحظه نمود تا بتواند معالجه موافق علاج او را نماید :: از آنجمله در تشنج و کزاز و فالج علاج ممکن نیست مگر آنکه مکان

و جنس اسباب او را معلوم کنند :: پس بدان که قوه محرکه زیاد گردد هنگامیکه دماغ یا نخاع یا عصب متاثر

گردند از ورم و یا از تغییری در قوه عصبانی و یا از تاثیر سیمپتوماتیکی و اکثر در این صورت در ابراز آن حرکت بی اختیار اند

چون قوه مرض از قوه اختیار زیادتر گردد و بعد سست تر گردد و دوام در افراط حرکت سستی بر وفق آن [illegible]

از آنجمله بعد از غضب زیاد حالات سستی و افسردگی بروز نماید و هر حمی عصبانی بعد از تشنج [illegible] ضعف

مفرطی عارض شود :: و قوه محرکه کم گردد در هر وقتی که در آلات عصبانی یا دماغ یا شعب

آن عیب کلی بهم رسیده باشد و این نقصان عموما دال است در صورتیکه کل دماغ در حالت [illegible] باشد

دائمی

و مرضی است در صورتیکه نخاع منفرد شده در آن موضع به تنهائی مبتلا بمرض شده باشند ∴
و قوه محرکه فانی میگردد در صورتیکه مرض دماغی قوه عصبانی را ضایع کرده باشد یا مانع از عبور او شود ∴
و علاوه بر نقصان حرکت از عمل عصبانی اکثر امراض قوه محرکه و عضلاتی را الم نمایند بخصوص امراضی که
از عفونت هوائی حاصل میشوند بجهت اینکه از تضییع دم در اینها تاثیر طبیعی در آلات عصبانی نیز
ضایع کرده میشود که این آلات عصبانی از عمل خود خارج کردند و این قسم ضعف مفرط و مخصوص که در
حمیات شدیده مانند مطبقه و محرقه و یا دطاعون و حمی زرد حاصل است با اشترقای زیاده بر لوله
دندان و لب و زبان حالاتی است که بزبان فرانسه ادینمی
یا پروستراسیون نامند ∴ اما حالات ∴ بدانکه حالات است
در امراض تغییر دالکیته آنکه وابسته است بقوه محرکه و وجع ∴ در حالت صحت فطرة
انسان بروی فقرات میخوابد چون این حالت راحت تر است و جمیع عضلات او در استراحت باشند
اما در صورتیکه بعض مشغل گشت مریض بطور و طرز نشستن بخوابد بجهت اینکه این طور حالات مدد به عضلات
تنفس انسان مینماید و جمیع حرکات و حالات در امراض از حالات فطرتی است که در تسکین الم
که ضرر آنچه ممکن است دور کند ∴ و طبیب کامل این طور حالات حرکت و نشستن و خوابیدن
مریض نصف بعض امراض است چنانچه در هر یک از امراض که تغییر مخصوصه در حالات می اورد
منفصل ذکر خواهیم نمود ∴ علاوه بر اینها صورت تغییرات چندی شده المود
از خلد صورت و حکوکی و وجع ∴ از آنجمله صرر نسان و صورت انقراطی ∴ اولی یعنی
صرر نسان در درم صفاق و وجع شده بطن بروز می کند بدین نوع که صورت سفید چون

کج گردد و خطوط طولی و عرضی پدید آید با غور عینین ∴ ثانی یعنی صورت اقراطی در نزع نسبی که
هلاکت نزدیک اند منوعی اتفاق می‌افتد که حلقه چهره منقبض شده خشک است و با عرق سرد و لزج پوشیده
شده با غور عینین و اگرچه مریض در حالت اغماء باشد ولی چشم او باز گردد و بینی کشیده با نوک مثلث و
شقیقتین فرو رفته و وجنتین برآمده و نرمه گوش سرد و خشک عقب کشیده و لبها خارج از رنگ
طبیعی یا آبی و آویزان بود ∴

گفتار دوم در علامات از عمل صورت چون تغییرات صورت متعلق اند بتغییرات عموم بدن که
بعد در هر مرض مخصوص آن موضع ذکر خواهد شد لهذا در اینجا به بیانی چند کلمه درباره حالات عمومی صورت
هر علاماتی که از گوشت و لون تغییر یابند گفتگو نمائیم ∴ درباره حالات عمومی صوت
بدانکه چون عمل صوت و تکلم قوه خاصی در خارج کردن نفس ضرور دارند لهذا در امراض این دو اعمال
مشکل و ضعیف میگردند از قبیل آنکه مریض ضعیف زمزمه و مانند سایر اعمال نفسانی تکلم نیز در امراض اسه نیز
بهم چنانچه در جهات سکین ∴ در عسر النفس و ضیق نفس طلب شده به طور سرعت نفس و صعب التکلم
∴ اما علاماتیکه از استماع صدا از برای طبیب حاصل گردد بدانکه استماع صدا را القرع اسکولتاسیون
نامند و این عمل حاصل گردد بواسطه نهادن گوش بر دل و واسطه یا پشت
بواسطه اسبابی که او را استتاسکوب نامند لصدر رو با به
و با موضع دیگر که فهم آن علاماتی که از تکلم و صدای تنفس و حرکت دم در قلب و در شرائین
حاصل است که حالات صحت آنها چگونه و حالات مرض چگونه است زیرا که علامتهای علاماتی که از
برای طبیب از نبض و تنفس و غیر هما حاصل است در امراض صدری علاماتی دیگر مرجح است که ادراک

انهار طبیب بسبب استماع بنماید :: پس باید طبیب اولا حالاتی که در حال صحت از استماع
بصدر حاصل گردد دانسته تا آنکه علاماتیکه در حال مرض از آن ظاهر گردد بشناسد ::
پس بدانکه طبیب چون بواسطه یا بلا واسطه گوش خود را در صدر و یا در پشت محاذی محل انشعاب قصبه الریه
یعنی در میان فقار و کتف در اشخاص در حالت صحت نهد و آن شخص چون تکلم نماید آن مستمع صوت
آن شخص را بطور لرزش مخصوص در یافت میسازد ولی چون ریه یا غشا آن از حالت صحت خارج باشد
این لرزش طبیعی یا موقوف یا مبدل بصداهای دیگر میگردد چون صدای بزی و صدای
قصبه الریه و صدای صدری :: اما صدای بزی در مرض آنست که چون
گوش نهند در وسط ضلع اعلای کتفین و ستون فقار آن شخص مریض چون تکلم نماید در حال آنکه صوت منقطع
در تکلم او از خارج پدید نیست ولی از استماع بصدر صدائی مسموع گردد چون تکلم کسی که سرما خورده باشد که
این قسم صوت را صدای بزی نامیده اند و بعضی این صدای بزی را تشبیه نموده اند به صدای منعکس
که از موضع دور بلرزش بر گردد و بتغییر مکان بهم رسد از قبیل تغییر مکان مریض و بدین جهت رفع اشتباه او
با صدای قصبه الریه گردد که در تغییر مکان مریض تغییر مکان نیابد :: و بدانکه این صدای بزی حاصل است
در ورم غشای مجلل ریه که رطوبت بواسطه آن ورم در آن عضو مترشح شده و چون صوت از
میان آن رطوبت عبور نماید این تغییر مخصوص را پدید آورد ولی در ابتدای ورم که هنوز رطوبت
مترشح نگشته است صدای بزی مسموع نباشد و چون رطوبت قلیل گشت آن ورم مترشح
شده صدای بزی مسموع گردد ولی دوباره چون رطوبت مترشح از ورم زیاد شود صدای بزی موقوف
گردد و ثانیا در انجذاب رطوبت نیز این صدا مسموع شود تا آنکه رطوبت مترشحه بالکلی برطرف شده صدای

نزدی نیز بکلی موقوف کرده چنانچه در ذات الجنب تفصیل آن را ذکر خواهیم نمود ∴
اما صدای فقصة الریه در امراض عبارت از انعکاس صوت است در فقصة الریه و انعکاس صوت را
در حالت صحت موضع مخصوصی بوده ولی در حال مرض از آن تجاوز نموده در مواضع دیگر نیز مسموع
گردد ∴ پس هرگاه که در حالت صحت چون گوش خود را بواسطه و یا بلاواسطه به تحت ترقوه در کنار
فقصة الریه شخص گذارند که تکلم نماید سامع صدای انعکاس صوت را از آن موضع استماع نماید و در اثنای حال
در مواضع دیگر مسموع نگردد ولی در حال مرض در جدار صدری این صوت نیز مسموع گردد که چون
حجم ریه بواسطه ورم صلابت در او بهم رسیده و یا که به تراکم غشا ریه غلیظ شده در فقصة الریه ضیق
شده این صوت را در این مواضع نیز مسموع نمایند و بخصوص چون گوش خود را در میان کتف
و فقار در محاذی تقعیر تحتی عظم الکتف و یا در ابط و یا در تحت ترقوه نهند این صوت را بسهولت از
آن مواضع استماع نمایند ∴ اما صدای صدری در امراض و مراد از او استماع تکلم است از جدار صدر
که چون شخص سامع گوش خود را بواسطه یا بلاواسطه بر جدار صدر نهد رسد تکلم متکلم را مانند آنکه از دهان او
بشنود از این مواضع استماع نماید ∴ در حالت صحت استماع تکلم از حلقوم گردد که چون شخص
سامع گوش خود را به حلقوم نهد استماع تکلم از آن موضع نماید ولی چون در ریه بواسطه تقرحات حفره‌ها
موجود باشد و یا آنکه تقرحات در ریه ریمی شوند استماع تکلم مریض را از جدار صدری نمایند ∴
گفتار سیم در بیان علامات از اعمال حواس ظاهری و باطنی و حس عمومی بدانکه اکثر اختلال در این علامات اعمال
امراض خود نیست بلکه عوارض امراض باشند که امراض اند و یا شرکت آن آلات باشند و به تفصیل هر یک از آنها در
در فصل علیحده ذکر خواهیم نمود ∴ و نیز باید دانست که علامات واقعه در حواس ظاهری از انحرافات آن اعمال

از اول

در امراض واقعه در آلات حس و یا بواسطه امراض دماغی باشند ولی کثرت در این احتمال همیشه
از امراض واقعه در دماغ است مثلا خلل ابصار قلیل و یا بالمره زایل گردد بواسطه امراض واقعه در
یکی از آلات آن چون نزول آب مروارید و نزول آب سیاه و کدورت قرنیه و امثال آنها
یا بواسطه صدمه از ضربه وارده بر دماغ قلت در ابصار پدید گشته و یا بالمره فسخ می گردد ولکن ذکاوت
حس بصر که بدین جهة خوف از روشنی حاصل گردد همیشه از امراض دماغی بود چون هیجان و التهاب
اغشیه دماغی و غیرهما :: و ایضا قلت در حس سامعه بواسطه امراض واقعه در صماخ و یا از بسته
شدن مجرای استاخی ولی ذکاوت حس آن همیشه از علت واقعه در جرم دماغ باشد
:: اما علامات واقعه در حس عمومی :: قلیل شود در جمیعات و [illegible] افیون و هر مرض
سکته و حس عمومی بالکلیه فانی گردد در غشی و در غمای از رایحه انگیخت و زیاد گردد حس عمومی در
جنون و حامله گان و نیز در ازدیاد حس عمومی باید ملاحظه نمود وجع در امراض را :: و مراد از وجع حسی
بود مخالف طبیعت را که مانند حس عمومی ارتباط بدماغ داشته باشد که اولا موضع معلول احساس
نموده و حکایت عصب حس خود را بدماغ که مدرک کلی است رسانده و دماغ ادراک آن وجع نموده
و از [illegible] رسیده تا با بدن عضو معلول رسانده و اسباب وجع اگرچه کثیر است ولکن از دو حال بیرون نیست یکی مخفی
و دیگری آشکار و سبب آشکار بودن این است که در جرم عصب و یا در عضوی که عصب در او منتشر بود
علت نمایان باشد چون تورم و انصداع مخفی آن است که علت وجع آن مخفی است و یا سبب نقصان
در حس آن عصب و یا سبب منع نرسیدن روح نفسانی در آن عصب باشد و لکن اکثر اطبا بر این است
که در این اقسام امر از [illegible] اعتراف کنند که سبب این وجع [illegible] ادراک

نفهمیده است و این قسم وجع را وجع عصبانی نامند ؛ دیگر آنکه در بعضی مواضع وجع را
اسمی مخصوص بود چون صداع که عبارت از وجع رأس و قولنج که عبارت از وجع امعا
و با رحم باشد ؛ دیگر آنکه تفاوت در حدت وجع در امراض زیاد بود چنانکه اکثر وجع
از نتایج نمایان بعضی امراض است و گاهی بعکس آن شود که وجع سبب وقوع بعضی امراض گردد
؛ و اتفاق شود که شدت وجع مریض را هلاک نماید ؛ اما علامات واقعه در
در حواس باطنی ؛ بدانکه حواس باطنه نیز چون حواس ظاهره در حس عمومی قلت و کثرت در
اعمال او پدید آید و حواس باطنه چون منوط به صحت مزاج اند بدون رنج و محنتی باشند و
وصال او موجب سرور و فرح گردد چون حس جوع و امثال آن ؛ و در مهمات دیگر این
است که نقصان در حواس باطنه پدیدار گردد و دوار و حمی در زمان حالت ازدیاد در حواس باطنه روی دهد
و در غشی و در اغمای از راه آنکه انگشت حواس باطنی بکلی خالی گردد و علاوه برینها بایست ملاحظه شود
بعضی تأثیرات که امراض اعضای داخلی به دماغ میرساند چنانچه که امراض حالات یا امیدی از برای
مریض حاصل گردانند و صاحبان مرض طحال همیشه اضطراب خود با ترس پیوسته در خیال مرگ
باشند و بر خلاف آن امراض است از قبیل مرض ریه که صاحب خود را همیشه بخیالات
عالیه واله و در شفای خود امیدوار دارد چون مرض سل که صاحب خود را در خیالات عالیه الی الآخر نماید

گفتار چهارم در بیان علامات امراض از اعمال دماغی ؛ و مراد از حرکات نفسانی است که آنها را
موضع مخصوصی در دماغ بود چون ادراک و فهم و خیال و غیر آن بخلاف حواس باطنی که تفصیل آنها
در علم فیزیالوژی بیان شده و اعمال دماغی را در امراض اختلال پدید آید چون حواس باطنه

و ظاهره و حس عمومی و اکثر تغییر در این اعمال ابدیو پاتکی باشند یعنی تغایر که منوط بجرم دماغ بوند و گاهی هم
پاتکی باشند یعنی تغییری که منوط بامراض آلات بعیده بوند ؛ بدان که از فقره که مذکور شد که بیشتر از بیماری
اعضای داخلی تاثیر بدماغ نمیماند ولکن اعضای داخلی اگر چون مکان المرض باشند نیز تاثیر کم و زیاد در دماغ نمایند
و بدانکه هیچ مرضی نبود که ازدیاد اعمال دماغی نماید هرچند بعضی باعتقاد ایناند که مرض خفازیری و جنون ازدیاد اعمال دماغی
کنند که اطفال خفازیری ادراک و فهم بهتر باشند و حکایت بعضی اوقات سئوال مشکل را جواب مطابق گویند
ولکن بحکم النادر کالمعدوم اعتباری در آن نبود که ادراک و فهم اطفال خفازیری زیاد بوی باشند و بعد از چند
سال ادراک و فهم ایشان زایل و فانی گردد و مجانین را عوض بجواب مطابق سئوال چند کلم بی معنی
با حرکات ناشایسته کنند پس بنابرین هیچ یک از امراض ازدیاد اعمال دماغی را نکند ؛
بدانکه از جمله تغییری که از امراض در اعمال دماغی حاصل گردد هذیان است و مراد از او اغتشاش خیال است
که خیال غیر ممکن را که در قوه مخیله خود خیال کرده و بی ربط و الفاظ نامناسب را استخراج با معنی و ممکن پنداشته مطابق
آن در خارج بکلمات بی معنی ولی باعتقاد خود صحیح نماید و این هذیان هم ابدیو پاتکی و هم سمپتماتکی و هم
سمپتو پاتکی باشند ؛ ابدیو پاتکی است هذیان هنگامیکه بدون تغییر در دماغ عارض شود چون هذیان
از فکر و هذیان مستان و سمپتماتکی است هنگامیکه هذیان بواسطه یکی از امراض بعیده دماغ بوده و سمپتو پاتکی است
هنگامیکه هذیان نتیجه مرض جرم دماغ بود چون ضربه و جراحات و الهم در دماغ و هذیان ابدیو پاتکی
باستمرار و تشخص بالعادت است که بعضی بسبب خرابی هذیان کلی گویند و برخی دیگر بسبب کلی هذیان جزئی
گویند و هذیان سمپتو پاتکی از ابتدا از جمیع اقسام ما باشد زیرا که عروض این هذیان از نقصان جرم
دماغ بود ؛ و بدانکه هذیان را اقسام است ؛ اکثر آن است که سخنان مردم را از نفهمیده

مطابق انتخاب هذیان گویند دیگر آنست که اشخاص گرد خود را خوش ساخته مطابق خیال خود هذیان

اشخاص هذیان گویند چون مستان قسم دیگر آنکه هذیان گویند بدون آنکه شئی در خارج موجود بود

که چیزها می بینند و صداهای مسموع نماید و استشمام روایح و احساس لمس کنند که هیچ کدام از آنها صورت

خارجی نباشند و با آنکه هذیان یا عام و یا خاص بود یعنی در تمام مطالب و یا در یک مطلبی هذیان

گویند ؛ والیضا در امراض تغایر در طبایع اشخاص روی دهد مثلا اشخاص خوش

خلق را در بعضی امراض بد خلقی روی دهد و بسا که لجوج نباشند لجوج گردند و اشخاص عاقل و قلیل التکلم

کثیر التکلم گردند و یا از اقوام و اقارب خود بدگمان شده از آنها اعراض نمایند ؛ و اکثر این تغایر

از امراض معده و کبد و رحم و آلات تناسل موجود گردند بناء علی هذا میتوان گفت که اشخاص غیر

سالم را امتزاج و سرور و رنگ کرداری و خواطرخواهی مشکل میباشد ؛

والیضا فطرت انها بواسطه امراض تغییر یابد مثل اشخاص با حیا بسبب مرض بی حیا گردند و اشخاص

پرهیزکن و کم خوراک بسبب مرض غذای زیاد خورند و نا پرهیزی کنند ؛

گفتار پنجم ؛ در بیان علامات امراض از نوم و یقظه ؛ بدانکه نوم و یقظه از بسته ضرور در

بدن انسان است و چون قوه دماغی زیاد محرک و ملتفت شده باشند در این هنگام نوم قلیل شده

بود و برعکس در امراضی که قوه دماغی زیاد محرک شوند بدان اشخاص سهر مفرط عارض گردد ؛

و این سهر مفرط همچون هذیان اندر تاسکی و سم تسیکی و سمنونامکی باشد ؛

و نوم خفیف و با فایده عقب سهر مفرط در امراض حاده از علامات خوبست بسبب آنکه

قوای دماغی درباره کمال طبیعی عود مینمایند و لکن نوم سنگین و طولانی بعد از عقب سهر مفرط دالّ است

سهر مفرط و این نوم عارض شود از علامات ردیه است زیرا که احتمال کلی هست که تغییر سمی ملکی عمومی
در جرم دماغ بهم رسیده و بدان سبب مانع شود دماغ را ازانکه اعمال را بر وفق طبیعت جاری نماید زیرا
که دماغ همچون آینه بود که چنانچه در آینه صور اشیا منعکس شود و دماغ نیز اشیا خارجه را که مشاهده کند باید بر وفق نهاد
عمل نماید مثلا چون شی منوری ببیند از آن اجتناب کند ولی چون اختلال در عمل آن روی دهد اجتنابات از آن ننماید ::
بدانکه نوم زیاد یا از کسالت است چون از خوردن افیون و یا سمیه ملکی است چون در سکته و یا سمی مالکی است چون
از زیادی تعب بدن حاصل گردد :: و بدان که نوم غیر طبیعی از سه مرتبه باشد اول آن را
سومنولانس نامند که نوم طولانی شدید باشد چون نوم در فصل بهار :: دوم آن را
کوما نامند یعنی نوم طولانی شدید با فقر غیر طبیعی و مرتبه سیم را [illegible] کارس
نامند یعنی نوم طولانی شدید با بی حسی عمومی که اغما باشد :: و پیش گوئی در این سه درجه نوم با اختلاف است
که هر چه درجه اینها شدید تر باشد پیش گوئی نیز بدتر خواهد شد ::
فصل سیم در علامات امراض از آلات و اعمال تغذیه و مشتمل است بر شش گفتار گفتار اول در علامات
از تغییرات قوه هاضمه گفتار دوم در علامات از تغییرات عمل جذابه گفتار سیم در بیان علامات امراض
از تغییر عمل تنفس گفتار چهارم در بیان علامات امراض از تغییرات در دم و در دوران او گفتار پنجم
در بیان علامات امراض از تغییرات در ترشحات و فضلات گفتار ششم در بیان علامات
امراض از تغییر در عمل تغذیه :: گفتار اول در علامات از تغییرات قوه هاضمه ::
و باید ملاحظه نمود تغایر در شهوت طعام و شراب و تغییر در لسان و در بلع غذا و عمل کیموس و در
عمل کیلوس و اخراج براز :: اما ملاحظه اول در تغییر شهوت طعام و شراب :: بدانکه در اکثر

امراض بطلان شهوت طعام هم رسد که بفرانسه انورکسی نامند و در بعضی امراض

شهوت طعام از قاعده خارج گردد که بفرانسه مالاسی و با پیکا

نامند خواه خوردن خاک و گچ و امثال اینها و بندرت در امراض گذرنده شهوت طعام عارض

گردد که بفرانسه بولیمی و با بولیفاژی

گویند و این تغییر در شهوت طعام یا بد و ستیکی است که تغییر عصبی مخصوص در آلات غذا باشد

یا سمتوماتیکی است که تغییر ذاتی و جرمی در آلات غذا باشد یا سمپتیکی است که تغییری باشد

بواسطه مرض دیگر و بدانکه در اکثر امراض شهوت نظر بسبب بیشتر بود که این حالات را بفرانسه بولیدی

نامند که اید یوپتیک و هم سمتوماتیک و هم سمپتیک باشند

و بدان که دلیل تشنگی در اوراق آنست که دوران دم و تنفس سریع تر شده باشد و دم که شود

و بدان سبب عطش عارض گردد تا انسان آب خورده بدل ما یتحلل گردد ⁂ و چون عطش

عارض گردد و سبب او اخراج دم و یا بول و یا عرق نباشد معلوم است که یکی از آلات غذا مبتلا

شده ⁂ اما موجود نبودن عطش ابدا علامات ردی نبود ⁂ ملاحظه دوم در بیان تغییرات

لسان بدانکه علاوه بر تغییرات لسان در ورم حلق تغییر سطح اعلای او بیشتر مخصوص بود امراض معده

و امعا را و عموما دال بر امراض آلات دیگر نبود ⁂ و چون هر یک از غشاهای سمپاتیکی مخصوص

با آلات غذا دارد و لهذا ملاحظه کردن زبان هم چون نبض است و بدان که زبان مجفف و منتقی

با کناره سرخ و شقاقست ردی آن علامات باشد در ورم معده و امعا را مخصوص معده را و لسان

بهن و سفید علامت باشد بلغمی مزاجان را ⁂ و لسان که او را غشا زرد هم چون گل پوشیده بود

لسان

علامات باشد امتلای معده و مزاج صفراوی را دهان سیاه و خشک حالات ادوی

و فاسد گشتن دم و عطش مساعد سکون را همراه بود ؛ ملاحظه سیم در بیان علامات ذیع غذا

و ادراج عسر البلع علامات ذکر شود و این عسر البلع حاصل شود یا بواسطه امراض واقعه در الکت

که مباشر این عمل اند و یا بسبب تاثیر عصبانی چون در لذع سکته حار و در یرقان الابیض و

عسر البلع علامت باشد حال ترشح را زیرا که در این هنگام قوه عضلانی فانی گردد ؛

ملاحظه چهارم در بیان علامات که از عمل کیموس حاصل گردند ؛ بدانکه بواسطه امراض عمل کیموس را

اختلال روی دهد که سوء الهضم عارض گردد و این سوء الهضم در بعضی اوقات است اندک هست

بعضی بدون نقصان جرم معده بلکه از تاثیر عصبانی بود ولی اکثر اوقات سمپاتیک است یعنی از

نقصان جرم معده از جزئی اختلال الی سرطان و علامات آن ؛ بدانکه آنچه عوام ضعف معده

نامند که غذای ایشان تحلیل نرود در بعضی اوقات حسی است یعنی ترشح شده بد رطوبت معده

و قلیل گشتن حرکت دودی او است ولی اکثر از اسباب دیگر بود ؛ ملاحظه پنجم در بیان علامات

از قی بدانکه قی در اکثر امراض عارض شود ولی در جمیع کدام علامات مخصوص نیست ؛ و قی اکثر سمپاتیک است

و حال آنکه باید اید یا سمپاتیک است زیرا که از امراض حجاب حاجز و از آلات بطن قی حاصل گردد ولی

چون امراض واقعه در حجاب حاجز و عضلات بطن اغلب سمپاتیک اند و بسبب امراض

صدری و معده و کلیه و کبد و رحم و امثال اینها عارض شوند لهذا قی که از اینها حاصل گردد سمپاتیک است ؛

و بدانکه تخریج قی از جمله معالی است که بدون تشخیص مرض بسیار صعب بود زیرا که سبب اینهمه

سبب او بسیار دشوار است و بدانکه تشخیص علاج او مشکل است ؛ ملاحظه ششم در بیان

علامات که از کیموس حاصل کردند بدانکه چون اختلال در عمل کیموس پیدا شود ناچار نقصانی در عمل کیلوس
هویدا گردد بر خلاف عمل کیلوس که نقصان عملش لازم نداند اختلال عمل کیموس را زیرا که مکان کیموس
در معده و مکان کیلوس در امعاء است ؛ بدانکه انسان را فربهی زیاد است که زیاد خورد و هضم
نمایان است که کیلوس شده جذب بدن او گردد زیرا که دیده شده در کسانی که عمل کیلوس حتی
قاعده نبود با وجود که غذا زیاد خورند روز بروز لاغرتر گردند و این اشخاص باید غذای خود را کم بعد از بیست
چند روز به یکبار موقوف کنند زیرا که در غذا خوردن محرک گشته آلات غذا را بدون آنکه حاصلی
از او پدید شود ؛ فصل هفتم در بیان علامات که از دفع براز حاصل شود و دوران دو علامت است
یکی هیئت و دیگری اسهال اگرچه هر دو علامت اند ولی جنس علت جزء امراض شمرده میشود لهذا
هر یک را بخصوصی در فصل خود ذکر خواهیم نمود ؛
گفتار دوم در علامات امراض التغییر است عمل جذب ؛ چون عروق جذابه در جمیع اعضا مکمل اند
لهذا اعمال آنها مخفی است و علاماتی که از او ظاهر شود هر یک مرضی است نفرادیه که هر یک بزمن بعد در فصل خود
به تفصیل ذکر خواهد شد ؛ گفتار سیم در بیان علامات امراض التغییر عمل نفس بدانکه بواسطه
امراض بسیار است که در نفس پیدا آید مخصوص در امراض ریه و قلب اول التغییر نفس است سرعت و بطوء آن
بدانکه نفس سریع زیاد از معتاد گشته دوران دم سریع تر گردد و بدین جهت است که در حمی نفس سریع
باشد زیرا که حرکت قلب در آن سریع گشته عمل نفس نیز بدان اندازه سرعت پیدا کند تا
ترویح دم کند و نیز بعد از حرکت عنیف چون دویدن و فرح و غضب و امثال آنها نفس سریع
گردد و این نفسی که در حال صحت حاصل گردد بزبان فرانسه رسپیراسیون

گویند و تواتر نفس را که در حال مرض است دیسپنه
نامند و تواتر نفس به خصوص موجود است در ورم ریه به جهت عروض حمی
بلکه آن است که چون یک قطعه از ریه متورم گردید عمل او مختل شود لهذا قطعات سالم از ریه عمل او را به عهده خود گرفته
نفس را سریع کند دوم تغییر در صدای نفس است و بدانکه ریه را در حال صحت صوتی باشد مخصوص که چون
گوش خود را در صدر انسان صحیح نهند صدای دمیدن استماع کرده و این صوت بهتر مسموع است
هرچه انسان جوان‌تر باشد و به واسطه امراض تغییر پیدا بکند و علامات مخصوص برای امراض یافت شده که
قلیل و یا کثیر و یا مختلف شود شد و قلیل شدن صدای تنفسی به وجه آید هنگامی که هوای متنفس نتواند
در ریه عبور نماید و این عسرت عبور هوا هنگامی که ریه ممتلی گردد از خون و یا متورم و سخت شود نزد نماید که
در این صورت عبور هوا نباشد مگر در مجاری عظیم قصبة الریه و نیز قلیل شود صدای تنفسی هنگامی که ریه منقبض گردد و از
اجتماع رطوبت سرزی یا دم در غشای مخاطی جنب و در این صورت حرکت ریه بطور صحت نباشد
ولی تواند ریه بدین طریق عمل خود را نماید و در این صورت اخیره صوت تنفسی موجود است ولی
مسموع نشود زیرا که آن رطوبت مجتمع در غشای مخاط ریه مانع گردد از خروج صوت را از او
و زیاد شود صدای تنفسی هنگامی که جزئی از ریه مبتلای علت شده و عمل او را ریه دیگر که سالم است به عهده
خود گرفته صدای تنفسی در او زیاد شود و یا آنکه قطعه از ریه مبتلای علت گشته و قطعات سالم او عمل آن عضو را
معمول العهده گیرند که در این صورت صدای تنفسی در قطعات سالمه ریه زیاد حاصل شد
و مختلف شدن صدای نفس را اقسام است اول تنفس قصبة الریه رسپیراسیون برنشیک
دوم تنفس رسپیراسیون کاورنز

سیم تنفس خره ئی رسپیراسیون آمفوریک
چهارم تنفسی است که شبیه بود به دمیدن بالوله ئی

در آب رال — پنجم تنفس غلیانی گارگولیمان

اما قسم اول که تنفس قصبه الریه باشد و او قسمی از دمه ای است که بوجه باید که در شعب عظیم قصبه الریه واصل شود این صوت از ذات الریه در درجه دوم و سیم آن زیرا که نسج ریه در حالت تورم است و از جسم مانع که دخول هوا را در ریه و آن هوا ناچار ماند که در شعب عظیم قصبه الریه مجتمع گشته این صدا را از جوف آید

اما قسم دوم که تنفس مغاره ئی باشد و او صدائی است مانند دمیدن کسی در موضع خالی که حاصل شود این صوت هنگامیکه بواسطه مرض سل حفره ها در ریه موجود گشته و هوا در آنجا رسیده دوم سل شود

اما قسم سیم که تنفس خمره ئی باشد و این صدائی است مانند آنکه هوا عبور نماید در ظرف زجاجی نازک و عمیق یا در کوزه ئی که نصف او مملو از آب بود که در داخل شدن او شبیه به صدائی که گهی باشد و او هنگامیست که قطعه عظیم از ریه منقرح شده و هوا در آن عبور کند از او مسموع گردد و چنین در درجه سیم سل شود

اما قسم چهارم که تنفسی است شبیه به دمیدن بالوله ئی در آب حاصل شود در شعب عظیم و صغیر قصبه الریه هنگامیکه رطوبتی در آنها جمع گشته و هوا که از میان آن گذر نمود حبابی احداث کند و بدین واسطه این صوت مسموع گردد و این صدا را نیز اقسام است

حلقومی — رال تراکئال
قصبه الریه — رال برونشیک
صوت نمکی — رال کرپیتان

معاری   رال کاورنو درال حلقومی پدید نگردد مگر در هنگام رزع

که رطوبت در حلقوم جمع گشته مریض نتواند او را خارج کند لهذا هوا از میان آن نفوذ عبور نموده این صوت

مسموع گردد ؛ درال قصبة الریه بوجود آید هنگامیکه ترشح بلغم در آن زیاد شده هوا که از آن عبور کند این

صدا مسموع گردد و این حاصل است در نزله ریه و در ورم قصبة الریه و تشبیه نموده اند این صدا را بصدای

غلیانی که او را در میان خاک کند الکه گشته یا با لوله باریک در میان محلول غلیظ صابون بدمند و

صدا منبعث شود و چون در ظرف در موضع انشعاب قصبة الریه گوش دهند درال مکی حاصل شود هنگامیکه حبابهای

ریه مملو از رطوبت شوند و موجود است این قسم صدا در درجه اول ذات الریه ؛ درال مغاری هنگام اجتماع

رطوبت در مغارهای ریه در درجه سیم سل بوجود آید چون زیاد شود این صوت شبیه گردد بصوت غلیانی

و اکثر این صوتها در این حالات در تحت ترقوه مسموع گردد اما قسم سیم که عبارت است از صوت غلیانی

صوتیست مانند رال دلی فرق آید و باید بدانست که صوت غلیانی شدید تر و قوی تر از رال

چنانکه هرگاه با لوله باریک در قرب سطح آب در کاسه بدمند صوتی خفیف احداث شود که شبیه است

برال ولی چون لوله را در قعر کاسه مذکور رسانیده بدمند صوتی با غلیان شدید مسموع شود که عبارت است

از کارکولیمان ؛   اما سرفه آن بدبو یا بی‌بو است هنگامیکه حاصل شود از

امراض قصبة الریه و ریه و سیما یکی است هنگامیکه از امراض قصبة الریه و ریه و سیما یکیست هنگامیکه از

امراض آلات دیگر حاصل شود و وردی که با بدبو یا بی‌بو باشد بوجود آید سرفه با واسطه دغدغه غشاء

مخاطی ریه و قصبه او بدون اینکه رطوبتی مترشح شده باشد چون در ابتدای نزله و با وجود سرفه بواسطه دغدغه

رطوبت مترشح ریه و قصبه او و در این هنگام سرفه بلغم خارج شود و چنانچه در آخر ورم قصبة الریه موجود است ؛

و درجتی که سیم بانگ باشد سرفه است که از غیر امراض ریه و قصبه او بوجود آید یعنی امراض معده و کبد و رحم و امثال آنها
چون این امراض اثر نماید بر حجاب حاجز و عضلات بطن سرفه عارض گردد : والقا سرفه
هنگامیکه به سبب امراض عصبانی حاصل گردد : پس سرفه که نوبه و تواتر آید نشانه سرفه عصبانی
زیراکه سرفه که از حدت ورم یا متصل است بدون نوبه و چون در سرفه عصبانی تشنج شده در حجاب
حاجز باشد در هنگام سرفه تنگی و تعب موجود است در موضع حجاب حاجز که متصل است به جدار
صدر و نیز در سرفه عصبانی وجه او فروخته و با حمرت شود : اما اخراج نفث : و او نفث چیزی که از
مغاره ها و حبابهای ریه و از قصبه او ترشح شده و مجرای دهن و بینی آمده خارج گردد و اخراج نفث علامت
بود امراض ریه را هم بحسب کمیت و هم به کیفیت : اما بحسب کمیت در درجه اول ورم قصبه
الریه نفث کم بود زیراکه حدت ورم مانع است ترشح بلغم را ولی در حالات مرضی ترشح این زیاده
تر باشد و چون کل غشای مخاطی در ترشح باشد بلغم بی نهایت خارج شود چنانچه در سعال سل
ریه هویدا است و بعضی اشخاص هستند که بسبب ابد بوسته گرازی همیشه مقدار سرفه بلغم خارج
سازند و این را بزبان فرانسه بوانزبرن کراس مانند نفخ
سینه : اما بحسب کیفیت آن : آنکه نفث باریکسان
بسبب مرض مختلف است چنانچه نفثی که از قصبه الریه آید در ابتدای ورم او شفاف و لزج است و در
انتهای ورم او غلیظ و زرد مایل بسبزیست و چون در اخراج او قوت زیاد لازم بود بعضی اوقات
خطوط خون در او نمایان شوند ولیکن این خون از عروق شعریه است لهذا از ان خوف نباشد
و نفثی که از حبابهای ریه بوجود آید علامت بود در ورم شدید ریه و این نفث چسبنده و از اخراج

والزج

واکثر سخون مختلط و چون خون زیاد شود نفث ها و بلون زنگ آهن گردد و این قسم نفث الفرزنکی
و الفرا اسکندرانی ادولی نامند و علامات مخصوص بود و دائر الزیاد
و چون نفث خارجه با التمام و یا بعضی از او دم بود علامات باشد نفث الدم را و چون همراه نفث دم موجود باشد
علامات بود بر اینکه زیاد درین مرض است چنانچه در فصل ذکر او خواهد شد اما قواف او در المرض علامات روی
بود چنانچه من بعد معلوم خواهد گردید **کفا خوابر** در بیان علامات امراض از تغیرات در دم
هر دو ران او و در خلا آید بملاحظه می شود تغیر در دم از قبل و مثل آن و حرارت می فی آرد مطلب اول
تغاییر در دم است و در این جا باشاره مختصری اکتفا می نمایم زیرا که در هر کلمه حالات طبیعی دم و دلالات او در اکثر
امراض منفصل ذکر نمود هم پس بدان که تغیر یا در کمیت و یا در کیفیت دم است اما تغیر در کمیت دم
بدانکه در امراض که زیاد میکنند و یا آنکه اختلال در عمل کیلوس بهم رساند که مزاج ضعیف باشد مقدار دم کم گردد
در خلاف آن زیاد شود مقدار دم چنانکه بدن فربه و قوه ها همه و چا ذبه قوی گردد و اول بیان بیا نمایم
غلبه دم را چنانچه در دموی المزاجان موجود است و چون غلبه دم در تمام بدن باشد مزاج را دموی المزاج نامند
و چون در یکی از اعضا بود و او را موضعی گویند و غلبه دم موضعی یا به جهت اسباب عصبانی بوجود آید چنانچه در مرض سکته که بدون
سبب خارجی حاصل شود و یا به جهت اسباب خارجی که منع کنند دوران دم را چون سکته ای که از اندازه خنق
طناب بکردن حاصل میگردد علی ای قسم کان دم در موضعی جمع شود در عروق توقف نماید و بسبب
انصداع عرق و یا بسبب انصداع عرق خارج گشته و نفث الدم عارض گردد و
اما تغاییر در کیفیت آن بدانکه تغیر یابد کیفیت دم بسبب مقدار گلبول و فیبرین و البومین و نمک ها
و اجزای منجمده و اجزای خارجی که فاسد گنند دم را و اول بیان نمایم تغیرات گلبول را

دوم آنکه چون کیلوس ثابت بالسویه از بدن کم شود نقصانی در کیفیت دم حاصل نشود بلکه در مقدار کمیت آن
نقصانی پدید آید ولی چون اوعیه او بسبب نزف الدم تهی کردند کیلوس ثابت هر دو کم شوند و اعضا
دم بسبب خلاء خود رطوبات بدن را بخود جذب نموده و ظروف خود را ممتلی ساخته آنرا
مائی کنند و مزاج لیمفاتیکی و بلغمی حاصل نماید زیرا که چون دم مائی شد قوت او کم شود و اعضا
باید از خون قوه گیرند ضعیف گردند و چنین مزاج مستعد سازد به نزف الدم و دم قابل است در
فیبرین است آنکه امراض در می که خصیص دم است و غشای بسرزی فیبرین را زیاده کند مستعد بر قلت
حمیات و امراض عفونی و امراض جلدی که فیبرین را کم سازند ؛ سیم تغیر است در البومین
آنکه مقدار او را انتقاص پدید نباشد مگر در مرض البومین ادری
که مخصوص کلیه است البومین کم شود چون دم بکلیه رسد البومین خود را با ادرار … سازد چهارم
تغایر یافت دم است آنکه یافت دم بیشتر شود هر چه سار را افزا دم کم تر گردد … است
که فصد بسیار کرده در رفت دم چون بلغمی مزاجان و بر بعضی اشخاص سمین را که دم انها لطیف
فصد ضرر نماید اگر چه دم این اشخاص زیاد است ولی کثرت آن در این اشخاص بقدر یا سی …
انسان است و شیء فصلکه چون انسان رقیق بود هر چه ایشان را فصد کنند دم انها رقیق تر گردد
پس رفع الدم است دانش غلظت دم حقیقی و دروغی را ؛ دوم آنکه در وقت فصد نمودن
ما بقی چون که در بدن ماند مائی شود و هر چند بواسطه شرب است در چند دفعه یابد اورا
میزان که افراط رساند ولی از زیادتی آن اضافه یافت دم باشد عرق بول و بسیار
ترشحات از بدن خارج شود و دم بحالت کیفیت قدیم بر گردد هر چند کمیت او تغییر یافته باشد

و از

واگر کسی سؤال نماید که پس از چه راست اشاره بدادن مشروبات در غلظت دم جواب گوییم که اشارت
بدادن مشروبات در غلظت دم آنست که بدل شود رطوبات مندفعه از بدن را نه آنکه علاج غلظت کند
در بیان اجزای منجمده دم بدان که چون فصد نمایند بعضی اجزای دم منجمد گردند و برخی دیگر در حالت غیر منجمد
انجمادی باقی مانند و این انجماد با تفاوت است از قلت و کثرت و لطوخه که در آن انجماد رخ نماید و از قبیل سختی و نرمی آن
پس بدانکه هرچه مزاج قوی تر باشد در فصد نمودن دم زودتر منجمد شود و در ذوات الریه و امراضی که ناگهان شخص را از پا در آورند
صحت منحرف کنند فی الفور دم منجمد گردد و بر عکس آنست در ضعف مزاج و در امراض عفونی که انجماد خون بطیء
باشد زیرا که کلیه و فیبرین نجابت طبیعت حمولند و در امراض عفونی اجزاء فیبرین در دم بیشتر از قاعده است و علیه
حموضات که ضد قلویات اند درین امراض ناقص باشند :: و در امراض حاده مانند ذات الجنب و ذات الریه و ورم صفاق و امثال
اینها اجزاء منجمده دم سخت و صغیر است جهت آنکه درین امراض فیبرین زیاده شده گلبول را بر روی آن جمع سازد اگر ساخته
منجمده دم را صغیر کند و روی او اجزای مائی اصفر اللون باشد و این رغوه دم را اکثر اطباء علامت دانند
ورم و غلبه دم را که درین اشخاص است و عقیده داران بر فصد ثانی نمود ولی نوانده که این علامت در اشخاص قلیل الدم
یافت شود و در صورتیکه علیل باشند به یکی ازین اورام و نیز بعمل آید بعضی اوقات از مسافت زیاد میان ظرف
و محل فصد و نوعیکه از غلبه رغوه دم به تنهائی به هیچ وجه اشاره بر فصد مکرر نباشد چنانچه بسیار اتفاق افتاده که چون بعد از
حاصل گشتن رغوه دوباره فصد کردند دم رنگی نمانده اند [illegible] و اجزای خارجی که در دم واقع شوند چون
مسامیم دود بردش و صفرا و بلغم و شیر در دم و ماده سرطانی و تو برکلی و این اجزاء چون در دم موجود شوند ادراک
نکنند :: اما سمیم دود بردش کیفیت اینها معلوم نکنند مگر بواسطه تاثیر اینها از بدن [illegible] بعضی از دم که از
غذای بد و عادت بد و یا غصه و امثال اینها بعمل آیند معلوم نگردند مگر بواسطه تاثیرشان و معلوم است که تاثیر آنها

میباشم منتشر شود از خمیدگی زبان سبب طولانی نزد کرده ؛ اما صفرا بدانکه تمام اجزای صفرا در خون منجذب شود
بلکه به تنهائی ماده رنگین آن واد هم مقامی است که عمل کبد موقوف شود و با آنکه سبب باقی صفرا در اثنا فشر
منصب نگشت که در آنصورت عروق جاذبه جذب صفرا را از مراره و یا از مجرای او جذب نماید سبب اطبای
کنند ؛ پس امراض صفراوی فی الحقیقه مرض نیستند بلکه علامات باشند تغییرات ترشح صفرا را ؛
اما بول واد تیره چون صفرا تمام او در خون نتواند داخل شود واد جائی است از فساد عمل کلیه و مالاریا خناس
بول در مثانه که بهیچ‌وجه نتواند مندفع شود و بعضی از اجزاء بول بدن جذب کند هم در این مقام آنچه اوراز
مریض استشمام شده چنین بولی که تفرانسه مینود او بنون
گوید حادث گردد ؛ اما شیر بدانکه این به بدن نتواند جذب گردد و آنچه را که عوام گویند شیر ترسیده
منفعه به چنین است بلکه قول باطلی بود و اگر کسی گوید که بعضی اوقات دیده شده که اجزای باقی دم شیر
منتشر شود جواب گوئیم که این شیر نبوده بلکه دهنیت است که بدین صورت شده ؛ اما ورم بدانکه
او نتواند با التمام به بدن جذب شود زیرا که دیده شده در تورم و بدانکه خون در سایر مواضع ورمی باشد
عروق لیمفاتیک ورم آن موضع را جذب نموده داخل دم کنند فاسق اوراست کند که اغلب مهلک
باشد چون ماده سرطانی و تبرکلی که داخل دم شوند ؛
مطلب دویم در تغییر در قلب و عروق است در اینجا ذکر تمامیم حرکت دم و تغایر قلب را در حالت اختلال که بنا
تطویل گردد و به تنهائی ذکر کنیم حرکات غیر طبیعی قلب را که از استماع بر قلب مسموع شود و تغییر در تنفس
؛ اول در بیان حرکات غیر طبیعی قلب بدانکه حرکت قلب قوی نه ضعیف نزد گردد و از قلت
حجم آن است و این تغییر مخصوص مرض انورزم است و بقیه بیان در فصلی جداگانه ذکر خواهیم نمود اینجا بیان نکنیم

[illegible]

صدای مخصوص قلب را که از عبور دم از ثقب قلب و یا بسبب اصطکاک آن دم هنگام قلب را و یا بسبب امراض مزمن
قلب که سرپوشهای ثقب قلب را سخت و ضیق نماید این اصوات بوجود آید و تشبیه نموده اند این اصوات را
بدمیدن و اره کردن و سوهان زدن از قرار قوت و ضعف آنها و این اصوات غیر طبیعی
قلب اکثر علامت ردی باشند ولی تفاوت چنانکه دیده شده دائمی شد به بدون تغییر در
نسج قلب این اصوات مسموع کردند چون دختران که مبتلا به حمای عشقیه باشند و اشخاصی که دم زیاد
از آنها خارج شده باشد و کسانیکه در نقاهت امراض سخت دیده بودند که در این اشخاص این اصوات
در قلب بوجود آید زیرا که بسبب رقت دم آنها حرکت قلب و اصطکاک قلب از دم بیشتر گردد :
دوم در بیان تغییر نبض و تجربه معرفت تغییر نبض در حالت مرض لازم است معرفت نبض در
حالت صحت و اگرچه نبض در حالت صحت قاعده ندارد که شامل حال جمیع افراد ناس بود زیرا
که نبض مختلف شود در انسان بسبب اختلاف مزاج و اید کو سنکزاری و حالت دماغی و
غیرها ولکن حال صحت نبض ابتدای سن الی دو سال صد و ده قرعه و از دو سالگی تا سه سالگی صد قرعه
و از سه الی هفده و هیجده سالگی هشتاد قرعه و از هفده الی سی سالگی هفتاد قرعه و از سی الی چهل سالگی
شصت قرعه و از آن هرچه بالاتر رود که سن شیخوخیت است پنجاه قرعه زند و دیده اند که بعضی اشخاص
بدون حمی نبض ایشان صد قرعه زند و برخی در حمی قرعات نبض ایشان کم بود بطوریکه
از قرعات نبض باید ملاحظه نمود حالات جلد و سیما و حرارت بدن را و دیده اند که در ورم حاد در
اشخاص قوی البنیه نبض ممتلی و صلب و عظیم و موجی است و در امراض عفونی و عصبانی سریع و صغیر است
و در قرب بسیلان دم و در بحران جهیدن و منبسط شود و بعد از سیلان دم دقیق گردد و در

حال نزع هیچ احساس نشود مگر در مواضع شریان عظیم :: مطلب سیم در بیان تغییرات حرارت
بدنیه بدانکه حرارت بدنی بیشتر شود چون یکی از اعمال او مضطرب شود که این سبب حمی بوجود آید
و قلیل شود هنگامیکه یکی از آن اعمال ضعیف شود و با انکه مس رطوبات بدن به سرکردن شود چون
هنگام قشعریره نوبه وایضا تغییرات حرارت بدنیه در امراض عصبانی و در حالات نفسانی چون خوشحالی
و خوف و غضب و امثال انها . و در ادرام ساده چون مقاومت طبیعت زیاد است لهذا حرارت
بدن بیشتر بود و برعکس این است در امراض عفونی زیرا که در این امراض مرض غالب بر طبیعت است
و طبیعت نتواند بان مرض مقاومت کند ولیکن در نوبه و در ابتدای محرقه حرارت بدن شدید است
بدلیل انکه در هر دو مرض وارد میگردد به بدنی که در هنگام قوه کلی است ::
گفتار پنجم در بیان علامات امراض از تغییرات در ترشحات و فضلات بدانکه مابین ترشحات مناسبت
کثیری است چنانچه در شرح الحکمه بیان شده و هم چنین در امراض این تناسب خود را اظهار کننده
زیرا که دیده شده در بعضی امراض بالاتفاق ترشحات بدنی قلیل گردند چون در حمیات حاده که در
ابتدای انها ترشحات قلیل گردند و چون مرض رو به بهبودی کند دوباره ترشحات زیاده بر آیند و بیشتر
از عادت معهود اخراج کردند و هر چه زمان قلت داشتند ترشحات اطول بود و خروج در هنگام
بحران بیشتر خواهند بود بلکه بحران اکثر عبارت است از زیادتی ترشحات بدنی بسرعت
بدانکه ترشحات بحسب کمیت و کیفیت تغییر یابند چنانچه غدد بدن و غشای مخاطی و سروزی و جلد بواسطه
و غدد که بدیشان شود ترشح انها کثیر گردد مانند کلیه و غدد براق و پستان بواسطه مرض [illegible] ::
و سمپاتیکی که بدانها رخ نماید بمقدار کثیری از انها مترشح شود و غشای مخاطی که در حال صحت مقدار جزئی از

آن بلغم مترشح شود بواسطه مرض مقدار کثیری از آن نشر نماید و غشای سروزی که در حال صحت تقدری از آن
رطوبت سروزی خارج کرده که غشای او را لین سازد و در حال مرض آنقدر مترشح کردند که غشای سروزی
مملو شود و نیز در کیفیت ترشحات تغییر پیدا شود چون در زکام که در ابتدا بلغم مترشح است از او رقیق
و روان و با حرافت و کم کم غلیظ و اصفر اللون گردد و بجهت حدت او حد ابینی را محرک سازد ::
و در کیفیت بول و براق و شیر تغییرات کثیری است که هر یک در امراض مخصوص بخود به تفصیل ذکر خواهد شد
و در اینجا مختصر بیان مینمائیم :: پس بدانکه در بول تغیرات زیادی هست که اغلب آنها از معالج غفلت نکنند
بجهت عدم قابلیت آنها و لکن بعضی اطبا را اعتنای زیاد بدان علامات باشد از جمله بدانکه بول غلیظ رنگین و
تر گردد از قرار مقدار و جنس اشربه و رایحه او منوط بجنس اشربه و اغذیه و ادویه است و ایضاً با شعاعات بول بعضی
اجزاء خارجی که در بدن واقع شوند خارج کردند بخصوص سمومات و ایضاً بخوانند در بول علامات حموضیت
و قلیائی باشد و اگر چه این علامات را در علم شیمی اعتنای زیاد بدانها باشند ولی در علم طب چندان جواطر
جمعی با به حال از او معلوم نشده است :: و ایضاً بدانکه در بول سه چیز باید ملاحظه نمود غمامه و اجزای طافی
و اجزاء رسوب او را بند اما غمامه پرده ایست دقیق که حکمای قدیم او را علامت ردی میدانستند
:: اما اجزای طافی او که چون ابر در میان او طواف کند و حاصل شود از بلغمی که از غشای مثانه مترشح شود و اجزای
رسوب او در حمیات رسوب ادرار بیشتر بود بخلاف امراض عصبانی که رسوب در ادرار قلیل است
:: و نیز در انتهای اورام رسوب ادرار کثیر گردد و در بسیار مقام علامت باشد به بحران جید و در امراض مزمن
غیر از مرض نقرس و سنگ مثانه رسوب ادرار قلیل باشد و در زنان رسوب بعضی کمتر از مردان است
و بعد از اکل اغذیه حیوانی و بعد از سیلان سایر ترشحات و در کم میل نمودن مشروبات رسوبات ادرار اکثر گردد

و بول احمر اللون با رسوب زیاد علامت بحران باشد ∴ و بعضی اطبا را اعتقاد بر آنست که بول

میتوان تشخیص جمیع امراض را نمود ولی این قول خلافست و دو مرض بیشتر هستند که تشخیص آن منحصر

بول است یکی مرض دولاب و دیگری البومین اوری ∴ و مرض دولاب تشخیص داده میشود

با خراج بول بی نهایت و یافت شدن اجزای حلوه در ادرار و البومین اوری تشخیص شود به یافت شدن البومین

در ادرار و تشخیص داده شود از آنکه ادرار را بجوشانند و یا آنکه تیزاب اسید نیتریک

در او بچکانند اگر انجمادی از اجزای آن رخ داد معلوم است که البومین

در او میباشد والا فلا و بدانکه بول تواند حاصل دم و ورم و منی شود و جداگانه هر یک را بفصل

هر یک را در فصل خود در سر مکلمه ذکر نمودیم ∴ و بعضی چون هستند بولی سفید شود گویند که بسبب منی است

ولی این قول خلافست و سفیدی او را بواسطه این است که یا فسفات است و شو

در ادرار زیاد شده و یا آنکه بلغم و یا ریم در آن داخل گشته اما

عرق در امراض و اونیز چون سایر ترشحات بدنی وابسته بمزاج و غذا و مکان و حرارت و برودت است

که بواسطه آنها مختلف گردد از حیث مقدار و قوام و لون که زیاد و یا کم یا رقیق و یا لزج یا بی رنگ و یا اصفر اللون گردد

و در بعضی امراض زیاد گردد چون مرض سل و استسقا بسبب ریم بدم ∴ و عرق اکثر حالات حموضت دارد

∴ چون در اطفال و زنان و در امراض جلدی و بالعکس حالت قلیایی دارد در ورم احشا و وارم حاده

∴ و در بعضی اوقات سیلان عرق مسلسل و افراط مرض مخصوصی است که افمید روز

نامند در زیاد شدن عرق عمومی بنوعیکه تمام بدن عرق نماید نادر است ولی موضع او زیاد است چنانکه

در بعضی اشخاص در پا و در بعضی در آباط و در برخی در صفن و در شال بهار زیاد شود و هم صحیح از برای زیاد شدن

عرق موضعی یا سجال پیدا شده است هر چند احتمال کلی برین است که از بطوء دوران دم بود در اوعیه ظاهره جلد که باین سبب مائیت دم کم کم از جلد نشر نماید اما کم شدن عرق که خستگی جلد باشد و علامت ردی است در امراض زیرا که درین هنگام جلد از حالات صحت منحرف شده و قوه حیات میل به انحلال نموده است چون در مرض محرقه و دولاب و استسقا و دو سنطاریا ولی چون درین امراض بعد از نوبت جلد لینت در آن رخ نماید علامت جیدی باشد ٭ و بعضی معتقد بر آنند برین است که دم محو اند بعرق خارج شود و عرق دموی حاصل گردد ولی در این صورت حقیقت نیست مگر رنگ آن دم جلد که در بعضی مواضع که جلد رقیق باشد بروز نماید ٭ اما تغیرات جلد در امراض مختلف است بحسب لون و کمی و زیادتی قوه حیات و اگر چه رنگ جلد در افراد ناس با ختلافات است ولی در هر یک تغییر پیدا نماید که با حالت صحت او اختلافات اما در بعضی امراض تغییر کثیری در آن جلد رخ نماید که باین تشخیص مرض شود چون یرقان و وقتیکه اذرار دم ساده بواسطه سهولت دوران دم لون جلد با حمرت و خشونت گردد و به عکس است در امراضی که بواسطه عفونت هوائی و یا سم حیوانی دم فاسد شود چنانکه در نوبه لون جلد اغبری گردد و در کسانیکه مدت زیاد مبتلا بمرض خنازیری و سرطانی اند لون جلد ایشان زرد کاهی و در یرقان و امراض کبدی لون جلد زرد لیموئی است و در درجه اول نوبه که هنگام لرزاو بود جلد آبی رنگ گردد زیرا که دوران دم بطی گردد در وبا و طاعون کبود و تیره شود و ایضاً لون جلد تغییر یابد هنگامیکه اختلال در دوران دم پدید گردد اگر چه دم را تغییری نباشد چون در توسعه ثقب قلب و در مخنوقین که لون جلد در آنها تغیر نماید ٭ و نیز از تغییر جلد است لکها و بثورات که در او پدید گردند و چون اغلب آنها امراض اند هر یکی را در فصل خود ذکر نمایم و دو قسم از آنها هستند که مرض نباشند بلکه علامت بوده مرض را اول از آنها حصبه است که الفرا

که بفرانسه پتیشی گویند که عبارت است از لکه های قرمز بنفش رنگ باشند . لکه گردیده
و سبب او رقیق شدن دم و منتشر گشتن او در تحت جلد است و این لکها علامت بودند حمیات شدیده
و عفونی را مخصوص در محرقه :: دوم شوراتی شده مانند عرق گز که دانههای آبدار بدید و بقدر ارزن همواره طوبت
باشند که بفرانسه سدامینا گویند و عارض گردند در تبها که علی الاتصال عرق
از آنها پالاید و علامت بودند بر فساد دم و علامت ردی باشند امراض عصبانی را :: گفتار ششم
در بیان علامت امراض از تغاییر در اعمال تغذیه و این از دو قسم علامت باشد یکی هزال و دیگری سمن و در اکثر
امراض هزال عارض شود زیرا که بدل ما یتحلل کم رسد و در این هنگام بدن و گوشت خود را بدل ما یتحلل
ساخته لاغر گردد مانند آنکه در اکثر امراض مزمن حاصل بود و سمن عبارت است از امتلاء با فربه زیادی از
گوشت کثیر و این حالات اکثر در سن وقوف است چون حالات نفسانی از صدمتی بود و نیز به سبب
آید بواسطه گذاری فربهی رو دهد و این فربهی علامت بود صحت قوه هاضمه و استلاء معده را لکن نیست
دارد باید بواسطه گذاری :: دیگر آنکه تغییر در عمل تغذیه در یک عضو بود باشد چون در عظم کبد و طحال که بفرانسه
هیپرتروفی آن آلات گویند و چون بعضی آلات از قوه تغذیه کم بود
صغیر گردند چنانکه در بعضی انسان عوز عصبین عارض شود و این حالات را بفرانسه اتروفی
خوانند و نیز باید دانست که حجم بوانند شد تمام بدن و یا بعضی از آن
و حال آنکه فربهی و سمن و عظم نباشند چنانکه در استسقا و چون عظم شدن حجم بدن بواسطه استسقای عمومی بود
او را بفرانسه انازارک و چون موضعی بود او را ادم
نامند و نیز در اورام حجم بدن بیشتر شود ولی از جمیع تغیرات موضعی عظم و صغر گشتن بطن اکثر باشند

و بطن بود

و بطن اعضا گردد و در قولنج عصبانی و ایلاوس و قولنج سرفی و یا ورم عظیم از بطن در اورام امعاء و صفاق
و ثرب و کبد و رحم و نیز بطن بسبب اجتماع ابخره و ریاح در آن حجم گردد و باختلاف سبب جسم
اختلاف اسم بود چنانچه در امراض بطنی به تفصیل ذکر خواهد شد و در هر صورت این قسم تغیرات بطن
علامات ردی میباشند و نیز به آنکه عضلات در اکثر امراض صلابت خود را بدل انفسی مینمایند
و این لینت عضلات قبل در رفتار او بتان بود در اورام دماغ و بسیطه که انسان در اشخاص صحیح این
عارض شوند و بعکس آن شده بد و سریع گردد و در امراض مزمن و عفونی و در کسان ضعیف البنیه که بواسطه
فساد رطوبات بدنی عضلات لینت شده بد بد الکسنه مانند حصبه و طاعون و شیمیک و امثال
اینها شد و علاوه بر قلت و کثرت تغذیه آلات و عکس مخصوص در تغذیه انجماد که
و ضعف کثرت و قلت تغذیه بدار بدیه چون سرطان و توبرکل و صلابت و امثال اینها بر ضعف با
عمومی بود و چون عمومی گردد مزاج ارمی و یا سرطانی و یا توبرکلی باشند :: حاصل
فصل چهارم در علامات امراض از آلات و عمل تناسل بدانکه جمیع علامات که از اینها حاصل
گردد هر یک برای خود مرض باشند چنانچه به تفصیل در باب تشخیص شفاسه ذکر شده و محلا باید
و آن است که تغییرها عالی و در دماغ صغیر در مرض او باشد موروث از جهت بیضه یا بطن است
فصل پنجم در رفتار امراض از جمله علامات ازسابقه اتصالات علامات رفتار مرض
قرار گرد و در حق رفتار باید به سه چیز را ملاحظه نمود اول است قرار مرض که بطرا ترتیب
باشد و دوم است درجات مرض که بطرا به برابر بود وسیم است دوام
یعنی طول او :: اما ملاحظه اول که قرار مرض باشد منقسم شود به سه قسم متصل و منفصل و قسمی که بطرا

ریعتان خوانند ❊ اما قسم اول در بیان امراض متصل ❊ و مراد از او
آن است که علامات مرض را اتصال به دوران نوبه بود ولی اتصال علامات نیز اختلاف می
تواند باشد که در برخی اوقات در علامات حاده چیزی خفیف پیدا شود و علامات و در مرض
متصل اغلب آن بود که در تب شدید تر گردد و دلیل صحیح الحال درباره این گفته شده است ❊
قسم دوم که منفصل باشد و مراد از او مرضی است که کرنان علامت به بدن عارض و مرض مستولی گردد
و بعد از انقضا آن مدت زمانی علامات تسکین یافته و به کلی موقوف شود تا نوبه باشد که دوباره مرض
عارض شده علامات رجعت نماید و ارتجاع علامات را دوره ایشان گویند یعنی هجوم
و زمان وقوع او و هیجان کلی و زمان فتور او را انحطاط کلی
نامند ❊ و تب نوبه را کمال معلوم شده است ولی چون در این امراض علامات گاهی
در حرکت و گاهی در حالات وقوف اند بتوان گفت که نوبه تب مکرر در علامات تازه در
در بدن که چون علامات صحیح حالات حرکتی و حالات بی حرکتی را نتواند بهم رساند ❊ و این حالات
دایره در هیچ یک از امراض توضیح حمیات نوبه ای و اوجاع عصبانی می شود چنانکه هر یک از ادوار
مراتب آن زمانی مشخص دارد چون در ابتدا قشعریره و بعد حرارت و پس از آن عرق ظاهر
گردد و موعظه قشعریره و حرارت و عرق علامات مخصوصه نوبه است ❊ و الظاهر اسباب آن
این است که این حمی بحث لم خلاف قوه حیات با اجزای عفونی که در بدن دارند
و دلیل صحیح این است که این اجزاء خارجه را از بدن دور نماید و به همین جهت بعد از حرارت به عرق
بحران عارض گردد و خروج اجزاء خارجه در دفعه اول بکلی دفع شوند این حمی دوباره عود نمایند

دفع نکنند

نوبتی می‌باشند ولی چون به کلی اجزای خارجه فاسده دفع گشته بعد از زمانی معین تا حرکت در میان
قوه حیات و اجزای خارجه فاسده رخ نماید که این را نوبه نامند و دلیل صحیح از آنکه چرا نوبه در همان
ساعت معین عارض شود و در ساعت معین دیگر رفع گردد معلوم نشده است هر چند بعنوان لطف
که این تغییر چون اعمال طبیعی مانند جوع و عطش و نوم و غیرها ساعت معینی دارد اگر هم چند الیسا
خواند انساعت معین را تغییر دهد ولی خلاف طبیعت است که ... و بدانکه هر جا نیست حرف
امراض نوبه‌ای کمتر از سایر امراض است یکی آنکه طبیعت بواسطه سهولت رفتار مخصوص دفع آن
نماید و دیگر آنکه ادویه مخصوصه که نوبه را قطع نماید چون گنه گنه اگر چه عمل این ادویه را در طبیعت این
بطریق ... نوبه بود و لیکن نباید این را اعتقاد نمود که هر که نوبه بی خطر باشد چون در صورتیکه
وهم زیاد فاسد گردد نوبه غشی عارض شده مریض را در نوبه دوم یا سیم تواند هلاک نماید
قسم سیم از قسمت امراض که زمان ... باشند حالاتی است برزخ مابین قسم اول و ثانی بدین طریق
که علامات مرض با اتصال است ولی در شدت و ضعف این علامات فرق معینی
باشد که گاهی آن علامات حاده و گاهی اضعف باشند بنوعیکه هم میتوان گفت که این قسم
اخیر از نوع علاحده نباشد بلکه از امراض متصلی گیرند که در شدت علامات تغییر بوده یا مرض دیگر
از امراض نوبه گیرند که نوبه‌ها معین و واضح نباشد. اما ملاحظه دوم در بیان درجات مرض آنکه
مرض نیست مگر تغییر یافتن قوه حیات و این تغییر یافتن قوه حیات را که عبارت از مرض است
همچون قوه حیات حالات و درجات مخصوص مشخص معلوم اند چنانکه گفت اکثر امراض چهار حالات
در جسم است که حالات اول را بروز و ثانی را تزاید و ثالث را انتها و رابع را انحطاط نامند

و هر یک ازین درجات مذکوره اختلاف بهم رساند در طول بودن و قصیر بودن چنانکه هر حیوانی دو بار زاد
طول و قصیر بودن دوام مختلف است و عوارض لاحق آن است از آنکه طبیب نتواند مرض را معروف
باکی ارزو درجات او را ضایع سازد ولی چنین نیست بلکه در هر صورت مرض بقاعده خود رفتار خواهد
نمود ولی میتواند طبیب در درجات شدت و ضعف پدید آرد :: املاح خطر هم در آن
دوام مرض :: چون قبل ازین ذکر شد که درجات مرض متفاوت است و لی عموما میتوان گفت
که تغییرات حالات صحت اطول اند از حمله بلکه سببهای آن نیز بمدت طولانی نیز میمانند
چون سبب مرض مندرجا و بمدت طولانی پدید آید مرض هم مدت مدیدی طول کشد و اگر از
آن واحد سبب بهم رسد مرض هم فورا عارض شود و در چنین وقت صحت یافتن را مدت زیاد لازم
:: و بدانکه امراض مختلف و متفاوت باشند از حمله دوام که به سه قسم تقسیم میشوند یومی و حاد و مزمن
:: اما آنکه یومی است و قسم اول است عبارت از مرضی است که طول زمان آن از دو الی
سه یوم بیشتر نباشد و قسم دوم که امراض حاده است عبارت از مرضی است که شدت زیاد
و بدرجات مخصوصی که در آن شخص باشند و طول زمان این قسم از امراض از چهار الی
چهل یوم است و قسم ثالث که امراض مزمنه اند عبارت از مرضی است که در رفتار رتبائی اختلاف
درجات و ضعف حالات باشد و طول زمان این قسم از امراض چهل یوم الی چند سال است
مثال قسم اول حمی حقیقی که بعد از یک قشعریره و حرارت بحران عرقی نموده زایل شود
که حمای یومی نامند مثال قسم دوم فلغمونا و ذات الریه و حصبه و غیره است که از امراض حاده باشند
مثال قسم سیم سل و خنازیر که امراض مزمن هستند هر چند دارند بطور حاد در زمانند صورت

تقسیم امراض

بعضی از امراض زیاد مزمن گردیده باشند از عادت نمودن طبیعت با حالات طبیعی بهم رسانند

بنوعی که معالجه این قسم امراض زیاد تعسر است ولی طبیب باید با کوشش در معالجه باشد

فصل ششم در انتهای امراض است اگرچه علامات اینکه امراض منتهی گردد به شفا یا موت است ولکن قبل از اینکه به یکی

از این دو حالات رسد میتواند آن مرض مزمن شود و دوباره عاید گردد و دیگر از مرضی شود و یا اینکه تغییر داده به علتی حالات

خود را پس لهذا در این فقرات باید ملاحظه نمود رجعت مرض را به حالات صحت و شفا یا موت و انتقال مرض

دیگر را پس اما ملاحظه اول در رجعت مرض به حالات صحت یعنی شفا تام و این عبارت است از

از رجعت نمودن جمیع اعمال و افعال بدن به حالت طبیعی که چون ذکر حالات طبیعی منوط به علم فیزیولوژی است

در این جا لازم نباشد و آنچه در این مکان لازم است ملاحظه نمودن بحرانات و نقاهات است

پس بدانکه در علم امراض بحران میگویند هر تغییری را که فوراً در رفتار مرض بهم رسد به طریق ترشح که آن ترشح یا طبیعی باشد

مانند عرق و بول و ادرار و امثال آن و یا غیر طبیعی باشند مانند رعاف و یا بطریق انتقال تغییر بحرانی نمایند مانند دمل بحرانی

دار هر یک از این بحرانات معلوم میشود تخفیف علامات مرضی که به تخفیف یافته بالمره موقوف گردیده و دوام موقوف

حیات که بمعنی محسوس و ظاهر گردد و ترشح شده به تربیت از قبیل آنکه بعضی حس کرده باشند و اطبای قدیم را

اعتقاد این بوده است که بحران عبارت است از جنگ طبیعت با مرض و تحت اثبات این قول

روزهای مخصوص قرار داده اند یعنی بحران ایامی که دال است بر غلبه طبیعت را بر مرض و خوب است یوم

پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم و بحران ایامی که دال است بر غلبه مرض را بر طبیعت و بد است یوم

ششم که به اعتقاد جالینوس ردی ترین ایام بحران است و هشتم و دوازدهم و شانزدهم است

و بحران روز سیزدهم هم خوب است نه ردی اما به اعتقاد علمای فرنگ بحران نیست مگر علامات مرضی

شدن مرض بسبب موقوف شدن او لهذا معلوم شود که هر وقت که قوه حیات نتواند غالب
بر مرض شود همان روز بحران است و اختصاص بروزی دون روزی ندارد :: اما انقضاهات ذات مرض
بدانکه انقضا هست حلالی است فیما بین موقوف شدن مرض که هنوز صحت کلی حاصل نشده باشد که در
این صورت اعمال و افعال کمالات طبعی گرفته ولی حرارت در محل اختلال بهم رسیده بود و حال از کار
بهم رسانند باید اینها را نیکو ملاحظه نمود خاصه ان الآتی را که مرض در انتها ساکن بوده و بر حق المناخ و در حالت
انقضات مثلا به این رطوبت و طبش قلب از سبب ضعف عمومی است که دوم کمیت و کیفیت تغذیه و خون
بدن قوه کرد در دفع انقضاهات و باتساع او خواهد شد و موت بغیر مگر با نیز شدت قوه غذائیه که از
غذا در معده است زودی جذب سیم جوهری باقی نگذارند :: اما ملاحظه دوم در انتقال مرض:
بدانکه منتقل شدن مرض بمحل دیگر است مگر بعضی مکان المرض بجای دیگر مثلا در صورتیکه دماغ ذکی الحس کرده
باشند نتوانند مرضی در بدن اشخاص باشند با سرفه موقوف گردیده باشند به عوض او ورم دماغی بهم رسد
و یا انکه مرض تحویلی خود برنده است و لهذا از موضعی بموضع دیگر انتقال نماید و یا انکه ریحی در موضعی از
بدن موجود است که بواسطه عروق غذا به داخل دوران دم گردد و در هر یکی از این اقسام اشاره
مرض است بموضع اول :: اما ملاحظه سیم در مرگ :: و انتهای بمرگ در حالات طبعی ملاحظه
زیرا که معلوم است بغیر بلوری ولی حرارت او اواخر امراض است بعضی علامات مخصوصه دارد که حالات نزع
گویند :: و این حالات نزع الطول و قصر گرد دار قلت و طبیعت مرض مخصوص است حسب
مرض حاکم هر مرضی را در حالات نزع علامات مخصوصه باشند که هر یک را در مکان خود در شمارش ذکر
نمود :: ولی در هر صورت علامات عمومی است هزال شدید و بروز سیمای ابقراطی و ضیق شدن

آید و دوا

حدقه و کدورت و غور عینین و قرعات نبض سریع و صغیر و مختلف گردد و غبار در منخرین پدید آید

رزو نموده عسر البلع بهم رساند و شماره افتادن و فراخ نفس و خارج شدن بول دیرانه بدون اراده

فصل هفتم در اجتماع امراض است با یکدیگر گاه که میتواند شخص واحد به چند مرض مختلف مبتلا شود بدون اینکه این امراض

با یکدیگر ترکیب شوند مبتلا میشود که اتفاقاً شخصی صداع و دو احبس و امتلاء بهم رساند و حال آنکه هیچکدام دیگری را باعث نیست ولکن امراض

ترکیب شوند در صورتیکه نسبت معالی یا حقیقی با یکدیگر داشته باشند مانند اینکه اکثر از نوع امراض الریه و هم

چنین ورم سینه [illegible] مرکب بوده ورم کبد با حمی محرقه که مرکب گردد [illegible] و ما ورم دماغ [illegible] صورتیکه چند مرض مرکب

شده باشد معالجه مرکب اشکال بهم رساند زیرا که معالجه یکی از آنها ممکن است که ضد [illegible] دیگری را [illegible] جون [illegible]

شود مرضی است که مرکب شود با مرض دیگر و علاج آن اکثر علامات [illegible] طبیعی و مزاجی داخله

[illegible] موجود که تجویز چند ضد آن مرض [illegible] علاج نمودن آن مرض ملاحظه آنها [illegible] از جمله شرایط

لازمه است

فصل هشتم در تشخیص [illegible] کوئی امراض است از جمله علامات

بدانکه تشخیص [illegible] کداشتن [illegible] الم [illegible] شدت مرض از فرسته [illegible]

و علامات و علم طب هر چند عبارت است از معرفت بهم رساندن تشریح و فیزیولوژی و حفظ

صحت و پاتولوژی و علم به معالجه اما صنعت طب [illegible] تشخیص مرض چنانچه از برای هر کسی [illegible] علم

طب [illegible] است ولکن [illegible] آن را همه کس نتواند نمود [illegible] که [illegible] در تشخیص بعضی علامات

که [illegible] مشاهده خواهد شد که [illegible] و دیگر [illegible] زیرا که ممکن است که شخص عالم به تشریح و علم طب باشد

ولکن از عهده تشخیص [illegible] نیاید و شرط اول در درست [illegible] مرض ملاحظه نمودن مرضای [illegible] است

و تفصیل [illegible] معرفه [illegible] تعبیر است [illegible] از علامات [illegible]

نزد حکما به سبب تقدمة المعرفة نیکو و صادق است ؛ و این تقدمة المعرفه به دو قسمت است یا جید یا ردی
از آنجمله علامات بشره و خوشحالی و با امید بودن مریض و حرارت لمس با رطوبت کمی و آسانی نفس و برودت
و ظهور علامات بحرانی علامات هستند دال بر تقدمة المعرفة جیده و بر عکس نزول مفرط و تغییر سیما و سستی
و ضعف بدن سبب و اختلافات حرکات نبض و عروض فواق و مانند آن الکنت های
ناتوانایی در مواضعی که زیاده از سایر جاها مماس بستر است و ترشح کردن انگشتان و تشنج کلی یا بعضی
از اعضا و درد حرکات بی آرامی در اطراف عالیه و سیاه شدن بدن از خمارات حاده و حاره و فضول و ارایح
و هر دو دلالت کننده بر رداءت مرض و هلاکت مریض ؛

فصل نهم در اختصاص امراض است بدانکه حقیقت جنس امراض شناخته نشد مانند آنکه حقیقت حالات صحت و حیات
شناخته نشده و همین قسم که شناخته نشده حیات مگر از علامات و افعال و از قوه حیات نیز همین
قسم مرض هم شناخته نشده است مگر از تغییرات اعمال که علامات باشند امراض را و معرفت از
حقیقت حیات و مرض همان باعث است که از عهد بقراط تا به زمان استعمال تعبیری بهم رسیده ولی
چون کل تغییرات در اعمال و هر یک از تغییرات حس و تغییرات قوه محرکه تعلق دارند که ظاهرند لهذا
جمیع امراض نیز متعلق به تغییرات همین دو قوه باشند و هر یک از این دو قوه میتوانند مبتلا
گردد به زیادت و به تقلیل کردن و به تغییرات مخصوصه ؛ پس در این صورت این امراض
سه قسم است و چون سبب این امراض نیز در اجزای صلبه و مایعه بدن مریض نیز باشد پس ممکن
آنکه متعلق به زیادت یا به تقلیل کردن یا به تغییرات مخصوصه اجزای صلبه و مایعه باشد و اگر کسی بگوید که
که چه میگوئید در سایر اکثر عظام و خروج مفصل و جراحات حاده و نزیف که متعلق این سه قسم نیستند

معلق

جواب گوییم که اینها در حقیقت مرض نبوند بلکه سبب امراض خواهند شد و باشد اینها بعدان لابد
یکی از اقسام سه گانه خواهد بود و لیکن از جهت سهولت معرفت با اینها دو قسم دیگر ان قسم امراض را
علاوه نموده ایم مرض را عموما تقسیم کردیم به پنج قسم ؛ قسم اول امراضی باشند که سبب آنها ضعف یکی از کار(?)
قوای حیات در اجزای صلبیه و مایعه بدن ؛ قسم ثانی امراضی باشند که سبب آنها شدت یکی از افعال
قوای حیات در صلبیه و مایعه بدن قسم ثالث امراضی باشند که سبب آنها ملکیت(?) مخصوصه قوای حیات
در صلبیه و مایعه بدن ؛ قسم رابع امراضی باشند که سبب آنها تولد و ورود اجزای خارجی در بدن
؛ قسم خامس امراضی باشند که سبب آنها تغییر مکان و تفرق اتصال در اعضای بدن
؛ و هر یک از این پنج قسم منقسم میشود به چند سلسله ؛ پس بدانکه قسم اول از اقسام پنجگانه
امراضی است که حاصل گردند از کاوت(?) بهم رسانیدن قوای حیاتی در اجزای صلبیه و مایعه بدن
که بفرانسه این قسم امراض را استنی و نیز ادینامسون(?)
نامند و انقسام یابد به پنج سلسله ؛ سلسله اولی در اینهای(?) و شدت بهم رسانیدن
دوران دم و به هم نیامدن حرارت و زیادتی حس است که بفرانسه انفلاماسیون
نامند یعنی امراض ورمی ؛ سلسله دوم در رسیده(?)
بدل زیاد از انحلال عضوی که بدن واسطه حجم شود که بفرانسه اپیترفی(?)
نامند یعنی سده و غلظ احشاء ؛ سلسله سیم اضافه
شدن ترشحات زیاده از حد طبیعی که بفرانسه همبرد یا کرزن(?)
نامند یعنی ازدیاد ترشح مانند مرض دولاب ؛ سلسله چهارم در سریع شدن دوران دم و خارج

کردن دم از اوعیه خود که بفرانسه همورارژی اکتیف یعنی نزف الدم قوتی نامند

سلسله پنجم یافت شدن حدت و زکاوت مخصوصی در عصب که بفرانسه نورالژی

یعنی اوجاع عصبانیه نامند ؛ و قسم ثانی از اقسام پنجگانه امراضی است که حاصل شوند

از نقصان قوای حیاتیه که بفرانسه استنی و هم آتونی نامند ؛

و انقسام یافته است بهفت سلسله سلسله اول در بطی و قلیل گردیدن دوران دم و حرارت

و حس است که اتونی مخصوص نامند یعنی ضعف عمومی چنانچه در نقاهت اکثر امراض

یافت شود ؛ سلسله دوم به کلی موقوف گردیدن دوران دم و حرارت و حس است

در موضع مخصوص که بفرانسه غانغرن گویند یعنی موت عضو ؛ سلسله سوم نقصان

حس شدید است که بفرانسه انستزی نامند یعنی مثلاً [illegible]

سلسله چهارم قلیل گردیدن قوای منجذبه عروق دم است که بفرانسه همورارژی پاسیو

گویند یعنی نزف الدم ضعفی ؛ سلسله پنجم قلیل شدن یا بالکره موقوف شدن

قوه عصبانیه است چون بیهوشی و افلیج و خفقان و استرخاء و غیره ؛ سلسله ششم

نقصان کیفیت دم چون انمی یعنی قلت دم ؛ سلسله هفتم کم شدن قوه

قبض و بسط مجاری و منافذ و الیاف است که بفرانسه دیلاطاسیون

یعنی وسیع شدن خوانند ؛ و قسم ثالث از اقسام پنجگانه امراضی

است که سبب آنها نیست مگر تغییر قوای حیاتیه و منقسم گردند به سلسله

سلسله اولی در تغییرات مخصوصه مغذیه است که بسبب آن تغییر نسج های عضو طبیعی با

با حیوانات غریبه در بدن انسان بهم رسند سرطان و نوبرسیس و خنازیر و بواسیر و
سلعه و بافت شدن دیوار معدی و معوی ... سلسله دوم در تغایر که در اعمال و
باعث و عصبانی ظهور نمایند و بفرانسه نوروز خوانند یعنی تغیرات عصبانیه
سلسله سیم در تغیر یافتن کیفیت ترشحات است چون البومین اوری و غلظت
و غیره قسم رابع از اقسام پنجگانه امراضی است که سبب انها حرکت و دخول
اجزای خارجی از داخل یا خارج در بدن و منقسم شود به پنج سلسله سلسله ا
ول دخول انجره عفنه است مانند وبا و غیره سلسله دوم دخول اجزای ما
سریه مخصوصه است مانند سیفلیس و طاعون و ابله و غیره سلسله سیم
سلسله سیم داخل شدن سمومات معدنیه و حیوانیه و نباتیه است چون سم الفار و
ملح [illegible] حاره و نحوله و غیره سلسله چهارم دخول ریم است در دوران
دم بطریقه جذب نمودن چون پیاتی بوری و سلاست یعنی فرارج ریم
سلسله پنجم داخل شدن اجزای خارجیه صلبه است در بدن مانند
گلوله و غیره قسم خامس از اقسام پنجگانه امراضی است که سبب انها
تغیر مکانیه و تفرق اتصال و این منقسم شود به هشت سلسله سلسله اول
در کسر عظام که بفرانسه فراکتور گویند سلسله دوم در خروج مفصلا
که بفرانسه لوکسیون نامند سلسله سیم در ضغطه اعضا که اطبای
فرنگ ... سلسله چهارم در گسیخته شدن اجزای انسیه که بفرانسه

راپتور

رُماتیسما نامند :. سلسله پنجم در جراحات حادّه که در فرنگ
مشهور به پْلی است سلسله ششم در جراحات مزمنه که اینها را به فرانسه
اُلسِر نامند یعنی تقرّحات سلسله هفتم در یافت شدن مجاری غیر طبیعی
است که از مشابهت بحرف نی اهل فرانسه او را فیستول گفتند یعنی
ناسور :. سلسله هشتم در انحراف الات و خارج از قاعده طبیعی
است که به فرانسه موسوم به دِبلاسمان و دِویاسیون دِزُرگان است

باب ششم در علاج امراض بطور عموم که به فرانسه تِراپِتیک
ژنرال گویند یعنی و این معالجه عمومی بدانکه منظور از این علم موقوف
نمودن تغییرات حالات صحت است بواسطه شناختن علامات امراض
و نسبت ادویه و تدبیر حفظ صحت پیدا شد و چون معالجه مخصوصه هر یک
از امراض را در شفائیه ذکر شده است پس در اینجا بطریقه عموم آنچه
ملاحظه بشود در سه فصل است :. فصل اول در اشارات بمعالجه
فصل دوم در معالجه از قرار طرزیکه از حکما قبول شده است فصل سیم
در معالجه تدبیری و تجویز مداوائیه فصل اول در بیان اشارات
بمعالجه بدانکه اشاره عبارت است از تدبیر و علاج در مرض از قبیل
و علامات ماضیه و موجوده در مرض و این اشاره بواسطه دلائل
یا به تجربه و یا به تشبیه کردن مزیج است اما علاج بلا بد و این

حالی بچه

حاصل نشود از معرفت تام در جنس و حدت و رفتار و استحکام مرض موجه و دسم ما بین هر
ض و زاده به مؤثره معینه و تدبیر لایقه لم یجوز شد استعمال نباید باید نسبت کامل بود
مثال آنکه در سکته اشاره و تلیین مر استفراغ دم را بواسطه حجامه عروق و کم نمودن
فشار دم از دماغ و بر این هر دو باره دوم مایل بد دماغ شود اشاره و تلیین به کار داشتن
با تنقیه و ضماد خردل در ساقین و در حقنه چون جهت رد دم بود است لهذا اشاره
است رسانیدن هوای قابل تنفس را و در امتلای معده تنقیه بواسطه قی با شربت
و در ورم استعمال در زمین ادویه مضعفه و در ... استعمال مقویات که این اشارات
را ارشاد لیلی نباشد و در اشاره بدوا باید ادویه به کار داشت که در صحت
و مرض اثر مخصوص و دانسته باشند اما علاج تجربه که بقراط اشاره شنیده ام نامند
یک نوع از معالجات مخصوص به یک تنها عالم به علوم و فنون طبی نبینند و نیست
ما بین اثر ادویه و مرض را اندازه شد که زنهار طبیب تجربه باشند و این بار القول
از برای طبیب عالم غیر سزاوار و نالایق است و خطاب نتوان کرد مگر طبیب تجربه که
بی علم و لاف زن در این فن لعبه اگرچه بعضی اوقات طبیب عالم ناچار میکرد
به اینکه دوری مجرب به کار دارد با وجود یکه سبب مرض دانسته دوا بیدید طبیب مجهول
بود مانند کنه کنه در نوبه و ... سیماب در ... و ... در اینجا نتوان کشف که
این طب تجربه و لاف زن است ... و چون نام لاف زن را بردیم لهذا
چند کلمه بطور اختصار در این باب بیان می‌نمائیم بدانکه با عقاد بعضی حکمای ...

ولاف زنی و خودستائی که در حقیقت از جمله اعمال قبیحه و شنیعه و افعال ارازل
و ادانی است فعل نیک و عمل مستحسن دانسته این را مایه اشتهار و رواج بازار طبابت
خود و جلب منفعت کنند و چون تبعی نوع انسان بالطبع والفطره مایل صحت
و خلاصی از آلام و اسقام و اوجاع میباشند لهذا چون علتی بر شخص وارد آید
به جهت تنفر طبیعت از آن علت همینکه بخودستائی و چاپلوسی نموده و
گوید که رفع این علت بمن واحدی نتواند رفع این را نماید و من تا به حال چنین
و چنان کرده فلان و فلان را معالجه نموده و فلان تمیله و فلان خلعت گرفته ام
مردم را مایل و طالب خود نماید که در معالجه امراض رجوع بدو نمایند
به خصوص عوام ناس که از شدت نفهمی و علم شعور اعتقاد بایشان بهم
رسانیده بدیشان رجوع کنند سهل است که مردم دیگر را بمعالجه
ایشان ترغیب و تحریص نمایند و ایشان را افلاطون زمان و ارسطوی دوران
و لقمان دهر و جالینوس عصر دانند و در نزد سایر مردم بدینگونه
قلم دهند که فلان حکیم لقمان و مسیح است و مردم را به دم عطوف
زنده نماید و در این باب ... که اکثر چاپلوسی و لاف زنی و خودستائی
و تکذیب اطبای دیگر را شعار خود نموده و خود را در جرگه و سلک اطبا نما
زنند تا مردم تو قیر و احترام به ایشان نموده مال خود را به ایشان و هم
مضایقه نکنند اگرچه بسیار لئیم و خسیس بوند اگرچه در فن طبابت لاف

انسان

لاف زنی و چاپلوسی با نواع مختلف است ولی عموماً به دو قسم اند قسمی
کسانیکه نه هستند که نه بایر پرایشان طبیب دانند و نه خودشان خود را او با
جود این معالجات امراض صعبه و عظیمه نمایند مانند بعضی پیره زنان
و قابله کان و رودادان و دراویش و سیاحان و غیرهم که معالجه اکابر و
اعیان و اعاظم وارکان نموده و با وجه نامعقول اف دن عمر ایشان
در عقب سر بایرا طبیبای حاذقه رجز خوانی و سخره گوئی کنند قسمی دیگر کسانی
هستند که باسم طبیب معروف و بلقب حکیم مشهور و فی الحقیقه از علمش محروم
و لاف زنی این گونه اشخاص نیز بر چند نوع بود نوعی آنکه هر اعمال و معا
لجات خود را اعم از این که فی الحقیقه معالجه نموده یا عملی کرده باشند یا آنکه
محض کذب و مردم فریبی و خودستائی بود در هر مجلس و هر محفلی که
نشینند و بهر دوست و رفیقی که رسند به خصوص در نزد عوام و اشخاص بیخبر از
علم طب همیشه تعریف معالجات و مرضهای خود را با ضعاف مضاعف
نموده و کذبهای خنیه در علامات ردیه امراض و معالجات نیکو و جید خو
د گویند و مردم را بدام اندازند و بر آورند تا رجوع بدیشان نمایند و بعضی
دیگر کسانی هستند که چندین نفر را بحیله و تزویر مرید خود ساخته وا دارند
به این که به هر مجلسی که رسند تعریف و توصیف از ایشان نمایند تا بدین
واسطه مردم بدیشان رجوع کنند نوع دیگر اشخاصی بوند که علی الدوام

سواره و پیاده به تعجیل تمام در کوچه و بازار و محلات و معابر گردش
نمایند و چنین کسی از ایشان بپرسد که کجا بوده و کجا میروی بالتکلیف
رفتن بعیادت و معالجه مریضی نماید الشخص از زیاد تأمرضا و کم فرصتی
و شدت و رنج و تعب خود شکوه نموده و متعذر گردد و به جائی
رود دیگر با اصرار و ابرام تمام با وجود بلکه بالمرض نداشته باشد و این گشتن
کوچه و بازار از دلیل بزیادتی شغل و مریض خود آورند و اکثر در جیب
و بغل و شال و دستار خود از ادویه کاغذ پیچیده و حبوب و شیشه‌های جوهریات
گذارند تا بدین طور مردم را بفریبند نوع دیگر کسانی هستند که چون
در مرض صعب رجوع بدیشان نمایند ابتدا بمعالجه نپردازند بلکه باتفاق
و شراکت چند نفر از حکمای دیگر تا اگر العیاذ بالله کشته مریض تلف
شود به گردن اطبای دیگر انداخته و خود را بری الذمه کنند و اگر
از تفضلات الهی رفع مرضش شود یا اگر بعضی اوقات احوالش
بهتر گردد گوید از اثر مداوا و معالجه من بوده نوع دیگر اطبائی هستند
که یک جور معالجه را موافق طبع و مذاق بعض اشخاص شنوده جهد نمایند
و چون بعض اشخاص معالجات او را بر وفق میل و خواهش خود دیده
رجوع بدیشان کنند تا بدین جهت شهرت کرده مرجعیت بهم رسانند مانند
اینکه در علاج دختران و بیوه زنان تجویز شوهر و در علاج پسران تجویز زن نمایند

نوع

و بعضی دیگر اشخاصی هستند که چون مریضی پیش ایشان رود و تجویز شراب و ما
ءالجبوه نمایند و بدین واسطه شاربان و خمر خواران رجوع بدایشان نموده و
باعتقاد خود بعد از تجویز شراب حرام را بطور حلیت بیاشامند تا کسی
را بر ایشان حرفی نبود نوع دیگر که ادعا دارند از جمیع حکما لاف زده اند
کمالی هستند که گویند ما مخصا لله و بیدونا حق العلاج و حق القدم معالجه ایشم
و گاهی نیز مصلحا بدان مرض را قبول نمایند ولی بعضی ادویه و حبوب و معاجین
مختلفه از خود ساخته و در سمهای قاطعی غیر مشهوره و عجیبه و غریبه برای آنها داده و در دکاکین
عطاران گذاشته و نسخه برای آنها فرستند و همیشه تجویز بدوایان خود نمایند و قیمت
گزاف و بسیار ابی بقروش رسانند و بدین قسم معاش خود را بخوبی گذرانند
اما باوجود یکه لاف زنی و خود نمائی در همه جا بخصوص در طبابت مذموم
و ممنوع است و اما بعضی اوقات بر طبیب لازم می گردد که نزد مریض
بخصوص مریضی که بسیار متوهم و مایوس از صحت و حیات خود بوده
و مالیخولیائی زیاد داشته باشد در رفع مرض و تحصیل صحتش لاف زیاد
زده و خود ستائی نموده تسلی و دلداری و امیدواری بمریض دهد که چنین
و چنان میکنم وانشاءالله بزودی صحت خواهی یافت هیچ وجه دغدغه
بخاطر خود راه مده و در اینصورت دروغ مصلحت آمیز به از راست
فتنه انگیز است اما العلاج به تغلیه مزاج که به قرائنه معلوم شود بر تو

امارلی

بازرگس باشند هیچ نوع از معالجه است که بعمل میاورد تغییری در بلت عقلیه و بلاواسطه
مرض تخفیف نیابد تا باشند آنکه درزله که اشاره به استعمال ملینات و ملطفات
است عرق بانج اگر خواسته باشند باشاره دلیلی بواسطه هیجان و حرارتی که از نشان آنهاست
باید مرض استشفا را باید و حال آنکه بواسطه آنکه مزاج تنبیه شود و طبیعت اکاده عرق
زیاد مستولی شده شفا یابد و هم چنین دیده شده مرض توبه که هیچ دوا معالجه
نشده و از داروهای کشته مرلیفی از دو قیراط در مقدار متفاوت شفا یافت
و هم چند روز صرع چون توبه غالب آید صرع از او زایل شود در هر صورت
اشاره بمعالجه بسیط است یا مرکب موافق امرض که بسیط یا مرکب بود
و یا حفظ صحی است یعنی حفظ نماید شخص واحد را از مرضی عام و یا مخصوص
و یا تسکینی است که بقدر الله تلطیف باشند یعنی مرض صعبی را که نتوانسته
نتند رفع نمایند لهذا رفع عوارضات هوله او کنند مانند مرض سل که
علاج ندارد لهذا طبیب که تسکین دهد عوارضات موذیه او را چون
سعال و عرق مفرط.   فصل دویم   در بیان معالجات ادویه
قراره وطرزیکه از حکما قبول شده است   بدانکه رسم وطرزیکه در این
علم زیادتر از سایر رسوم و طرق مشهورتر یا متداول تر است
علاوه بر دو نوعیکه در ازمنه اخیره اختراع کرده اند چهار نوع ادویه
واین دو نوع مخترع جدیده که یکی مشهور به هومیو پاتی

و دیگری به معالجه که دوری مرتبه مزخرف و بی‌مصرف است که بنده کارشان را بیان نکردم

∴ ولی چهار نوع مخترعه قدیمه که مقدار دل نزارت هر کدام فی حد ذاته یک جانب نیک و جانب بد دارد یعنی هر یک از آنها بملاحظه بد و به ملاحظه خوب است ∴

اول از آنها را هومورالیسم ثانی را سولیدیسم ثالث فیزیولوژیسم رابع را اکلکتیسم نامند که هر یک کدام اعتقاد و طرز معالجه سابق از حکمای مشهوره معتبره است ∴ اما هومورالیسم باصطلاح اطبای فرنگ اعتقاد و طرز معالجه اشخاصی را گویند که جمیع اسباب امراض را از تغییرات اجزاء مایعه مخصوصه بدن دانند و بنابر دلیل اکثر معالجات را با استعمال مسهلات و منضج دم نمایند و این طرز معالجه طبی به حد قدیم است که بقراط گفت که این طرز معالجه از مخترعات جالینوس است و با وجودی که جالینوس زیاد پا پی اصلاحش شده است ولی خبط و عمل لغو بوده بعلت اینکه به هیچ وجه از علم شیمی و تشریح سررشته تمام نداشت و بدون تشخیص سبب علاج الذ غیر ممکن گردد ∴ اما با همه اینها که لازم است ذکر این که در طرز هومورالیسم این زمان چنین چیز خوبی می‌باشد بجهت مثلا معالجه حالات قلت دم ممکن نمی‌بود تا علت بشناسد تا دم را در نمی‌دانستند و با وجود این جالینوس مرض نزدیکه را لنف بجز اجزاء مایعه بدن می‌دانست اما در امتلاء معده که اجزاء خارجه باشد و بواسطه

خوردن

نوزاد را بکلّی رفع شود چگونه می‌توان گفت که این مرض از تغیّر رطوبت
معده یا اجزای مایعه مخصوصه ملک عارض شده و حال آنکه بواسطه تجزیه درزه
بین و غیره ابدا تغیّری در رطوبت معده و سایر رطوبات بدن دیده نشده
و علاوه بر این شکّ نیست که از خوردن جمیع ضمادها تند سیّم معده و جدار آن
فاسد و سوراخ و مهلک گشته قبل از آنکه اثری در دم کرده باشد .:. امّا
سولیدیسم باصطلاح حکمای فرنگ اعتقاد و طرز معالجه اشخاصی را گویند که اسباب
جمیع امراض را در اجزای ملکیه صلبیه بدن دانند چنانچه گویند تغیّرات دم
از اختلاف حرکت قلب و امتلای معده از قلب حرکت دودل معده
و مزاج صفراوی از شدّت فشار کبد بود و لازم نیست گفتن این
دلایل مسطوره بچه حدّ و مرتبه سست و بیجا می‌باشند و شخصی که زیادتر از همه
بانی این مطلب شده و کتبی چند در این باب تصنیف نموده است .:.
حکیم برژن انگلیسی بوده و شاهد بر اعتقاد خودش این قول را آورده و
می‌گفت که جمیع امراض یا از ضعف شدید و یا از قوّت شدید بهم رسد
و جمیع معالجات نیز منوط بادویه مضعفه یا مقوّیه اند .:. امّا فیزیولو
ژیسم باصطلاح اطبّاء اعتقاد و طرز معالجه اشخاصی را گویند که جمیع
امراض را از تغییر اعمال مخصوصه بدن دانند و این طرز طبابتی را اسبابا
از مشهورترین علمای فرانسه موسوم به بروسه .:. اختراع نموده و موافق

١١

موافق معلم مزبور مرض نیست مگر تغیّر اعمال مخصوصه بدن و مریض نیست مگر کسی که
اعمال بدن او بر وفق طبیعی نبوند .:. والبته ملاحظه این ترتیب طرز بدی نیست
ولی برده اعتقاد زیاد بهیجان و سوران [illegible] و جمیع تغیّرات عمل را منوط
بدان میداند و از این بابت کل معالجات را با دوبه و تدابیر ضد هیجانی می‌نمود
.:. و سیستی است که بی قاعده معمول در آن معالجه ضروری با التهاب یا سستی آن در هر
مکان آن و موضع و هر مقام و موقع خلاف و هیجانست .:. و اختلاف
میان بروان و برده اینست که بروان امراض را یا از ضعف و یا از قوت
مزاج و برده محض از التهاب و هیجان مرد است پس فرق مابین اعتقاد
است اینها دو نفر این شده که بروان نصف امراض را از ضعف و نصف دیگر
از قوت مزاج و برده جمیع امراض را از قوت مزاج میداند است .:.
و سا در هر حال برما احترام زیاده به برده لازم است بدلیل الخ بواسطه [illegible]
[illegible] و زحمات زیاد موضع و مکان و اسباب اکثر امراض را مشخص و معین
نموده است .:. اما التشخیص با اصطلاح حکما هر آن طرز و رفتار
و اعتقاد در معالجه را که بنگرید که از چندین نوع اعتقادات اطبای دیگر انتخاب
کرده باشند و این در طب ملاحظه ترتیبی است که از جمیع طرز رفتار و اعتقادات
و از هوموپاتیسم و از سولیدیسم و از [illegible] سهل است از هومیو
پاتی و معالجه [illegible] و تجربیات مخصوصه و دلایل عقلیه و نقلیه الخ اقرب

بمعرفی

بتصدیق دیده انتخابها و نقال کردیده بهتر است عقل یکنوع طرز و طریق معالجه
تطبیق نموده است که هم ورای طرز معالجه مزبوره و هم موافق آنها است بدین
نوع که بالاحظه جمیع اتفاقات و حوادث را ذکر کرده از استقراء بعضی امراض را
بمضعفات و بعضی دیگر را بمقویات و بعضی دیگر را بمسهلات و بعضی را با دویه
جات مخصوصه چون سیماب و کنه کنه و ید و غیره و برخی دیگر را به تدابیر لایقه
معالجه نمایند و ما در درس خاصه و عامه علم امراض داخله را که اقرب
بعقل و صلاحه دائم قبول و بیان کرده ایم و بعضی را ترک خواهیم نمود فصل سیم

در معالجه تدبیری و اجرای ادویه

بدانکه ضد و دافع جمیع امراض معالجه تدبیر و اجرای ادویه و معالجه جراحی
میباشند پس در این فصل این سه مطلب را ملاحظه می‌نمائیم

گفتار اول

در بیان معالجه تدبیری است و آن

هست یکی علم حفظ صحت نسبت به مرض ولی چون عموماً بفصل حفظ صحت در
کتاب جداگانه ذکر می‌شود لهذا در اینجا بیان نمی‌نمائیم مگر چند کلمه عموماً در
خصوص پرهیز و حقیقتاً می‌توان گفت پرهیز و امساک اصل و بنیان جمیع
معالجات است به دلیل اینکه در صورت پرهیز نمودن مریض اکثر از وقت
استعمال ادویه و توجه طبیب لازم نیست زیرا که قوه طبیعت در دفع مرض اکثر

روز

و اقوی از قوه ادویه است و فی الحقیقه ادویه مداویه تاثیر کامل در معالجه بدن ندارند
مگر اینکه در دفع مرض و اخراج آن از بدن مدد و کمک به قوه طبیعی نمایند و در معالجه
جزئی انفع از پرهیز و امساک در غذا نیست که آلات تغذیه را باستراحت بگذارد
و همچنین استراحت دخول بدن اغلب تاثیرات خارجه را از مریض بعید میسازد
و اگرچه تاثیرات پرهیز و غذا بر حفظ صحت اقل از تاثیر است ادویه مداویه به نظر
میآید ولی حکما از روی منفعت تدابیر حفظ صحی دوا را بیشتر و انتقالش کمتر است
و باعتقاد ابقراط بهترین طبیب کسی است که به کمترین ادویه معالجه امراض نماید
و در صورتیکه مریض از ابتدای مرضش نزد حکیم حاذق رود البته و تکلیف از
مرض رو بدون استعمال ادویه مخصوصه معالجه بهتر گردد و خیالات آنکه
عوام الناس میگویند باید بقوه و استعمال ادویه کننده رفع مرض شود
و طبیب بیچاره را حاذق نداند مگر آنکه عوض مثقال غذا یک من دوا به اشد
به حلق مریض بریزد

گفتار دوم

در بیان اجزای مداویه است

در این جا باید جمیع اجزائی را که در امراض استعمال میشوند ملاحظه نمود بعزم اینکه
بواسطه قوه مخصوصه خود تغییراتی در رفع امراض دهند و ادویه مداویه خارجیه
از سه قسم میشوند یا حیوانیه بوده و یا نباتیه و یا معدنیه و هر قسمت
ازین ها تنها یا مفرده یا مرکب چنانچه در قرابادین به تفصیل مذکور است

۱۱۹/و

و اگرچه اجزای ادویه را حد و حصری نیست ولی خواص آنها محدود و محصور میباشند بدلیل
اینکه اکثر آنها در خواص شباهت بیکدیگر دارند اگرچه بعضی قوی الاثر و تند و بد العمل
بوده و بعضی دیگر ضعیف الاثر ولی چون نیک ملاحظه نمایند در خواص شبیه بهم اند چنانکه مثلا
[illegible] و اینجا هر دو فی ادویه و سایر از انطمون [illegible] پس از این
ادویه زیاده [illegible] قسم [illegible] با وجودیکه تعداد آنها لا یعد و لا یحصی است
[illegible] یعنی مضعفات قسم دوم [illegible] یعنی مقویات قسم سیم [illegible]
[illegible] یعنی قابضات قسم چهارم [illegible] یعنی مستفرغات
قسم پنجم [illegible] یعنی مخدرات قسم ششم [illegible] یعنی محرکات قسم
هفتم [illegible] یعنی [illegible] قسم هشتم [illegible] یعنی جاذبات
قسم نهم [illegible] یعنی اکالات و لذا بسی سهل است
که تجویز معالجه آسان گردیده زیرا که چون طبیب مثلا در دفع [illegible]
[illegible] تکلیف خود را در استعمال مستفرغات دید هر یک از ادویه مستفرغه
را خواه مقی و خواه مسهل تواند بکار برد و اگر فرضا بخواهد در نوبه [illegible]
استعمال حب یا شربت یا معجون یا خالص دوا را یا [illegible] یا عرق
[illegible] مستعمل دارد و هیچ یک چندان تفاوتی با هم ندارند مگر در [illegible]
مریض و کلیه نسخه جات و ادویه متعدده فایده ندارد مگر اینکه در [illegible]
و تدبیر و فن و ملاحظه و [illegible] و [illegible] ادویه را تغییر دهد پس از آنچه مذکور گشت

معلوم گردید که عمل طبابت هم عجائب است صعب از جمیع صعوبات او در وی رفته است ؛
که طبیب می‌خواهد موافق جمیع قواعد علم عمل نماید مانند آنکه از هر گونه عمل چه
درباره هر مرض و مریضی به خداوند عالمیان جواب دهد و در این صورت
طبیب باید علم کامل و بی‌اندازه و حذاقت تام و نیت خالص و طبیعت پاک
داشته رفیق القلب و رحم دل و دلیر و جسور در معالجه باشد و سهولت وارد عمل
طب هستکامی که مراد شخص معالج امداد شخص مریض با امکان و جامع این هر دو در
این صورت هست کلی با علم جزئی و به تجربه پر بسر دانا که به اشخاص مریض منافع
کلی رساند ؛ گفتار سیم در بیان معالجات لجه جراحی است و این موقوف طب
بعمل ید بود و عمل ید نیز در حقیقت به دو نوع باشد رطب و یابس عمل ید رطب
مانند بریدن و رگ زدن ساختن دم و ریم و غیره و عمل ید یابس مانند
رگ دادن و نواز [illegible] و امثال اینها ؛ و عمل ید رطب نیز به چهار نوع بود یکی
متصل ساختن اجزای منفصله که بفرانسه دی اریزیر گویند و دیگر
منفصل نمودن اجزای متصله که به فرانسه [illegible] مانند و دیگری قطع
عضو یا اخراج اجزای خارجه است از بدن که بفرانسه اکس [illegible] خوانند
خوانند و قسم آخر ساختن عضو مفقوده است مانند درست کردن
بینی و غیره که از اول تولد نبوده یا بعد مفقود شده است و این قسم آخر را
خوانند و بعضی مداخله ؛
بفرانسه پروتز

معلوم

Ca. 1870 A.D.

June 1.37

Persian Manuscript in half-leather.

Collection of three ophthalmological works by Dr. Johann Schlimmer (Dutchman, designated as "the Fleming), Physician in Ordinary to Nasr el-Din Shah of Persia about 1870. (with numerous headings in French script),

The first is a pathology, the second a pharmacology, the third an exposé of the etiology of eye diseases. Probably all the three from notes taken during Schlimmer's lectures at the then newly founded Teheran University or Medical Schoo

Schlimmer is the author of a rare and valuable Terminologie médico-pharmaceutique et anthropologique française-persane, in-folio lithographed edition (Theheran 1874).

(24 hand-colored illustrations)

The pictures are probably taken from a printed and hand-coloured treatise.

Notes by Dr. Max Meyerhof of Cairo who secured this unique MS. for the Wood Coll. of Ophthalmic Literature, Medical Library McGill University -

